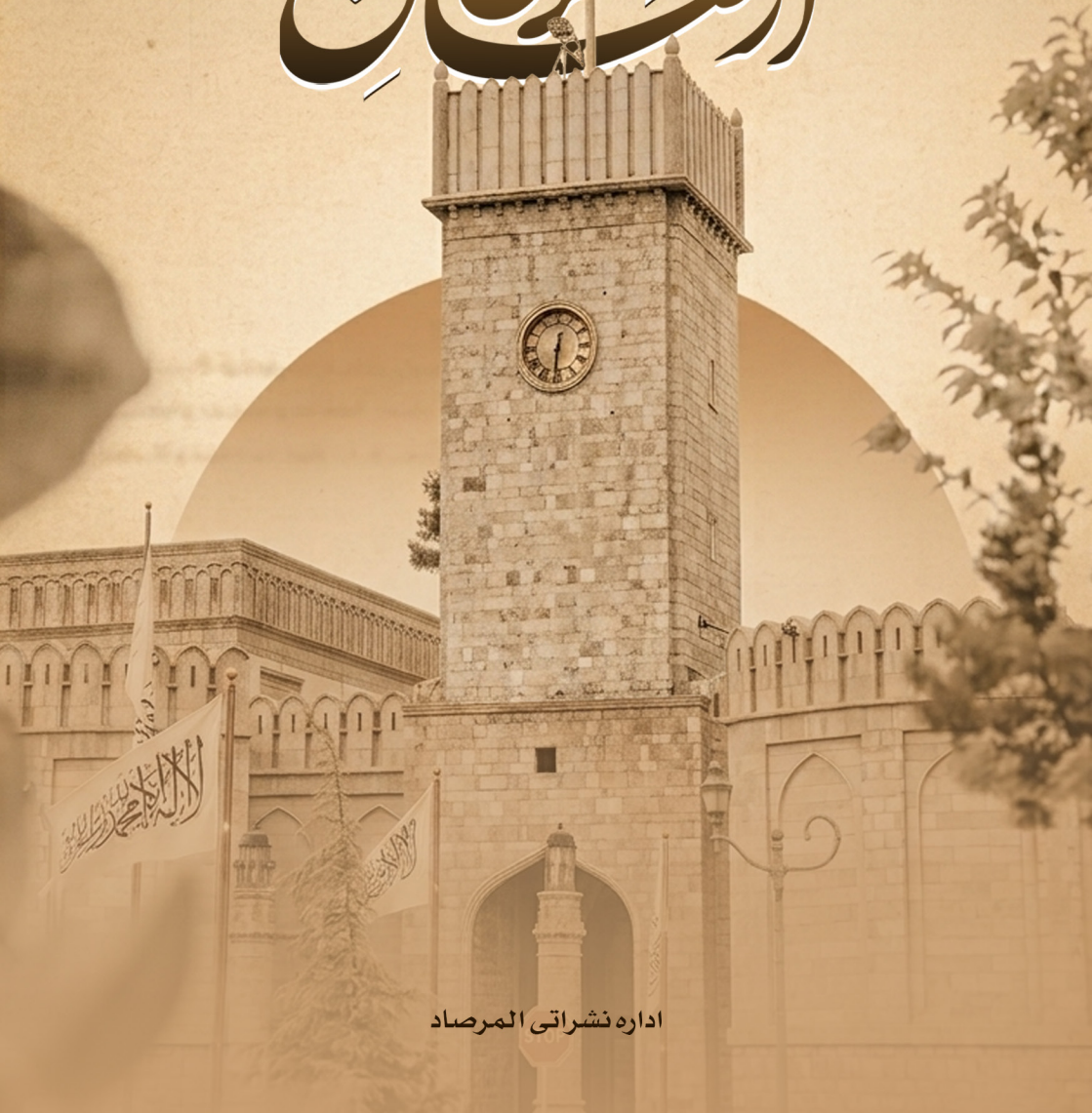


ارمغان فکری المرصاد به مناسبت ۲۴ اسد

ارمغان فکری



اداره نشراتی المرصاد

ویژگی‌های کتاب

نام کتاب: ارمغان فکری المرصاد به

مناسبت ۲۴ اسد

نویسندگان: نویسندگان مختلف

موضوع: ارزش آزادی، خوارچ معاصر،

وضعیت سیاسی جاری و موضوعات

مشابه دیگر

زبان: دری

شماره: پنجم

ارائه‌کننده: اداره نشراتی المرصاد.



ALMERSAAD

ارمغان فکری

مجموعه‌ای

از تحقیقات، مقالات و آثار علمی دینی، تاریخی
و سیاسی از نویسندگان اسلام‌گرا، علمای
برجسته، تحلیل‌گران و پژوهشگران
دربارهٔ اوضاع سیاسی جاری در جهان معاصر،
به‌ویژه در کشورهای اسلامی، دسیسه‌های شوم
و برنامه‌ریزی شدهٔ نیروهای کفر و صلیبی
علیه مسلمانان، رویدادهای احتمالی،
چالش‌ها، رقابت‌ها، فتنه‌های معاصر،
خوارج داعشی و دیگر اندیشه‌ها
و جریان‌های باطل

شماره : پنجم



فهرست



- ۱

تبصره کنونی المرصاد: ناامنی‌های موجود در پاکستان نتیجه سیاست‌های نادرست حلقات نظامی است!

۱
- ۳

تحلیل هفته‌گی المرصاد: جنگ روانی و تبلیغاتی؛ بهره‌گیری مشترک پاکستان و داعش

۲
- ۱۰

فصل اول: ناموران امت

۳
- ۱۱

نگاهی کوتاه به زندگی و کارنامه‌های شهید اختر محمد منصور تقبله‌الله!

۴
- ۱۵

مرور کوتاهی بر زندگی و کارنامه‌های شهید مجیب الرحمن انصاری تقبله‌الله

۵
- ۲۰

نگاهی کوتاه به زندگی و کارنامه‌های شهید الحاج خلیل الرحمن حقانی تقبله‌الله!

۶
- ۲۶

فصل دوم: ۲۴ ماه اسد

۷
- ۳۷

آزادی و استقلال؛ ازدیدگاه اسلام

۸
- ۳۳

تاخوت‌تاز و وحشت‌های اشغال‌گران صلیبی در افغانستان

۹
- ۴۵

تحریک اسلامی طالبان از آغاز تا ۲۴ اسد ۱۴۰۰

۱۰
- ۴۹

جدول زمانی فتوحات

۱۱
- ۵۰

سقوط جمهوریت و ۲۴ اسد

۱۲
- ۵۲

پنج سال حاکمیت امارت اسلامی؛ دستاوردها، چالش‌ها و مسیر آینده!

۱۳
- ۵۹

فصل سوم: خوارج معاصر

۱۴
- ۶۰

پس از فتح: مبارزه موفق امارت اسلامی در برابر داعش

۱۵

- ۱۶ خوارچ چرا کشتن مسلمانان را بر کشتن کافران ترجیح می‌دهند؟ (۳۲)
- ۱۷ ظهور و پیشینه گروه داعش در سوماتر! (۳۱)
- ۱۸ قداست هجرت و سوءاستفاده داعش! (۳۸)
- ۱۹ فصل چهارم: نوشتارهای دینی و جهادی (۷۰)
- ۲۰ غرناطه دیروز، غزه امروز؛ نبرد بقا در آخرین سنگر اسلام! (۷۱)
- ۲۱ بدهی خون عزالدین حداد و مسئولیت جهان اسلام (۷۵)
- ۲۲ همگرایی جهل و استکبار؛ از تهران تا کنر استراتژی مشترک «دانش‌کشی» (۷۷)
- ۲۳ ملت غیور پاکستان در اسارت رژیم طاغوتی نظامی! (۷۹)
- ۲۴ کشتن انسان‌های بی‌گناه از دیدگاه اسلام (۸۱)
- ۲۵ فصل پنجم: مقالات سیاسی (۸۶)
- ۲۶ پیمان دفاعی مکه؛ واقعیت استراتژیک نیروی بازدارنده روی کاغذ و مهره‌های در حال تغییر منطقه (۸۷)
- ۲۷ مصلحت استراتژیک ارتش پاکستان و فصل خونین تاریخ؛ از سپتامبر سیاه تا دوران معاصر (۹۱)
- ۲۸ ارتشی که در اصل با مسلمان دشمنی دارد! (۹۵)
- ۲۹ قیام‌های امروزی حساب و کتاب هفتاد سال ستم است! (۹۹)
- ۳۰ نقش پاکستان در دامن‌زدن به درگیری‌های قومی از طریق اربکی‌ها (۱۰۳)
- ۳۱ کشته شدن قاضی عبدالحکیم کاکر که موضعی سرسخت در برابر اداره مبارزه با تروریسم (CTD) پاکستان داشت به دست داعش؛ حقایق پنهان در پس این رویداد چیست؟ (۱۰۶)
- ۳۲ چرا سی‌ای‌ای در افغانستان ناکام شد؟ گزارش ویژه الجزیره (۱۱۱)

تبصره کنونی المرصاد

ناامنی‌های موجود در پاکستان نتیجه سیاست‌های نادرست

حملات و ناامنی‌های جاری در پاکستان طی دو دهه گذشته نتیجه یک بحران سیاسی طولانی و پیچیده و سیاست‌های نادرستی است که ریشه‌های آن به دوره حاکمیت جنرال پرویز مشرف بازمی‌گردد، مشرف از اشغال افغانستان توسط ایالات متحده حمایت کرد که در پی آن ظلم و نقض گسترده حقوق بشر در مناطق قبایلی پاکستان رخ داد، در این مناطق در نتیجه حملات درون، بمباران‌ها و عملیات نظامی هزاران جوان قبایلی ناپدید یا کشته شدند و مردم به اجبار از خانه‌ها، روستاها و سرزمین خود آواره شدند. پاکستان برای جلب رضایت ایالات متحده ثبات منطقه خود را قربانی کرد، این سیاست‌ها نه تنها به ثبات منطقه آسیب رساند بلکه پاکستان در بدل دریافت دالراز ایالات متحده زمینه ناامنی در منطقه خود را فراهم کرد، این سیاست‌های نادرست اکنون یکی از عوامل اصلی ناامنی‌های جاری در پاکستان دانسته می‌شود، وضعیت ناامنی داخلی پاکستان در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ به گونه بی‌سابقه‌ای افزایش یافته است، حملات اخیر تحریک طالبان پاکستان و جدایی طلبان بلوچ در خیبرپختونخوا و بلوچستان نمونه آشکاری از این وضعیت است که در جریان آن نیروهای امنیتی پاکستان متحمل تلفات سنگینی شده‌اند.

از سوی دیگر اگر رژیم نظامی پاکستان ادعا می‌کند که در عملیات‌هایش ده‌ها فرد مسلح کشته شده‌اند این حملات در عین حال نشان‌دهنده ضعف‌های داخلی و بحران‌های سیاسی این کشور است، حلقات نظامی پاکستان که خواهان تداوم این ناامنی‌ها هستند برای حل مشکلات میان افغانستان و پاکستان راه‌های معقول و منطقی را انتخاب نمی‌کنند. در عوض، آنان مشکلات داخلی خود - از جمله درگیری با احزاب سیاسی، قبضه قدرت، زندانی کردن برخی رهبران سیاسی، بحران‌های اقتصادی و دامن زدن به تداوم ناامنی‌ها - را پنهان کرده و در پی یافتن عوامل خارجی هستند زیرا ارتش پاکستان به جای مذاکره سیاست جنگ و فشار را برگزیده است. در مقابل امارت اسلامی افغانستان در چارچوب روابط افغانستان و پاکستان و وضعیت مذاکرات همواره تلاش کرده است مشکلات از طریق مذاکرات مسالمت‌آمیز حل و فصل شود، در امتداد خط فرضی (خط دیورند) امارت اسلامی هیچ رویدادی ایجاد نکرده و اقدامات متعددی برای حفظ امنیت منطقه انجام داده است؛ از جمله

فراخواندن شورای علما که هدف آن تلاش برای حل مشکلات از طریق علما بود، همچنین برای کنترل مهاجرین قبایلی محدودیت‌های شدیدی وضع کرده است؛ از جمله دور کردن آنان از خط فرضی و نظارت بر فعالیت‌هایشان.

مهم‌تر از همه اینکه امارت اسلامی برای یافتن راه حل دائمی این مشکلات همواره آماده حل مسالمت‌آمیز آن‌ها بوده است؛ اما طرف پاکستانی این تلاش‌ها را نادیده گرفته است، در گذشته هرگاه طرف پاکستانی حمله‌ای انجام داده امارت اسلامی در یک مورد دست به اقدام تلافی جویانه زده اما در موارد متعدد به خاطر ادامه مذاکرات از انتقام خودداری کرده است، پس از حملات پاکستان در ماه اکتبر ۲۰۲۵ با میانجیگری قطر، ترکیه و عربستان سعودی آتش‌بس موقتی برقرار شد که تا حد زیادی دوام یافت اما مذاکرات دوجانبه در استانبول و دوحه به دلیل لجاجت و سرسختی طرف پاکستانی با شکست مواجه شد.

مشکل اصلی این است که پاکستان می‌خواهد امارت اسلامی تحریک طالبان پاکستان (TTP) را به طور کامل از خاک خود بیرون کند؛ در حالی که امارت اسلامی اساساً این ادعا را که به تحریک طالبان پاکستان پناه داده است نمی‌پذیرد و بارها در سطح رسمی و دولتی اعلام کرده است که به هیچ کس اجازه نمی‌دهد از خاک افغانستان علیه دیگران استفاده کند.

اکنون که پاکستان بار دیگر غیرنظامیان بی‌گناه را در افغانستان هدف قرار داده است صبر و شکیبایی افغانستان در حال به پایان رسیدن است از نظر تاریخی ثابت شده است که افغان‌ها هیچ‌گاه انتقام را رها نکرده‌اند و اگر این وضعیت ادامه یابد حلقه‌های نظامی پاکستان ممکن است با ضربه سختی مواجه شوند.

برای حل دائمی این مشکلات؛ پاکستان باید مشکلات داخلی خود را حل کرده و به میز مذاکرات بازگردد، برقراری روابط مسالمت‌آمیز میان دو کشور نه تنها ثبات منطقه را تضمین می‌کند بلکه زمینه پیشرفت اقتصادی و رفاه مردم را نیز فراهم می‌سازد، امارت اسلامی همواره با هدف حسن همجواری و صلح خواهان حل مشکلات از طریق مذاکرات بوده است که این امر نشان‌دهنده رویکردی مسئولانه است اما حملات و اتهام‌های مستمر این تلاش‌ها را تضعیف می‌کند.

پاکستان نباید این فرصت را از دست بدهد و باید به جای جنگ صلح را انتخاب کند زیرا جنگ تنها به سود گروه‌های شرور است، این وضعیت نشان می‌دهد که سیاست‌های نادرست تاریخی چگونه بر نسل‌های کنونی تأثیر می‌گذارند، رهبران دو کشور باید منافع مردم را در اولویت قرار دهند و برای دستیابی به راه حل مسالمت‌آمیز گام بردارند تا آینده منطقه روشن شود.

..... تحلیل هفته‌گی المرصاد

جنگ روانی و تبلیغاتی؛ بهره‌گیری مشترک پاکستان و داعش



فراخواندن شورای علما که هدف آن تلاش برای حل مشکلات از طریق علما بود، جنگ روانی و تبلیغاتی در دنیای معاصر در کنار جنگ‌های مسلحانه، از مهم‌ترین گونه‌های نبرد به شمار می‌روند. این جنگ‌ها ذهن، احساسات و اراده انسان‌ها را هدف قرار می‌دهند و چه‌بسا تأثیر و پیامدهای آن از حملات نظامی نیز عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد. جنگ روانی، نوعی از جنگ است که در آن از سلاح گرم استفاده نمی‌شود اما آثار آن گاه از جنگ نظامی بسیار ژرف‌تر است. این نبرد متوجه ذهن، احساسات، ترس، امیدها و اراده انسان‌هاست؛ یعنی مجموعه‌ای از تلاش‌های برنامه‌ریزی‌شده که برای تأثیرگذاری بر سربازان، افسران، مردم عادی و حتی نیروهای خودی به‌منظور تضعیف یا تقویت روحیه، به کار گرفته می‌شود. هدف این است که بر دشمن پیش از آن‌که گلوله‌های فراوانی شلیک شود، شکست را بپذیرد، تسلیم گردد یا برنامه‌های خود را تغییر دهد.

جنگ روانی به چند گونه تقسیم می‌شود:

* جنگ روانی سفید: در این نوع جنگ اطلاعات درست و واقعی، اما با شیوه‌ای هدفمند ارائه می‌شود.

* جنگ روانی سیاه: در این شیوه دروغ‌های کامل، اخبار جعلی و اطلاعات ساختگی درباره دشمن منتشر می‌شود.

* جنگ روانی خاکستری: در این نوع، واقعیت و دروغ با یکدیگر آمیخته می‌شوند؛ بخشی از اطلاعات درست و بخش دیگر نادرست است.

ابزارها و شیوه‌های جنگ روانی:

از مهم‌ترین ابزارها و تاکتیک‌های این جنگ می‌توان به استفاده از صدای بلند، نورهای شدید و موسیقی برای جلوگیری از خواب، انتشار اخبار و ویدیوهای جعلی، بهره‌گیری تبلیغاتی از اسیران، راه‌اندازی کارزارهای شبکه‌های اجتماعی، گسترش فضای ترس و ده‌ها روش دیگر اشاره کرد.

چرا جنگ روانی مؤثر است؟

زیرا ذهن انسان از هر چیز دیگری حساس‌تر است. هنگامی که روحیه یک نیرو

درهم بشکند، حتی نیرومندترین ارتش نیز در معرض فروپاشی قرار می‌گیرد. سربازی که باور کند «ما شکست خواهیم خورد» در حقیقت پیش از ورود به میدان نبرد شکست خورده است. امروزه جنگ روانی بخشی از ساختار دفاع ملی کشورها به شمار می‌رود و بسیاری از دولت‌ها دارای واحدهای ویژه «عملیات روانی» هستند که به صورت شبانه‌روزی فعالیت می‌کنند.

جنگ تبلیغاتی:

جنگ تبلیغاتی، نبردی است که محور آن «حقیقت» و روایت از حقیقت است؛ این که کدام طرف می‌تواند روایت خود را غالب سازد و جهان را قانع کند که «ما بر حق هستیم و آن‌ها بر باطل‌اند».

به بیان دیگر، این جنگ از طریق معلومات، روایت‌ها و داستان‌ها ذهن مردم را جهت‌دهی می‌کند، برای جبهه خود حمایت می‌آفریند و دشمن را بدنام می‌سازد. از همین رو، تبلیغات یکی از مهم‌ترین ابزارهای جنگ روانی به شمار می‌رود.

تبلیغات چیست؟

تبلیغات یا پروپاگاندا، فعالیتی سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی‌شده است که از طریق رسانه‌ها، هنر، تعلیم و فرهنگ، افکار عمومی را در جهت پذیرش یک دیدگاه خاص هدایت می‌کند. تبلیغات نیز مانند جنگ روانی به سه نوع سفید، سیاه و خاکستری تقسیم می‌شود؛ برجسته‌سازی موفقیت‌ها و دستاوردهای جبهه خودی در جنگ سفید، انتشار دروغ‌های آشکار، تصاویر، ویدیوها و صداها، جعلی در جنگ سیاه و ترکیبی از واقعیت و جعل؛ اندکی حقیقت در کنار حجم زیادی از معلومات نادرست در جنگ خاکستری مطرح می‌شوند.

ابزارهای معاصر جنگ تبلیغاتی، به گونه‌ای بی‌سابقه خطرناک و اثرگذار شده‌اند؛ به گونه‌ای که هر طرف می‌تواند با کم‌ترین امکانات و در کوتاه‌ترین زمان، از آن‌ها برای ضربه‌زدن به رقیب بهره بگیرد. الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی، محتوای تولیدشده با هوش مصنوعی - اعم از تصویر، ویدیو و صدا - چهره‌های مشهور فضای مجازی، میم‌ها و کارتون‌ها، و نیز نظام تعلیمی به‌ویژه کتاب‌های تاریخ، از مهم‌ترین ابزارهای این نبرد به‌شمار می‌روند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا تبلیغات تا این اندازه نیرومند است و چگونه می‌تواند به آسانی بر انسان اثر بگذارد؟

پاسخ چنین است که انسان، موجودی است که با «روایت» و «داستان» زندگی می‌کند. هرگاه بتوانید داستانی تأثیرگذار بسازید مانند اینکه «ما قربانی

هستیم» یا «ما قهرمان هستیم»، بسیاری از مردم با شما همدل و همسو خواهند شد. در بسیاری از موارد، اصل واقعیت به اندازه شیوه روایت آن اهمیت نمی‌یابد؛ بلکه این «چگونگی بیان داستان» است که افکار عمومی را شکل می‌دهد.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، امروزه ابزارهای تبلیغاتی بیش از هر زمان دیگری در دسترس قرار گرفته‌اند؛ اما در کنار این سهولت دسترسی، میزان خطر و زیان آن‌ها نیز چندین برابر افزایش یافته است. گسترش نفرت و بی‌اعتمادی در میان مردم، رواج دروغ تا جایی که حقیقت دیگر باورپذیر نباشد، سوق دادن جوانان به سوی اندیشه‌های افراطی و دهنده آسیب دیگر، از پیامدهای همین جنگ نرم است که پیر و جوان، زن و مرد و حتی کودکان را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است. امروزه جنگ تبلیغاتی پیش از آغاز نبرد نظامی آغاز می‌شود و حتی پس از پایان جنگ نیز ادامه می‌یابد. کشوری که بتواند در عرصه تبلیغات دست بالا را داشته باشد، در بسیاری از میدان‌های دیگر نیز به موفقیت دست خواهد یافت.

جنگ روانی و تبلیغاتی پاکستان:

جنگ روانی و تبلیغاتی پاکستان عمده‌تاً به‌گونه‌ای هماهنگ از سوی اداره روابط عمومی ارتش پاکستان (ISPR) و سازمان استخباراتی آن کشور (ISI) مدیریت و اجرا می‌شود. این دو نهاد، مسئولیت اصلی هدایت تبلیغات نظامی و دولتی و نیز شکل‌دهی به روایت‌های رسمی را، به‌ویژه در موضوعات مربوط به هند، کشمیر و مسائل داخلی پاکستان، بر عهده دارند. یکی از مهم‌ترین ابزارهای این راهبرد، نقش رسانه‌های رسمی و اداره روابط عمومی ارتش پاکستان است. این اداره که از سال ۱۹۴۹ میلادی فعالیت خود را آغاز کرده، بازوی رسمی اطلاع‌رسانی ارتش پاکستان محسوب می‌شود و از طریق انتشار بیانیه‌ها، گزارش‌های نظامی و تولید ویدیوهای تبلیغاتی، روایت رسمی ارتش را مدیریت و هدایت می‌کند.

این نهاد از تلویزیون، سینما، شبکه‌های اجتماعی مانند فیس‌بوک، ایکس (توییتر سابق)، اینستاگرام، تیک‌تاک و همچنین رسانه‌های چاپی بهره می‌گیرد تا تصویر مثبتی از ارتش پاکستان ارائه کند، رقیبان - که عمدتاً هند و در سال‌های اخیر افغانستان معرفی می‌شوند - را مسئول ناامنی‌ها جلوه دهد و از شدت مخالفت‌های داخلی بکاهد. بخش مهمی از این فعالیت‌ها از طریق حساب‌های کاربری جعلی، ربات‌های اینترنتی (Bots) و کارزارهای هماهنگ رسانه‌ای انجام می‌شود. افزون بر آن، پاکستان از ظرفیت پاکستانی‌های مقیم خارج، برخی خبرنگاران و افراد بانفوذ در شبکه‌های اجتماعی نیز برای اثرگذاری بر افکار عمومی جهان استفاده می‌کند.

روابط افغانستان و پاکستان از گذشته تاکنون، همواره پیچیده و پرتنش بوده است. پاکستان به‌ویژه نهادهای استخباراتی و نظامی آن، سال‌هاست که برای گسترش نفوذ خود در امور داخلی افغانستان، از عملیات روانی و تبلیغاتی بهره می‌گیرند. بسیاری از تحلیل‌گران، این اقدامات را بخشی از سیاست موسوم به «عمق استراتژیک» پاکستان می‌دانند که هدف آن، ایجاد حکومتی همسویا وابسته در افغانستان و کاهش نفوذ هند در این کشور عنوان می‌شود. این جنگ، عمدتاً از طریق انتشار اخبار نادرست، روایت‌سازی هدفمند، تحریک احساسات قومی و مذهبی و دامن‌زدن به اختلافات و دشمنی‌ها دنبال می‌شود.

روابط میان افغانستان (امارت اسلامی) و پاکستان پس از سال ۲۰۲۱ میلادی، به‌طور چشمگیری تیره شد. هرچند پاکستان در آغاز با حاکمیت امارت اسلامی مشکلی آشکار نداشت، اما پس از مدتی اسلام‌آباد ادعاهای خود را درباره حضور و فعالیت تحریک طالبان پاکستان (TTP) در افغانستان مطرح کرد. در مقابل، افغانستان همچنان موضع پیشین خود را درباره خط‌دیورند حفظ کرده است. پاکستان مدعی است که امارت اسلامی به اعضای تحریک طالبان پاکستان در خاک افغانستان پناه داده و این گروه حملات خود را از داخل افغانستان علیه پاکستان سازمان‌دهی می‌کند. همین ادعاها، زمینه‌ساز گسترش عملیات ناکام روانی و تبلیغاتی پاکستان برای تقویت روایت رسمی و توجیه سیاست‌های آن کشور شده است.

سخنگوی رسمی ارتش پاکستان (ISPR) به‌گونه منظم افغانستان را متهم می‌کند که «از تروریست‌ها حمایت می‌کند»، امنیت خط فرضی (دیورند) را تأمین نمی‌سازد و از تحریک طالبان پاکستان (TTP) پشتیبانی می‌کند. پس از هر حمله‌ای که در داخل پاکستان رخ می‌دهد، ISPR به‌سرعت اعلامیه‌ای منتشر می‌کند و مدعی می‌شود که «این حملات از خاک افغانستان طراحی شده‌اند» و «امارت اسلامی مسئول آن است». آن‌ها از این شیوه برای تقویت روحیه داخلی و نیز ارائه تصویری از پاکستان به‌عنوان «قربانی تروریسم» در برابر افکار عمومی جهان استفاده می‌کنند. پاکستان از سال ۲۰۲۱ تاکنون، چندین بار مناطقی از افغانستان را هدف حملات هوایی قرار داده است؛ از جمله در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ در ولایت‌های ننگرهار، پکتیکا، کنړ و خوست. در تبلیغات رسمی پاکستان، این حملات به‌عنوان عملیات علیه تحریک طالبان پاکستان و شاخه خراسان داعش معرفی می‌شوند و از آن‌ها با عنوان «دفاع مشروع» و «عملیات ضد تروریسم» یاد می‌شود اما حقیقت آن است که این حملات، واکنشی به نپذیرفتن خواسته‌ها و فشارهای پاکستان است و خشم و نارضایتی آن

کشور را در قالب کشتار غیرنظامیان تخلیه می‌کند. رسانه‌های پاکستانی این حملات را موفقیت‌آمیز جلوه می‌دهند در حالی که این اقدامات یک پیروزی نه، بلکه جنایت جنگی است که رژیم نظامی پاکستان در مناطق مختلف مرتکب می‌شود. افزون بر این نقض آشکار حریم افغانستان، رژیم نظامی پاکستان در عرصه رسانه و تبلیغات دیجیتال نیز از حساب‌های کاربری ریاتی، هشتگ‌های سازمان‌دهی شده و اخبار جعلی استفاده می‌کند تا امارت اسلامی را «حکومتی ناتوان» و «حامی تروریسم» معرفی کند. همچنین، پس از هر حمله تحریک طالبان پاکستان یا دیگر گروه‌های مسلح، حکومت و نهادهای وابسته به آن کارزارهای تبلیغاتی گسترده‌ای به راه می‌اندازند و چنین القا می‌کنند که «افغانستان به مرکز تروریسم تبدیل شده است» و «امارت اسلامی توانایی عمل به تعهدات خود را ندارد». این در حالی است که خود پاکستان برای اعمال فشار بر افغانستان از هر وسیله مشروع و نامشروع استفاده کرده و حتی میلیون‌ها مهاجر افغان را از آن کشور اخراج کرده است که آن را «ضرورت امنیتی» خواند، در حالی که واقعیت، چیز دیگری بود.

در کنار این موارد، پاکستان در مجامع بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد و دیگر نشست‌های جهانی، امارت اسلامی را به «اقدام نکردن در برابر تروریسم» متهم می‌کند؛ حال آن‌که سیاست و موضع اعلام‌شده امارت اسلامی از زمان به قدرت رسیدن تاکنون این بوده است که به هیچ فرد یا گروهی اجازه داده نمی‌شود از خاک افغانستان علیه کشور دیگری استفاده کند و برای جلوگیری از چنین اقداماتی نیز تدابیر لازم اتخاذ شده است.

به‌طور خلاصه این جنگ، نبردی چندبُعدی است؛ پاکستان از یک‌سو در میدان نظامی دست به حمله می‌زند و از سوی دیگر، جبهه‌های جنگ روانی - از طریق اتهام‌زنی و تضعیف روحیه - و جنگ تبلیغاتی (از راه رسانه‌ها) را نیز فعال نگه می‌دارد. پاکستان می‌کوشد امارت اسلامی را وادار سازد تا تحریک طالبان پاکستان را مهار کند اما برای همگان روشن است که تحریک طالبان پاکستان، گروهی است که در داخل پاکستان شکل گرفته، در همان‌جا آموزش دیده و فعالیت‌های خود را نیز عمدتاً در همان کشور انجام می‌دهد. با این حال، به سبب سرسختی و لجاجت رژیم پاکستان، روابط میان دو طرف تا مرز رویارویی نظامی پیش رفته است.

داعش چگونه از جنگ روانی و تبلیغاتی بهره می‌گیرد؟

داعش یکی از نیرومندترین و در عین حال خشن‌ترین ماشین‌های تبلیغاتی جهان را در اختیار داشت و بخش بزرگی از موفقیت‌های سریع این گروه، مرهون همین دستگاه

تبلیغاتی بود. این گروه با بهره‌گیری از عملیات روانی و تبلیغات، هزاران جوان را به صفوف خود جذب کرد، دشمنانش را دچار رعب و هراس ساخت و تصویری که خود می‌خواست از خویش در سطح جهان ارائه داد. تبلیغات داعش تنها در حد انتشار خبر نبود، بلکه مستقیماً به‌عنوان یک سلاح روانی به کار گرفته می‌شد. این گروه با تولید ویدیوهای حرفه‌ای و با کیفیت بالا - که از نظر شیوه ساخت، به تولیدات هالیوود شباهت داشت و نمونه آن فیلم‌هایی مانند «شعله‌های جنگ» بود - پیام‌های خود را منتشر می‌کرد. همچنین سرودهای جهادی، انیمیشن‌ها، میم‌ها و اینفوگرافیک‌های خود را به زبان‌های گوناگون منطقه‌ای و بین‌المللی انتشار می‌داد.

داعش برای القای تصویر «پیروزی» جنگجویان خود را قهرمانان و مجاهدان واقعی معرفی می‌کرد و دشمنانش را «کافر» و «مرتد» می‌خواند. همچنین برای ایجاد رعب و وحشت، ویدیوهای سربریدن، زنده‌سوزاندن و اعدام مخالفان را به‌گونه‌ای گسترده منتشر می‌ساخت. این گروه برای جلب احساس همبستگی مسلمانان، از نام مقدس «خلافت» بهره می‌گرفت و با وعده برقراری عدالت، امنیت، رفاه و فراهم‌بودن میدان واقعی جهاد، از شیوه‌های گوناگون برای جذب نیرو استفاده می‌کرد.

داعش جنگ بر تصرف ذهن‌ها را به‌خوبی مدیریت می‌کرد. این گروه، حملات هراس‌افکنانه خود را - مانند حملات پاریس، بروکسل و دیگر شهرهای غربی - به‌گونه‌ای نمایشی و حساب‌شده طراحی می‌کرد تا این پیام را به جهانیان برساند که: «ما همه‌جا حضور داریم و شما در هیچ مکانی در امان نیستید.» از سوی دیگر، داعش به جوانان، به‌ویژه جوانان ساکن کشورهای غربی، احساس هویت و هدف می‌بخشید و این اندیشه را در ذهن آنان القا می‌کرد که: «تو نیز می‌توانی یک قهرمان باشی.» این پیام، تأثیر روانی نیرومندی داشت و الهام‌بخش شمار زیادی از جوانان شد؛ تا جایی که برخی از آن‌ها تحت تأثیر همین تبلیغات، در کشورهای غربی دست به حملات گوناگون زدند.

چنان‌که پیش‌تر نیز در این مقاله اشاره شد، امروزه ابزارهای جنگ روانی و تبلیغاتی بسیار گسترده شده و دسترسی به آن‌ها برای همگان آسان است. داعش نیز مهم‌ترین فعالیت تبلیغاتی خود را بر شبکه‌های اجتماعی متمرکز ساخته بود. این گروه در پلتفرم‌هایی مانند فیس‌بوک، تلگرام، ایکس (توییتر سابق) و ده‌ها شبکه دیگر، صدها هزار حساب کاربری در اختیار داشت. البته مقصود این نیست که همه این حساب‌ها متعلق به افراد گوناگون بود بلکه بسیاری از اعضای داعش، هر یک چندین حساب کاربری را هم‌زمان مدیریت می‌کردند تا محتوای تبلیغاتی خود را

هرچه گسترده‌تر منتشر سازند.

پوشش رسانه‌ای داعش بسیار وسیع بود. این گروه، افزون بر نشر ویدیوها و فایل‌های صوتی، مجله‌ها و کتاب‌هایی را نیز با کیفیت بالا، طراحی زیبا و جذاب منتشر می‌کرد. همچنین از طریق «خبرگزاری اعماق» اخبار خود را به چندین زبان و با سرعت فراوان منتشر می‌ساخت و علاوه بر آن، از یکی از اثرگذارترین ابزارهای ارتباطی در میدان جنگ، یعنی «رادیو»، نیز بهره می‌برد و با راه‌اندازی ایستگاه‌های FM، پیام‌ها و تبلیغات خود را به مخاطبان منتقل می‌کرد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا داعش تا این اندازه در عرصه تبلیغات موفق بود؟

نخست آن‌که این گروه با بهره‌گیری از شعارهای اثرگذاری همچون «خلافت» و «امت اسلامی» توانست افراد متخصص و ماهر را از گوشه‌وکنار جهان به مناطق تحت کنترل خود جذب کند. این افراد، هر یک در حوزه تخصصی خویش به کار گرفته شدند و همین امر، نقش مهمی در تقویت ساختار تبلیغاتی و رسانه‌ای داعش داشت. دوم، سرعت عمل بالای این گروه بود. داعش اخبار، بیانیه‌ها و دیگر تولیدات رسانه‌ای خود را در کوتاه‌ترین زمان منتشر می‌کرد و شیوه‌های جذب نیرو و اثرگذاری بر مخاطبان را به خوبی می‌شناخت. از همین رو به آسانی می‌توانست مخاطبان خود را تحت تأثیر قرار دهد و آنان را در راستای اهداف خویش به کار گیرد.

هرچند امروز خلافت ادعایی داعش فروپاشیده و این گروه دیگر حضور فیزیکی گسترده‌ای در منطقه ندارد اما آنچه از آن با عنوان «خلافت آنلاین» یاد می‌شود، همچنان فعال است. به‌طور خلاصه، داعش جنگ روانی و تبلیغات را به همان اندازه توان نظامی خود مهم می‌دانست. این گروه به خوبی دریافته بود که اگر ذهن‌ها را تسخیر کند، تسلط بر سرزمین‌ها نیز آسان‌تر خواهد شد. امروزه برخی دیگر از گروه‌های جهادی نیز از همین شیوه بهره می‌گیرند.

حاصل این نوشتار آن است که جنگ روانی و تبلیغاتی، در حقیقت نبرد بر سر «روایت حقیقت» است. هر طرفی که بتواند روایت تأثیرگذارتر و قانع‌کننده‌تری ارائه کند و ذهن‌ها را به سوی خود جلب نماید، در بسیاری از عرصه‌ها دست بالا را خواهد داشت. این جنگ‌ها تنها به قدرت نظامی وابسته نیستند، بلکه بیش از هر چیز به توانایی ذهنی، رسانه‌ای و فکری نیاز دارند. از این رو باید آگاه باشیم که در دنیای امروز، معلومات نیز همانند سلاح‌های نظامی، به ابزاری بسیار خطرناک و تعیین‌کننده تبدیل شده‌اند.

فصل اول
ناموران امت

نگاهی کوتاه به زندگی و کارنامه‌های شهید اختر محمد منصور تقبله‌الله!



یکتن از جمله شاگردان متین مدرسه عمری، رهبر دوم امارت اسلامی شهید امیرالمؤمنین ملا اختر محمد منصور تقبله‌الله بود که در دوران حیات عالی‌قدر امیرالمؤمنین، مسئولیت‌های رهبری امارت اسلامی را عملاً آغاز کرد و پس از اعلام وفات ایشان، توسط افراد معتبر اهل‌الحل‌و‌العقد امارت اسلامی، علمای گرامی، پیشکسوتان جهادی و سایر شخصیت‌های ملی، به عنوان رهبر جدید امارت اسلامی انتخاب شد. سپس تا لحظه شهادت با ایمان کامل، متانت و شجاعت، مسئولیت سنگین هدایت این کاروان بزرگ را به عهده گرفت.

در ادامه، نگاهی کوتاه به زندگی، کارنامه‌ها و مبارزات او (تقبله‌الله) در برابر داعش

می‌اندازیم:

تولد: شهید ملا اختر محمد منصور تقبله‌الله فرزند الحاج محمد جان، در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی در قریه بند تیمور، ولسوالی میوند ولایت قندهار به دنیا آمد. چون خانواده‌ی ایشان در منطقه خود متدین و علاقه‌مند به علم بودند و پدرشان شخصیتی دانش‌دوست داشت؛ برای تربیت صحیح او، اولین انتخابش تحصیل علوم دینی بود.

تحصیلات:

شهید منصور در هفت‌سالگی، به راهنمایی پدر خود در مکتب ابتدایی منطقه و کلاس‌های علوم دینی مسجد قریه خود ثبت‌نام کرد. از همان کودکی چون نشانه‌های هوش، ذکاوت و بصیرت در وی آشکار بود؛ علاوه بر پدر، توسط استادان نیز تحت توجه ویژه قرار گرفت.

از آنجا که خانواده ایشان در دوران هجرت در کمپ گردی جنگل بلوچستان زندگی می‌کرد، بخشی از تحصیلات دینی خود را در آنجا و سپس در منطقه پنج‌پای گذراند. پس از آن به شهر کویته رفت و بعداً در منطقه عبدالله‌خان کراس در یک مدرسه دینی به تحصیل پرداخت. سپس برای ادامه علوم دینی به پیشاور رفت و در آنجا در مدارس مختلف از جمله کمپ جلوزو، به تدریس و تحصیل پرداخت.

در زمانی که وی مشغول تحصیل علوم دینی بود، قدرت سیاسی افغانستان به دست کمونیست‌ها افتاد و مردم مجاهد افغانستان علیه آن‌ها قیام کردند.

جهاد و مبارزه سیاسی:

در سال ۱۹۷۸ میلادی پس از حمله شوروی به افغانستان، مردم مجاهد افغانستان مقاومت اسلامی را آغاز کردند. منصور صاحب که در آن زمان ۱۸ سال داشت، به عنوان جوانی شجاع و متعهد، آگاهانه برای دفاع از دین و میهن، راه جهاد مسلحانه علیه اشغالگران شوروی و کمونیست‌های داخلی را در پیش گرفت.

وی در طول سال به تدریس علوم دینی می‌پرداخت و پس از پایان درس‌ها، به جبهه‌های جهاد می‌پیوست. در سال ۱۹۸۵ برای فعالیت‌های جهادی، به فرماندهی شهید قاری عزیزالله در قندهار پیوست و در منطقه پاشمول ولسوالی پنجوایی زیر نظر شخصیت مشهور جهادی، الحاج ملا محمد حسن اخوند، به مبارزه ادامه داد.

محترم منصور صاحب در عملیات‌های نظامی متعددی شرکت داشت و یکبار در سال ۱۹۷۸ در جریان حمله به یک مرکز استراتژیک روس‌ها در قندهار، به گونه‌ای زخمی شد که بدنش در سیزده نقطه آسیب دید اما خداوند شفا داد. بار دیگر در می سال ۱۹۹۷ در دوران حکومت امارت اسلامی، در میدان هوایی مزار شریف زخمی و توسط مخالفان اسیر شد.

پیوستن به حرکت اسلامی طالبان:

پس از سقوط نظام کمونیستی در سال ۱۹۹۲ و آغاز جنگ‌های داخلی در افغانستان، منصور مانند سایر مجاهدین جبهه خود سلاح را بر زمین گذاشت و از حمایت از جنگ‌های ناعادلانه خودداری کرد. او به زندگی عادی بازگشت و از هرگونه فعالیت سازمانی اجتناب ورزید و به فعالیت‌های علمی و تربیتی پرداخت.

در سال ۱۴۱۵ هجری قمری هنگامی که امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد رحمه‌الله حرکت اسلامی طالبان را تأسیس کرد، منصور صاحب در مدرسه امینیه کمپ جلوزو پیشاور مشغول درس نزد شیخ‌الحديث مولوی شهاب‌الدین دلاور و مدرس مشهور مرحوم سید قریش بابا بود و دوستان دیگری نیز داشت.

وقتی آن‌ها از تأسیس تحریک طالبان از رادیو خبردار شدند، در میان خود مشوره کردند چند نفر را به قندهار بفرستند تا حقیقت این حرکت را بررسی کنند. دو تن از دوستان را به قندهار فرستادند و پس از اطمینان از اصالت حرکت، به دیگران اطلاع دادند که این جنبش واقعاً متعلق به طالبان و مجاهدین است.

پس از آن، منصور صاحب و یاران وی به سمت قندهار حرکت کردند. شبی که آن‌ها به بولدک رسیدند طالبان تخته‌پل را تصرف کرده و به سوی قندهار در حرکت بودند. ملا اختر محمد منصور و دوستان وی در بولدک، جلسه‌ای تشکیل دادند و منصور را به عنوان رهبر خود انتخاب کردند سپس همه آن‌ها تحت فرمان او به طالبان پیوستند.

انتخاب به عنوان امیر منتخب امارت اسلامی:

در ۱۴ شوال ۱۴۳۶ هجری قمری (۳۰ جولای ۲۰۱۵ میلادی)، پس از اعلام رسمی وفات امیرالمؤمنین ملا محمد عمر مجاهد رحمه الله توسط شورای رهبری امارت اسلامی، اعضای شورا همراه با علمای بزرگ و مشایخ، پس از مشورت‌های طولانی، منصور تقبله الله را بدون حضور و موجودیت وی به عنوان امیر جدید امارت اسلامی انتخاب کردند و همگی با او بیعت کردند.

مقاومت مسلحانه در برابر حمله آمریکا:

پس از حمله آمریکا به افغانستان در ۷ اکتبر ۲۰۰۱، منصور تقبله الله جهاد مسلحانه علیه آنها را آغاز کرد. یکی از مراحل مهم جهاد او، مقاومت در برابر بمباران‌های آمریکایی در اطراف میدان هوایی قندهار و نبردهای رودررو با نیروهای آمریکایی بود. علاوه بر این، در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۸ دو بار زندان مرکزی قندهار توسط مجاهدین فتح شد که در مجموع بیش از ۱۵۰۰ اسیر مجاهد از چنگ دشمن آزاد شدند، این عملیات‌ها تحت مسئولیت وی انجام گرفت.

آغاز گفتگو با داعش:

در سال ۲۰۱۵ میلادی زمانی که گروه داعش ایجاد ولایت خراسان را اعلام نمود؛ ملا اختر محمد منصور (تقبله الله) رهبر وقت طالبان نامه‌ای به ابوبکر البغدادی رهبر داعش فرستاد، در این نامه منصور صاحب از داعش خواست که رهبری طالبان را در افغانستان بپذیرد و صفوف جهاد را متحد نگه دارد، او هشدار داده بود که تفرقه در صفوف مجاهدین دستاوردهای جهادی را نابود می‌کند و باعث خوشحالی کفار می‌گردد.

شدت اختلافات:

اگرچه منصور (تقبله الله) تلاش کرد تا داعش را متوجه سازد که از اختلاف‌افکنی میان امت اسلامی و خوشحال کردن کفار دست بکشد اما داعش این خواسته را نپذیرفت و نفوذ خود را در ولایت‌های شرقی افغانستان گسترش داد، در برخی موارد داعش حملاتی را علیه طالبان انجام داد و سرانجام امارت اسلامی نیز جهاد در برابر آنان را آغاز کرد.

واکنش نظامی امارت اسلامی:

منصور صاحب برای جلوگیری از نفوذ داعش نیروهای ویژه‌ی تشکیل داد و عملیات نظامی را علیه داعش در ولایت ننگرهار آغاز نمود و پایگاه‌های آنان را از بین برد. امارت اسلامی اعلام کرد که داعش صفوف جهاد را متفرق می‌سازد و سبب بروز اختلاف

میان مسلمانان می‌گردد.

تسلیم شدن اعضای داعش:

در پی فشارهای امارت اسلامی برخی از سران و جنگجویان داعش از این گروه جدا شدند و به امارت اسلامی پیوستند، آنان گفتند که پس از هماهنگی با رهبری امارت اسلامی و شناخت چهره‌ی واقعی و فاسد داعش؛ بیعت خود را با داعش شکستند و رهبری ملا اختر محمد منصور (تقبله‌الله) را پذیرفتند.

ویژگی‌های قیادت:

- پایبندی به وحدت: منصور (تقبله‌الله) برای اتحاد فرماندهان امارت اسلامی تلاش کرد و صفی واحد، منظم و متحد تشکیل داد.
- توازن میان صلح و جهاد: او تقبله‌الله درهای گفتگوهای صلح را باز نگه داشت اما همزمان جهاد علیه اشغالگران را ادامه داد.
- قاطعیت در برابر خوارج: منصور (تقبله‌الله) موضعی قاطع در برابر خوارج گرفت که این اقدامی مهم برای حفظ اصول امارت اسلامی و وحدت امت اسلامی بود.

شهادت:

سرانجام این مجاهد مخلص و فداکار راه حق، که هنوز یک سال کامل از انتصابش به عنوان رهبر امارت اسلامی نگذشته بود؛ در تاریخ ۲۱ می ۲۰۱۶ میلادی، در حمله‌ی هواپیمای بدون سرنشین آمریکا به مقام والای شهادت رسید، تقبله‌الله.



مرور کوتاهی بر زندگی و کارنامه‌های شهید مجیب‌الرحمن انصاری تقبله‌الله



شهید مولانا مجیب‌الرحمن انصاری فرزند خواجه محمد رفیق انصاری و نوه عالم بزرگ و صوفی خواجه محمد صدیق انصاری در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی در منطقه گازرگاه مربوط ناحیه هشتم شهر هرات در یک خانواده شناخته‌شده علمی و روحانی چشم به جهان گشود، سلسله نسب وی به عالم و صوفی بزرگ قرن پنجم هجری پیر هرات خواجه عبدالله انصاری می‌رسد؛ شخصیتی که در زمان خود از بزرگان علم و عرفان و از چهره‌های برجسته به شمار می‌رفت.

شهید مجیب‌الرحمن انصاری در همین خانواده دیندار و دانش‌دوست پرورش یافت، خانواده آنان که در منطقه گازرگاه در مجاورت زیارتگاه و مسجد جامع خواجه عبدالله انصاری سکونت داشتند، افزون بر شهرت علمی و معنوی از نفوذ اجتماعی قابل توجهی نیز برخوردار بودند.

دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی:

انصاری در خانواده‌ای روحانی و علمی به دنیا آمد، افزون بر این خانواده آنان از نظر مالی نیز خودکفا بود و پدر و عموهایش به فعالیت‌های تجاری اشتغال داشتند، از این رو وی تا حد زیادی از دغدغه‌های مادی زندگی آسوده بود و فرصت بیشتری برای فراگیری علم داشت.

او در آغوش پدر بزرگ عالم و صوفی خود در فضای ذکر، تلاوت، آموزش و تعلیم پرورش یافت، از دوران کودکی به اذکار صبح و شام و تلاوت قرآن عادت داشت، در هفت‌سالگی به دستور پدر بزرگش در دارالحفاظ عمر فاروق رضی‌الله‌عنه وارد شد و نزد استاد مشهور مرحوم حافظ مولوی آقاگل خان طی یک سال و نیم قرآن کریم را حفظ کرد.

پس از آن علم تجوید را به صورت نظری و عملی نزد مولانا عبدالصیر امام و خطیب مسجد جامع اویس قرنی فراگرفت، سپس به تحصیل علوم دینی روی آورد و کتاب‌های ابتدایی علوم دینی را در مدرسه غیاثیه هرات فراگرفت.

از مدرسه تا منبر:

شهید انصاری که از هوش و درک عمیقی برخوردار بود افزون بر پدر بزرگ عالم خود تحصیل علم را نزد شماری از علمای مشهور هرات ادامه داد خداوند از دوران کودکی نیروی بیان و خطابه خوبی به او عطا کرده بود با صدایی بسیار دلنشین قرآن تلاوت

می‌کرد و سخنرانی‌هایش را با بیانی فصیح و بلیغ ارائه می‌داد.

در سال ۱۳۸۰ هجری شمسی هنگامی که تنها هجده سال داشت مسئولیت سنگین خطابت مسجد جامع خواجه عبدالله انصاری در گازرگاه به او سپرده شد، وی در مدت کوتاهی در سطح هرات به عنوان خطیبی برجسته و جذاب شهرت یافت؛ به گونه‌ای که هر جمعه هزاران نفر برای شنیدن سخنرانی او گرد هم می‌آمدند، در سال‌های پایانی جذابیت سخنرانی‌هایش چنان گسترده شده بود که حتی مردم از ولسوالی‌ها برای شنیدن سخنان او می‌آمدند و از ساعت هشت یا نه صبح روز جمعه خود را به مسجد می‌رساندند تا سخنرانی جذاب شهید انصاری را بشنوند.

وی در سال ۱۳۸۴ هجری شمسی به سفر مبارک حج رفت و پس از بازگشت تحصیلات دینی خود را نزد استادان مشهور شهر هرات از جمله مولانا محمد غوث هروی، مولانا گل احمد بادمرغانی و دیگر علما ادامه داد، سرانجام در سال ۱۳۸۹ هجری شمسی دوره احادیث را نزد مولانا نجیب‌احمد خراسانی به پایان رساند و دستار فراغت علوم دینی را بر سر گذاشت.

پس از فراغت دو سال دیگر نیز به وظیفه مقدس خطابت و تدریس در مسجد گازرگاه ادامه داد سپس در سال ۱۳۹۱ هجری شمسی، برای طلب علم به مدینه منوره رفت و به مدت شش سال در دانشگاه اسلامی مدینه به تحصیل علوم دینی پرداخت، پس از فراغت با درجه ممتاز به شهر و مدرسه خود بازگشت.

کارنامه‌های اصلاحی و مواضع افتخارآمیز شهید مولانا انصاری:

مولانا انصاری تنها امام مسجد و مدرس نبود بلکه داعی فعال، مصلح اجتماعی و راهنمای خیرخواه جامعه نیز بود، وی از نفوذ و محبوبیت گسترده خود در منطقه برای احیای شعائر دینی، گسترش فرهنگ اسلامی، امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح اجتماعی استفاده می‌کرد.

منطقه گازرگاه در شمال شرق شهر هرات در دامنه کوه‌ها و تپه‌ها قرار دارد و از مناطق گردشگری دارای زیارتگاه‌های متعدد است. در سال‌های اشغال هنگامی که برای ترویج فساد، اختلاط و بی‌حجابی در شهرها به صورت سازمان‌یافته فعالیت می‌شد آثار آن به این منطقه نیز رسید، شماری از جوانان و زنان به قصد گردش به این منطقه می‌آمدند و برخی زنان نیز در برابر افراد نامحرم ظاهر می‌شدند، همچنین برخی جوانان مواد مخدر، از جمله مشروبات الکلی مصرف می‌کردند.

از آنجا که رژیم حاکم خود در راستای ترویج چنین فسادهایی فعالیت می‌کرد نمی‌شد از آن انتظار جلوگیری داشت، تا اینکه مولانا انصاری روزی در خطبه نماز جمعه اعلام

کرد: «از این پس اگر در سراسر این منطقه زنی را بدون محرم یا جوانی را در حال استفاده از مواد مخدر و یا ارتکاب هرگونه منکر دیگری ببینیم او را بازداشت می‌کنیم، به دارالافتای خود معرفی می‌کنیم و مجازات شرعی را بر او اجرا خواهیم کرد».

همزمان گروه‌های امر به معروف و نهی از منکر را با لباس ویژه در منطقه موظف کرد تا از همه منکرات جلوگیری کنند، همچنین در منطقه گازرگاه و دیگر نقاط شهر تابلوهای تبلیغاتی نصب کرد که در آنها زنان به رعایت حجاب و عفت دعوت می‌شدند.

این موضوع در آن زمان سرو صدای زیادی به پا کرد و رسانه‌ها درباره آن بسیار اظهار نظر کردند؛ اما چون مولانا انصاری با شجاعت کامل بر موضع خود ایستاده بود و از حمایت مردم نیز برخوردار بود رژیم حاکم نتوانست در برابر او اقدامی انجام دهد. مولانا انصاری جوانان منطقه خود را بر اساس اندیشه‌های دینی تربیت کرده بود و همواره در رابطه با مسائل و قضایای امت اسلامی تجمعات اعتراضی برگزار می‌کرد و صدای خود را بلند می‌ساخت، هنگامی که در اروپا به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم اهانت شد وی به مردم اعلام کرد که فردای آن روز در این زمینه تجمعی برگزار خواهد شد، به دنبال اعلام او هزاران نفر گرد آمدند، وی برای آنان سخنرانی جذابی ایراد کرد و پس از آن سرود حماسی مشهور «مؤمنین بپا خیزید» را با لحنی دلنشین برای آنان خواند. سخنان او چنان جذاب بود که مردم با هر جمله او ندای «الله‌اکبر» سر می‌دادند و احساسات ایمانی آنان به جوش می‌آمد.

خدمات در عرصه آموزش و دعوت:

مولانا انصاری در قریه‌ی خود در کنار زیارتگاه خواجه عبدالله انصاری مدرسه بزرگی به نام «دارالعلوم عالی انصار» تأسیس کرد که هم‌اکنون در کنار ۴۰۰ طلبه شبانه‌روزی حدود دو هزار نفر در آن به تحصیل مشغول‌اند.

افزون بر آن مراکز مهم دینی دیگری با نام‌های «دارالایتام انصار»، «مدرسه دینی انصار» - که دارای بخش‌های مردانه و زنانه است - «دارالحفاظ انصار»، «دارالتألیف» و «دارالافتاء» تأسیس کرد، همچنین رادیوی افام «صدای انصار» را راه‌اندازی کرد که برنامه‌های دعوتی و اصلاحی پخش می‌کرد.

مخالفت با اشغال آمریکا: مولانا انصاری دارای ایمانی راسخ، عقیده‌ای استوار و اندیشه‌ای آزادی‌خواهانه بود، وی از مخالفان سرسخت اشغال آمریکا بود و همواره آشکارا با اشغال و حکومت دست‌نشانده آن مخالفت می‌کرد، او در سخنرانی‌های

خود بارها می‌گفت که خدمت در رژیم مزدور ناروا و دریافت معاش از آن حرام است. مقام‌های اداره دست‌نشانده تلاش‌های فراوانی کردند تا با زور، پول و فریب او را از بیان این سخنان بازدارند اما موفق نشدند، امتیازات فراوانی به او پیشنهاد کردند ولی او هیچ توجهی به آنها نکرد و با استواری کامل به وظیفه ایمانی خود ادامه داد. هنگامی که اشرف غنی آخرین دست‌نشانده آمریکایی به هرات آمده بود از طریق والی هرات به مولانا انصاری پیام فرستاد که برای دیدار او برود، مولانا انصاری گفت: «به هیچ وجه نمی‌خواهم چهره این شخص را ببینم» پس از آن اشرف غنی پیام دیگری فرستاد که خود به منطقه گازرگاه خواهد آمد اما مولانا انصاری گفت که حتی اگر اشرف غنی بیايد با او دیدار نخواهد کرد.

در مقطعی که فرمانده نیروهای ناتو به هرات آمده بود به والی وقت هرات عبدالقیوم رحیمی گفته بود که باید مولانا انصاری را حتماً از سخن گفتن بازدارد، اما والی به او گفته بود: «این در توان ما نیست؛ زیرا انصاری تنها نیست، او هزاران نفر را با همین اندیشه تربیت کرده است و اگر حکومت علیه او اقدامی کند، در هرات شورش بزرگی به وجود خواهد آمد که پیامدهای بسیار بدی خواهد داشت».

از این امر روشن می‌شود که اداره دست‌نشانده از مولانا انصاری به شدت به تنگ آمده بود اما به دلیل نفوذ گسترده مردمی او نمی‌توانست علیه وی اقدامی انجام دهد.

مولانا انصاری عالمی شجاع و دلیر بود و در برابر اصول و ارزش‌های خود حساسیت زیادی داشت و ملاحظه هیچ‌کس را نمی‌کرد، هنگامی که مطلع شد در برخی مکاتب اهل تشیع در هرات به صحابه کرام توهین شده است با شجاعت اعتراض کرد و هشدار داد که اگر این عمل تکرار شود در برابر آن اقدام عملی سختی انجام خواهد داد، پس از همان هشدار وی آن عمل دیگر تکرار نشد.

مولانا انصاری از جهاد مسلحانه علیه اشغال و دعوت اسلامی امارت اسلامی قویاً حمایت می‌کرد، هنگامی که اسماعیل‌خان در اواخر کار علیه مجاهدین اقدام کرد مولانا انصاری به شدت با او مخالفت نمود هیأتی نزد او فرستاد و از وی خواست در برابر آمدن نظام اسلامی مانع ایجاد نکند.

ایستادگی شجاعانه در حمایت از نظام اسلامی:

شهید مولانا انصاری همان‌گونه که در برابر اشغال و رژیم مفسد با شجاعت ایستاده و جهاد بزرگ «کلمة الحق عند سلطان جائر» را انجام داده بود پس از حاکمیت امارت اسلامی و برپایی نظام اسلامی در افغانستان نیز با استواری، اخلاص و شجاعت از نظام اسلامی دفاع کرد.

او در سخنرانی‌های خود قاطعانه از نظام اسلامی حمایت می‌کرد و مردم را به پشتیبانی از حکومت اسلامی فرا می‌خواند، همچنین در گردهمایی بزرگ علمای کرام دفاع و حمایت از امارت اسلامی را یک وظیفه دینی دانست و مخالفان آن را باغی خواند، این موضع شجاعانه او بار دیگر دشمنان اسلام و نظام اسلامی را به واکنش واداشت و رسانه‌ها چندین روز درباره آن اظهار نظر کردند.

هنگامی که زعیم امارت اسلامی امیرالمؤمنین شیخ هبت‌الله آخوندزاده به هرات سفر کرده بود با وی دیدار کرد او پیشنهاد امارت برای پذیرفتن وظایف رسمی را نپذیرفت و گفت: «من از منبر و مدرسه خود به نظام اسلامی خدمت می‌کنم».

شهادت:

در روز جمعه ۱۱ سنبله سال ۱۴۰۱ هجری شمسی برابر با ششم صفرالمظفر سال ۱۴۴۴ هجری قمری مولانا انصاری در ساعات نخست روز در یک کنفرانس اقتصادی در شهر هرات که ملا برادر آخوند معاون امارت اسلامی نیز در آن حضور داشت شرکت و سخنرانی کرد پس از آن از جلسه اجازه گرفت تا خود را به نماز جمعه برساند.

پس از رسیدن به خانه غسل سنت جمعه را انجام داد، لباس سفید و دستار برتن کرد، عطر زد و با وقار فراوان به سوی مسجد برای ادای نماز جمعه حرکت کرد، اما در ساعت دوازده و نیم ظهر در کنار مسجد توسط یک مهاجم انتحاری مورد حمله قرار گرفت و همراه با هجده نفر دیگر که بیشتر آنان محافظانش بودند به مقام والای شهادت نایل آمد، مسئولیت این حمله را خوارج داعشی بر عهده گرفتند.

جنازه مولانا انصاری روز شنبه در عیدگاه منطقه گازرگاه هرات برگزار شد، به گفته شاهدان عینی شهر هرات تا آن زمان چنین جنازه بزرگی را به خود ندیده بود، دهها هزار نفر با اشک و دعا پیکر او را بدرقه کردند.

نماز جنازه وی را برادر کوچکترش عالم برجسته مولانا فضل‌الرحمن انصاری ادا کرد، پس از آن وی از سوی علمای کرام شهر هرات به‌عنوان جانشین شهید انصاری و نیز امام و خطیب مسجد خواجه عبدالله انصاری تعیین شد.



نگاهی کوتاه به زندگی و کارنامه‌های شهید الحاج خلیل الرحمن حقانی تقبله الله!



در تاریخ برخی مرگ‌ها تنها ناپدید شدن یک انسان نیست بلکه نشانه تضاد بزرگ یک دوره است. خلیل الرحمن حقانی که زیر تعقیب قدرتهای جهانی قرار داشت و میلیون‌ها دالر جایزه بر سر وی تعیین شده بود، در نهایت به دست کسانی به شهادت رسید که زیر نام اسلام شمشیر بر سینه مسلمانان می‌نهند. این پستی‌ای است که تاریخ آن را سیاه‌ترین برگ خیانت می‌داند.

دست مسلمانی که بر مسلمان بلند می‌شود نخست دید ایمانش کور می‌گردد و سپس رگ‌های وجود امت را قطع می‌کند. داعشیانی که خود را منسوب به دین می‌دانند، بر وجود مجروح امت زخمی تازه نهادند. کاری که دشمن با ده‌ها سال جنگ نتوانست انجام دهد، آنان در یک لحظه گمراهی مرتکب شدند. این کار نه جهاد بود و نه مردانگی؛ بلکه انحرافی آشکار از راه حق بود؛ راهی که خداوند متعال قتل ناحق انسان را بزرگ‌ترین گناه خوانده است. کشتن مجاهد مسلمان بدترین خیانت است زیر هر نام و بیرقی که باشد.

اکنون به زندگی آن مجاهد دلیر و بیرون‌آمده از آتش جنگ‌ها بازمی‌گردیم؛ کسی که به دست خوارج داعشی شهید شد. از امروز تا شهادت؛ زندگی وی را به اختصار مرور می‌کنیم.

تولد و تحصیل:

شهید خلیل الرحمن حقانی فرزند خواجه محمد و نواسه علی‌بادشاه بود. حدود شصت‌ونه سال پیش در ولسوالی گردی سیری ولایت پکتیا در کاریزیگی عوض خیل‌ها (قریه ماما‌های خود) در کلبه فقیرانه مرحوم خواجه محمد دیده به جهان گشود. در اصل پشتون و از پشتون‌ها قبیله زدران و از میان زدران‌ها از شاخه میزایی سلطان خیل بود.

او سلسله تحصیل رسمی را نه در مکتب و نه در مدرسه منظم ندیده بود اما در قالب آموزش‌های غیررسمی، از گهواره تا گورنچ‌ها و مهاجرت‌های فراوان برای کسب علم متحمل شد و از کودکی در مکتب مبارزه، فداکاری، بردباری و صبر درس آموخت، در پنج‌سالگی نزد مادر خویش قرآن مجید را آغاز کرد و سپس نزد امام مسجد کتاب‌های ابتدایی دینی را فرا گرفت. سپس در قریه عوض خیل نزد مولوی محمد عمر

به ادامه دروس نشست.

نزد برادر بزرگ خویش مولوی جلال‌الدین حقانی رحمه‌الله کتاب‌های دینی درجه سوم را خواند و هنگام هجرت به سوی پشتونخوا، سایر درس‌های خود را در آن دیار ادامه داد. در همان دوران به‌منظور کمک به درمان زخمیان مجاهدین، دوره‌های کوتاه طبی فراگرفت و سرانجام با آغاز اشغال شوروی، همه فکر و توان خویش را وقف جهاد و مبارزه مسلحانه کرد و بدین‌گونه رشته رسمی تحصیلات وی ناتمام ماند؛ اما در تمام عرصه‌های زندگی همچنان به عنوان شاگردی جستجوگر باقی ماند و فراست قومی، فهم مردمی و درک ملی و سیاسی‌اش کمتر از دارندگان سندهای ماستری نبود. چنان‌که در کتاب "لوی مصلح ستر غازی" آمده است: حاجی خلیل تحصیلات عالی نداشت اما در فهم دشمنی‌های مرگبار میان دو طرف آن چنان نبوغ سیاسی و فطری داشت که به‌خوبی بدی را می‌شناخت. از همین رو در جنگ افغان-شوروی، هنگام مخابره با افسران مقابل، به آنان پیغور نمی‌داد بلکه می‌گفت: شما حتی بر بدی خویش هم آگاهی ندارید! او بر زبان‌های ملی (پشتو و دری) مسلط بود، به اردو سخن می‌گفت و زبان عربی را در حد افهام و تفهیم می‌دانست.

مبارزه سیاسی و پیشینه جهادی

روحیه جهادی، انگیزه، شجاعت و پیروزی بر دشمن در وجود حاجی خلیل‌الرحمن حقانی از مجاهدت‌های نیاکانش سرچشمه می‌گیرد. نیاکان او در برابر انگلیس‌ها در زرم‌ت پکتیا و لوگر سینه سپر کرده بودند، آنان را شکست داده و پیش از همه آماده قربانی بودند. سلاح‌های غنیمت‌گرفته از انگلیس‌ها بعدها توسط مولوی جلال‌الدین حقانی در جهاد علیه شوروی به‌کار گرفته شد.

پس از کودتای داودخان که کمونیست‌ها در مناصب مهم حکومتی گماشته و آزار به اسلام‌خواهان آغاز شد، علمای پکتیا به رهبری مولوی جلال‌الدین حقانی و حاجی محمد ابراهیم حقانی، دو برادر بزرگ حاجی خلیل‌الرحمن حقانی، جرگه‌های بزرگ برپا کردند و حرکت‌های سیاسی-جهادی علیه آنان را آغاز نمودند.

کمونیست‌ها تلاش کردند برادران بزرگ وی را ترور کنند اما ناکام ماندند و آنان با تاکتیکی خاص و همکاری مردم به مناطق امن منتقل شدند. خانواده حقانی به شمل‌دره و کوه‌های گروبی پناه برد اما محاصره پانزده‌روزه کمونیست‌ها آنان را ناگزیر به هجرت ساخت.

حاجی خلیل‌الرحمن همراه خانواده خود پس از پنج روز پیاده‌روی، در سال ۱۳۵۴ خورشیدی به وزیرستان شمالی خیبرپختونخوا، داتاخیل و میران‌شاه مهاجرت کرد. او در کنار

شهید حاجی خلیل الرحمن حقانی چهره‌ای والا از تقوا، صبر، استقامت و شجاعت بود. در شخصیت او ترکیبی بی‌نظیر از نرمی و جدیت دیده می‌شد؛ همواره مشتاق و پیگیر برای یاری نیازمندان بود و سخنانی صادق و گویا بر زبان داشت. در امور نظامی بسیار باتجربه و پیشگام بود.

در دوره هجوم شوروی مصطفی حامد، نویسنده و روزنامه‌نگار مصری که آن زمان او را از نزدیک دیده بود، در کتاب خود «بام دنیا» درباره مهارت جنگی و دلاوری‌اش می‌نویسد: خلیل الرحمن حقانی در هدف‌گیری تانک ماهر و بی‌نظیر و سربازی شجاع و شکست‌دهنده خطوط نخست دشمن بود. او نه تنها راندن تانک را به خوبی فراگرفته و در نشانه‌گیری مشهور بود، بلکه در فنون تعمیر و ساخت آن نیز تبحر داشت.

حاجی حقانی نرم‌دل، فروتن و دستگیر بی‌نویان و یتیمان بود؛ لقمه نان خود را با دیگران تقسیم می‌کرد و اگر هنگام کمک به نیازمندان پولی در جیب نداشت، از دیگری قرض می‌گرفت. بسیار مهربان و دلسوز و به کودکان عشق می‌ورزید و قدردان ناز و نیاز آن‌ها بود. این شخصیت نامدار و صلح‌طلب، شبانه‌روز برای وحدت اقوام کشور در تلاش بود و آتش جنگ را در محافل و جرگه‌ها خاموش می‌کرد.

با داشتن سینه‌ای فراخ، تحمل کامل، تعهدی تمام و نگاهی عمیق، خداوند متعال در او و خانواده‌اش، از بزرگ تا کوچک، روحیه‌ای بخشنده و برجسته نهاده بود که هر کس انگشت به دهان می‌ماند. حاجی خلیل الرحمن حقانی هرگاه دشمنی را در نبرد رودرو اسیر می‌کرد، آغوش عفو بر او می‌گشود و امان می‌داد و به او می‌گفت: «اکنون در امانی». نه تنها لباس و پول می‌بخشید، بلکه از مناطق خطرناک هم با کمک مجاهدان خویش عبورشان می‌داد؛ چنانکه بسیاری تحت تأثیر این رفتار نیک، نه تنها به خانواده‌های خود بازنگشتند، بلکه در سخت‌ترین نبردها در کنار او ماندند.

او هرگز در هیچ سمتی کسی را از درگاه خود ناامید بازنگرداند و تا حل مشکل او، همراهی و مساعدت می‌کرد. در واپسین روزهای زندگی‌اش، گرچه وزیر امور مهاجران و عودت‌کنندگان بود اما با عشقی دیوانه‌وار به خدمت مردم، دروازه دفترش بر روی همه اقشار جامعه گشوده بود و به خانه نمی‌رفت مگر اینکه درخواست آخرین فرد را امضا کرده باشد. این خدمتگزار مردم، در میان جامعه خود را خوشحال و در هنگام حل مشکلات، سرشار از انرژی می‌یافت.

ویژگی برجسته حاجی خلیل الرحمن حقانی، اگر آن را مهارت بنامیم، این بود که به سرعت می‌توانست ارتباط برقرار کند، آن را حفظ و نگهداری نماید. در میان رده‌های

نظامی و سیاسی طرف مقابل، چنان روابطی می‌ساخت که از برنامه‌های مهم دشمن پیشاپیش آگاه می‌شد و برای مقابله آماده بود.

شهید حقانی با بازگشت امارت اسلامی به قدرت، در هماهنگی با والی وقت کندهار و والی کنونی مزارشریف، حاجی وفا، و با تلاش‌های بی‌نظیر، توانست ولایاتی چون کندهار، ننگرهار، کنر و چند ولایت دیگر را از طریق تماس‌های منظم و ارتباط با مقامات نظام پیشین، تسلیم کند و با انتقال مسالمت‌آمیز قدرت، از جنگ و ویرانی جلوگیری نماید. همچنین با اطمینان‌بخشی به مقامات ارشد نظام سابق درباره ایمنی، خستگی راه بازگشت هر یک به خانه‌هایشان را برطرف ساخت.

مسئولیت‌ها

حاجی خلیل الرحمن حقانی از دوران جوانی تا واپسین دم زندگی، مسئولیت‌های بی‌شماری را بر عهده گرفت که برخی از آن‌ها بدین قرار است:

✱ مسئولیت برنامه‌های آموزشی جهادی مجاهدین در دوران هجرت و ریاست کمیته حل مشکلات مهاجران افغان. همچنین در دوران هجرت، مسئولیت شورای مصلحین و مخالفان سیاسی را عهده‌دار بود.

✱ مسئول عمومی غوند شهید سلیمان شاه زغروال.

✱ رهبری مجاهدین خود در خوست، پکتیا، پکتیکا، غزنی، لوگر و جلال‌آباد.

✱ مسئول نظامی هفت تنظیم در فتوحات خوست و پکتیا.

✱ عضویت در شورای عمومی مجاهدین در دوران حکومت دکتر نجیب‌الله.

✱ عضویت در شورای اصلاحی برای حل مشکلات در دوران جنگ‌های داخلی، که مسئول نظامی و سیاسی نیروی حایل بود.

✱ نمایندگی تنظیم خود در نشست هفت تنظیم با وزیر دفاع آمریکا و هیئت همراه، در انتقال قدرت از صیغت‌الله مجددی به برهان‌الدین ربانی.

✱ نمایندگی اقوام ولایت پکتیا در شورای حل و عقد.

✱ عضویت در شورایی تحت امامت امام کعبه مشرفه برای رفع اختلافات میان رهبران جهادی پس از شکست اشغال شوروی و پیروزی جهاد افغانستان.

✱ در دوره اول امارت اسلامی، مسئول گارد جمهوری و فرودگاه خواجه رواش و فرمانده جبهه‌های شمال مجاهدین؛ همچنین پس از کودتای ثور در جهاد ۱۴ ساله، فرماندهی یکی از محاذ مجاهدین را بر عهده داشت.

✱ در دوران تجاوز آمریکا، قوماندانده گروهی از مجاهدین و پس از شکست اشغال، برقراری و ایجاد روابط با مقامات اداره کابل برای تسلیم صلح‌آمیز تجهیزات نظامی و

جلوگیری از خونریزی.

همچنین بارها مسئولیت سرپرستی از مشرحقانی رحمه الله را پذیرفت، در بسیاری از نشست‌های سیاسی و نظامی به نمایندگی از ایشان شرکت کرد و با احیای حکومت امارت اسلامی، وزیر امور مهاجرین و بازگشت‌کنندگان بود.

وی در سال ۱۴۰۲ شمسی مدیریت و اسکان اجباری صدها هزار مهاجر افغان را که از سوی پاکستان اخراج شده بودند، در مناطق اصلی‌شان به خوبی انجام داد. در مدت سه سال فعالیت خود، برای حمایت از بسیاری از بازگشت‌کنندگان و حل مشکلات‌شان، به کشورهای عربستان سعودی، امارات متحده عربی، پاکستان و ایران سفر کرد.

فعالیت‌های فرهنگی

حاجی خلیل الرحمن حقانی عشق به کتاب و رسانه‌ها را به صورت میراث خانوادگی به همراه داشت. این خانواده، اگرچه فرهیختگان اندکی پرورش داده اما فرهنگ‌دوستانی بسیارزاده است و در حفظ تاریخ جهادی جایگاهی پیشتاز داشته‌اند. برکت تلاش‌های فرهنگی او سبب شد تا زیر نظر مرحوم مولوی محمد یونس خالص، زندگی‌نامه‌های شهدای حزب اسلامی و خاطرات مبارزات و کارنامه‌های برخی شهدای برجسته در مقابله با تجاوز آمریکا تهیه شود که امید است به همراه خاطرات و یادداشت‌های شان به چاپ برسد.

شنیدن اخبار از رادیو و تلویزیون، تماشای بحث‌های سیاسی، مطالعه روزنامه‌ها و مجلات، همراهی با نویسندگان در زمینه چاپ کتاب‌ها و اهدای کتاب به برخی کتابخانه‌ها با هزینه شخصی، همه نشان از عزمی راسخ و تلاشی بی‌وقفه در راستای توسعه فرهنگی و ارتقای آگاهی داشت. وی گزارش فعالیت‌های خود را به رسانه‌ها می‌داد، گاه و بی‌گاه با آنان دیدارهای ویژه‌ای ترتیب می‌داد و در سفرهای کاری به ولایات نه تنها خبرنگاران را همراه خود می‌برد، بلکه به آنان مهر می‌ورزید و هنگام صرف غذا آنان را بر سر یک سفره می‌نشاند و مجلس را با ایشان گرم می‌کرد.

خوارچ در هر دوره زخم‌های امت را تازه کرده‌اند. ظاهراً جامه دین به تن می‌کنند اما باطن‌شان آکنده از تاریکی‌هاست. دل‌های آنان از سنگ‌های سخت‌تر و بی‌رحم‌تر است و خون مسلمان در نظرشان ارزش حتی یک قطره آب را نیز ندارد. علما گفته‌اند که نشانه خوارچ این است که از جنبه‌های نرم و ملایم حق می‌گیرند، اما شمشیر خود را در برابر مسلمانان همواره تیزنگاه می‌دارند. آنان همیشه خنجری را در پیکر امت فرو برده‌اند که راه را برای دشمنان هموار کرده است. آنان امت را در گودال ترس و وحشت از یکدیگر انداختند.

شهادت

سرانجام این وجود بزرگ امت اسلامی، که در فهرست سیاه ایالات متحده جای داشت؛ آن مجاهد مؤمن که میلیون‌ها دالر جایزه بر سرش تعیین شده بود و در طول دو انقلاب هرگز حاضر به سازش با کافران نشد، اما دشمنان سرسخت اسلام؛ داعشی‌های خوارج، کارنیمه‌تمام اربابان خود را به پایان رساندند و در ساعت یک و نیم بعد از ظهر روز ۲۱ قوس سال ۱۴۰۳ خورشیدی، شهید الحاج خلیل الرحمن حقانی را در درون وزارت امور مهاجرین و عودت‌کنندگان، در یک حمله انتحاری به شهادت رساندند. نحسبه کذلک واللّه حسیه!

تشییع جنازه او در روز پنج‌شنبه ۲۲ قوس در زادگاه پدری‌اش و با تشریفات معمول برگزار شد و در قبرستان جدید زرغون‌روغه به خاک سپرده شد.

ای شهید بزرگ اسلام!

تو کامیاب بودی و کامیاب رفتی. تو در تاریخ اسلام، کارنامه‌های رشادت و مردانگی را با خون وجودت ثبت کردی و به آن بخش از بشارت پیوستی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شخصاً داده و فرموده است: «سعادت‌مند است کسی که خوارج را بکشد، یا به دست خوارج شهید شود». شهادت نعمتی بزرگ است که نصیب انسان‌های خوش‌بخت می‌گردد. تو زندگی‌ات را به دفاع از دین مقدس اسلام اختصاص داده بودی؛ تو اکنون نه، بلکه پیش از این شهید شده بودی و تنها برای رسیدن به این مقام بلند بر روی زمین در حرکت بودی.

ای شهید خوش‌بخت! تو به دست کسی شهید شدی که عثمان بن عفان رضی‌الله‌عنه، یار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در حال تلاوت قرآن کریم به شهادت رساند و خونش بر صفحات کتاب آسمانی ریخته شد.

تو شهیدی والا مقامی! مقامات بسیار بلند است. ای شهید برخوردار از نعمت‌های الهی! ما این راه را ادامه می‌دهیم، زندگی و مرگ را بر مسیر تو به سرو چشم پذیرفته‌ایم.



فصل دوم
۲۴ ماه اسد

آزادی و استقلال؛ از دیدگاه اسلام

سیف الدین

آزادی و استقلال از قدیمی‌ترین و مقدس‌ترین آرمان‌های انسان است، هر ملت و هر فرد می‌خواهد صاحب اراده خویش باشد و زیر سلطه، ذلت و استبداد دیگری زندگی نکند، اما این پرسش که «آزادی واقعی چیست؟» و «استقلال باید در چه حدودی منحصر باشد؟» در میان تمدن‌ها و مکاتب گوناگون پاسخ‌های متفاوتی دارد، اسلام برای این مسئله چارچوبی کامل، متوازن و الهی ارائه می‌کند، چارچوبی که آزادی را تنها به‌رهایی از سلطه استعمارگران و ستمگران خارجی محدود نمی‌داند بلکه آن را مفهومی گسترده‌تر می‌داند که رهایی کامل انسان از بندگی غیرالله در عرصه‌های باطنی، اعتقادی و اجتماعی را نیز دربر می‌گیرد.

در این نوشته تلاش می‌شود مفهوم آزادی و استقلال از دیدگاه اسلام در چند محور اساسی مورد بررسی قرار گیرد:

✱ آزادی عقیده و اندیشه.

✱ آزادی فردی یا کرامت انسانی.

✱ آزادی سیاسی و سرزمینی.

✱ حدود آزادی از دیدگاه اسلام.

✱ معنای لغوی و شرعی آزادی و استقلال.

در زبان عربی واژه «حُرِّیت» در مقابل «عبودیت» (بندگی) قرار دارد؛ یعنی انسان اسیر و مملوک دیگری نباشد، «استقلال» از ریشه «قَلَّ» گرفته شده و به معنای خودمختاری، بی‌نیازی و برپای خود ایستادن است؛ به این معنا که یک ملت یا حکومت زیر دست، سلطه و فرمان دیگری نباشد.

اما در اصطلاح شرعی این دو واژه مانند اندیشه مادی غرب مفهومی مطلق ندارند؛ بلکه با حاکمیت الله متعال پیوند خورده‌اند، انسان زمانی حقیقتاً آزاد می‌شود که تنها بنده الله متعال باشد؛ و یک ملت زمانی واقعاً مستقل شمرده می‌شود که امور خویش را بر اساس شریعت الهی تنظیم کند نه بر مبنای اراده و خواسته دیگران.

محور نخست: آزادی عقیده و اندیشه

اسلام مفهوم آزادی را از عقیده آغاز می‌کند، آزادی حقیقی و واقعی آن است که انسان از

هر نوع بندگی، ترس و سلطه مخلوق رهایی یابد و تنها بنده الله متعال باشد، الله متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

{لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا} [سوره بقره: ۲۵۶]

ترجمه: در پذیرش دین هیچ اجبار و اکراهی نیست؛ به راستی راه هدایت از گمراهی روشن شده است، پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد بی‌تردید به دستگیره استواری جنگ زده است که هرگز گسسته نمی‌شود.

در این آیه مبارک انکار «طاغوت»؛ یعنی رد هر قدرت خودسرو ستمگر در کنار ایمان به الله متعال ذکر شده است؛ این اصل نشان می‌دهد که آزادی حقیقی در رهایی از بند حکومت‌های باطل و طاغوتی و سلطه ستمگرانه است و این رهایی تنها با بندگی بی‌نظیر الله متعال تحقق می‌یابد نه با خودسری مطلق و بدون مسئولیت.

یکی از برجسته‌ترین و مهم‌ترین نمونه‌های این حقیقت سخن تاریخی صحابی جلیل‌القدر ربیع بن عامر رضی‌الله‌عنه با رستم فرمانده سپاه فارس در جنگ قادسیه است؛ هنگامی که از او پرسیدند: «برای چه آمده‌اید؟» گفت:

«اللَّهُ ابْتَعْنَا لِنُخْرِجَ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ، وَمِنْ ضِيقِ الدُّنْيَا إِلَىٰ سَعَتِهَا، وَمِنْ جَوْرِ الْأَدْيَانِ إِلَىٰ عَدْلِ الْإِسْلَامِ». [طبری، تاریخ، ۲/۴۰۱]

ترجمه: الله متعال ما را فرستاده است تا هر کس را که بخواهد از بندگی بندگان به بندگی الله متعال، از تنگنای دنیا به فراخی آن و از ستم ادیان باطل به عدالت اسلام بیرون آوریم، پس ما را با دین خویش به سوی بندگان فرستاد تا آنان را به آن دعوت کنیم؛ هر کس این دعوت را بپذیرد از او می‌پذیریم و بازمی‌گردیم و با او نمی‌جنگیم؛ و هر کس نپذیرد با او می‌جنگیم تا به وعده الله متعال - پیروزی یا شهادت - برسیم.

این پاسخ صریح روح اصلی فتوحات و دعوت اسلامی را روشن می‌سازد؛ هدف تصرف سرزمین‌ها و استعمار خاک نبود بلکه آزاد ساختن دل‌های انسان‌ها از بندگی مخلوق و هدایت آنان به سوی توحید و بندگی الله بود، از همین رو هر نظام سیاسی یا اجتماعی که انسان را برده و تابع مطلق انسان دیگری سازد خواه به نام پادشاه، قوم، حزب یا هر قدرت دیگری از دیدگاه اسلام با روح آزادی حقیقی در تضاد است.

محور دوم: آزادی شخصی یا کرامت انسانی

اسلام برای انسان بدون توجه به نژاد، رنگ، زبان یا جایگاه اجتماعی او، مقام و احترام ویژه‌ای قائل شده است، الله متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

{وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ} [سوره اسراء: ۷۰]

ترجمه: و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشته ایم.

همین اصل صریح بود که در دوران تمدن اسلامی رویکردی گسترده اخلاقی و فقهی در برابر بردگی و برده داری پدید آورد؛ از همین رو آزاد کردن بردگان به کاری دارای پاداش بزرگ و یکی از راه های کفاره بسیاری از گناهان تبدیل شد.

در این زمینه سخنی منسوب به امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز در برخی آثار تاریخی آمده است که می فرماید:

«مَتَى اسْتَعْبَدْتُمُ النَّاسَ وَقَدْ وَلَدْتَهُمْ أَمْهَاتُهُمْ أَحْرَارًا؟» [کتاب الولاية علی البلدان]

ترجمه: از چه زمانی مردم را برده خود ساختید در حالی که مادرانشان آنان را آزاد به دنیا آورده اند؟

هرچند میان محدثان درباره سند این داستان بحث های علمی وجود دارد و باید آن را به عنوان سخنی مشهور در آثار تاریخی یاد کرد نه روایتی مستند و صحیح؛ با این حال مفهوم عمیق این سخن با اصول کلی قرآن و سنت کاملاً هماهنگ است و در طول تاریخ از حمایت گسترده ای در جهت تقویت کرامت و آزادی انسانی برخوردار بوده است. البته آزادی عقیده و اندیشه یا آزادی فردی در اسلام به این معنا نیست که انسان می تواند هر کاری را مطابق میل و هوس خود انجام دهد بلکه آزادی در هر عرصه ای همواره با حدود شریعت پیوند دارد چنان که در مباحث بعدی به آن اشاره خواهد شد.

محور سوم: آزادی سیاسی و سرزمینی

اسلام تنها به آزادی اعتقادی و فردی محدود نمی شود بلکه استقلال امت و سرزمین و تمامیت ارضی را نیز از اهداف اساسی شریعت می داند، هنگامی که یک نیروی متجاوز خارجی به سرزمین اسلامی حمله کند دفاع از آن سرزمین و مقاومت در برابر متجاوزان خارجی. که فقها از آن با عنوان «جهاد دفع» یاد می کنند. بر همه ساکنان آن سرزمین به صورت فرض عین واجب می شود.

الله متعال در قرآن کریم می فرماید:

{وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ} [سوره بقره: ۱۹۳]

ترجمه: و با آنان بجنگید تا فتنه [کفر، شرک و ظلم] باقی نماند و دین همه برای الله باشد.

همچنین می‌فرماید:

{وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ}

[سوره نساء: ۷۵]

ترجمه: چرا در راه الله و برای [نجات] مردان، زنان و کودکانی که ناتوان و مستضعف شده‌اند، نمی‌جنگید؟

عالم‌ان نامدار فقه اسلامی مانند امام ابن تیمیّه رحمه‌الله و شماری دیگر بر این اصل تأکید کرده‌اند که حکم جهاد دفاعی - یعنی دفاع از سرزمین، عزت و دین در برابر متجاوز خارجی - بر دیگر عبادات فرض مقدم است؛ زیرا بدون حفظ دین، جان، مال و سرزمین، دیگر اولویت‌های دینی قابل تحقق نیستند.

از همین رو تاریخ اسلام سرشار از جنبش‌های پرافتخار مقاومتی است که مسلمانان در برابر استعمارگران خارجی به راه انداخته‌اند، تاریخ افغانستان نمونه‌ای روشن از این واقعیت است؛ افغان‌ها در طول تاریخ خود همواره آزادی حماسی خویش را در برابر استبداد و تجاوز خارجی حفظ کرده‌اند، در کارنامه‌های غیرتمندانه و ایمانی آنان مقاومت پیوسته و شکست‌ناپذیر نسل‌های متوالی در برابر سه امپراتوری متکبر به‌عنوان یک پیروزی بزرگ ثبت شده‌است.

رهبران شجاع این سرزمین ایمانی در سه جنگ تاریخی میان انگلیس و افغانستان (۱۸۳۹-۱۹۱۹ میلادی) در دفاع از دین مقدس و کشور مقاومت تاریخ‌سازی را در برابر استعمار بریتانیا انجام دادند که سرانجام در ۲۸ اسد ۱۲۹۸ خورشیدی (۱۸ اگست ۱۹۱۹ میلادی) با اعلام باشکوه استقلال کامل سیاسی و دیپلماتیک به ثمر نشست.

مدتی بعد هنگامی که بلوک کمونیسم بر این سرزمین هجوم آورد فرزندان همان پدران دلیر نیز در مسیر پدران خود طی ده سال جهاد و مقاومت (۱۹۷۹-۱۹۸۹ میلادی / ۱۳۵۸-۱۳۶۷ خورشیدی) قربانی‌های خود را تقدیم کردند و در ۲۶ دلو ۱۳۶۷ خورشیدی (۱۵ فبروری ۱۹۸۹ میلادی) نیروهای متکبر اتحاد شوروی را مجبور به فرار از کشور کردند.

در آخرین و شگفت‌انگیزترین فصل نوادگان شجاع این سرزمین در برابر بزرگ‌ترین ائتلاف نظامی عصر و استعمار آمریکا مسیر حماسی دودمانی (۲۰۰۱-۲۰۲۱ میلادی) را پیمودند، در این دو دهه دشوار امارت اسلامی افغانستان با عزم ایمانی بسیار بلند، فداکاری‌های بی‌سابقه و رهبری مدبرانه این مبارزه را رهبری کرد، آنان در برابر انواع فناوری‌های پیشرفته نظامی و زورگویی وحدتی ناگسستنی میان مردم و مجاهدین و منظم‌ترین نظم سیاسی - نظامی را برقرار کردند و با فداکاری‌های بی‌سابقه، تقوا و شجاعت بی‌دریغ خود حماسه‌ای نو آفریدند.

این فتح آشکار و پیروزی شجاعانه در ۲۴ اسد ۱۴۰۰ خورشیدی (۱۵ اگست ۲۰۲۱ میلادی) با تصرف دوباره کابل و شکست کامل اشغال امریکا به پایان رسید. امارت اسلامی افغانستان این روز پرافتخار یعنی ۲۴ اسد را به عنوان نماد تازه‌ای از غرور بی‌سابقه، آزادی و استقلال اسلامی گرامی می‌دارد، هرچند زمینه و شرایط این سه پیروزی تاریخی متفاوت است اما این قهرمانی‌های بی‌نظیر سه حلقه شگفت‌انگیز از زنجیره‌ای ناگسستنی در تاریخ‌اند؛ جریانی زرین که از نیاکان و پدران تا نوادگان امروز و امارت اسلامی افغانستان امتداد یافته و این حقیقت روشن را ثابت می‌کند که ملت غیور افغانستان پرچم استقلال را همواره برافراشته در اهتزاز و سربلند نگه داشته است.

محور چهارم: حدود آزادی از دیدگاه اسلام

خط تمایز میان اندیشه اسلامی و اندیشه لیبرال غربی در تعریف آزادی است، اسلام برای آزادی حدود مشخصی قائل است در حالی که در اندیشه غربی آزادی به خودسری و اختیار مطلق فرد تعبیر می‌شود، به گونه‌ای که انسان می‌تواند در زندگی، بدن، عقیده و اخلاق خود هر کاری انجام دهد هرچند در این میان مرزهای شریعت از میان برداشته شود.

اما اسلام این مفهوم را که آزادی بی‌حد و مرز و بدون قانون باشد به‌طور کامل رد می‌کند، آزادی نیز مانند هر حق دیگری با مسئولیت پیوند دارد و انسان بنده الله متعال است بنابراین آزادی او نمی‌تواند از چارچوب شریعت الهی و مسئولیت ایمانی بیرون باشد، کسی که اختیار عمل مطابق خواست خود را به دست می‌آورد در برابر آن مسئولیت سنگین رعایت عدالت، امانت‌داری و حفظ حقوق دیگران را نیز بر عهده دارد، آزادی بدون عدالت و احکام شرعی از دیدگاه اسلام صرفاً فتنه است نه آزادی حقیقی.

همین قاعده محکم در عرصه حکومت‌داری سیاسی نیز جاری است؛ زیرا در اسلام استقلال تنها به معنای بیرون راندن متجاوز خارجی از سرزمین نیست بلکه برپایی عدالت الهی در داخل اجرای احکام شرعی، امر به معروف و نهی از منکر، ریشه‌کن ساختن شر و فساد اجتماعی و پاسداری از حقوق شرعی عموم مسلمانان نیز از اجزای ضروری و جدایی‌ناپذیر استقلال واقعی است.

قرآن کریم درباره سپردن امانت و اجرای عدالت از سوی حاکمان می‌فرماید:
 {إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ} [سوره نساء: ۵۸]

ترجمه: الله متعال به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهل آن بسپارید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید به عدالت حکم کنید.

همچنین درباره اجرای شریعت و برپایی نماز در صورت برخورداری از اقتدار و تمکین می‌فرماید:

{الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ} [سوره حج: ۴۱]

ترجمه: همان کسانی که اگر آنان را در زمین قدرت و اقتدار بخشیم نماز را برپا می‌دارند، زکات می‌دهند، به کارهای نیک فرمان می‌دهند و از کارهای بد باز می‌دارند.

همچنین درباره امنیت اجتماعی و جلوگیری از فساد به روشنی هدایت می‌کند:

{وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ} [سوره قصص: ۷۷]

ترجمه: و در زمین در پی فساد مباش؛ زیرا الله متعال فسادکنندگان را دوست ندارد. بنابراین روشن می‌شود که استقلال کامل دارای دو پیوند به هم پیوسته و ناگسستنی است: نخست، از میان برداشتن ریشه‌های نظامی و فکری اشغال خارجی؛ و دوم، برپایی حاکمیت شرعی، عدالت و محو منکرات در داخل و از میان بردن قوانین طاغوتی، اگر تنها متجاوز خارجی از کشور خارج شود اما در داخل احکام شرعی و عدالت الهی اجرا نشود و قوانین طاغوتی از میان برداشته نشود چنین استقلالی از دیدگاه اسلام ناقص بوده و از مفهوم حقیقی و کامل استقلال فاصله دارد.

در عصر حاضر امارت اسلامی افغانستان نماینده حقیقی و یگانه همین استقلال متوازن اسلامی، آزادی شرعی و زنجیره تاریخی عمیق قهرمانان این سرزمین است؛ زیرا این نظام از یکسو توانست در جریان مقاومت معجزه‌آسای بیست‌ساله، بساط اشغال خارجی و ائتلاف ناتورا برچیند و از سوی دیگر در داخل کشور عزیز نفاذ شریعت الهی، امنیت، از میان بردن فساد و پرچم زرین حاکمیت مستقل اسلامی را با حاکمیتی کامل برافراشته و سربلند نگه دارد.



تاختوتاز و وحشت‌های اشغال‌گران صلیبی در افغانستان

ساجد جلان

مقدمه

افغانستان در آغاز قرن بیستویکم بار دیگر به میدان تاختوتاز ظالمانه نیروهای متجاوز خارجی مبدل گردید. پس از رویداد یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱م، امریکای مغرور زیر شعار دروغین و فریبنده «مبارزه با تروریسم» حمله نظامی بی‌اساسی را بر ملت مظلوم افغانستان آغاز کرد. در هفتم اکتوبر سال ۲۰۰۱م نیروهای متجاوز امریکایی و متحدان بریتانیایی آن‌ها حملات وحشیانه هوایی را بر خاک افغانستان آغاز کردند و پس از آن، شمار زیادی از کشورهای عضو ناتو نیز در مأموریت نظامی افغانستان شامل شدند.

اگرچه نیروهای متجاوز خارجی برای پنهان کردن اهداف شوم خویش، شعارهای دروغین و بی‌اساسی همچون تأمین امنیت، دفاع از حقوق زنان و بازسازی سر می‌دادند اما در عمل، حاصل بیست سال اشغال و تجاوز برای ملت افغانستان چیزی جز فاجعه، ویرانی خانه‌ها و ریختن خون انسان‌ها نبود. جنگ طولانی شد و قریه‌ها و شهرها به میدان مانورهای نظامی نیروهای اشغالگر امریکایی و دست‌نشانندگان داخلی آن‌ها مبدل گردید؛ در نتیجه مردم بی‌گناه و ملکی در میان حملات کورکورانه هوایی نیروهای خارجی، عملیات‌های شبانه توأم با بربریت و یورش‌های قطعات متجاوز اشغالگر گرفتار شدند.

امریکا و متحدان صلیبی آن، تمام بار سلطه و تجاوز نظامی بر خاک افغانستان را بر دوش افغان‌ها گذاشتند و سربازان دست‌نشانده اداره کابل نیز برای تأمین منافع بیگانگان، در کنار متجاوزان در برابر ملت خویش نقش نظامی ایفا کردند. با این همه، پیامدهای انسانی این جنگ بیست‌ساله برای ملت افغانستان به‌گونه‌ای بی‌سابقه سنگین و دردناک بود. هیأت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (UNAMA) به‌منظور ثبت تلفات غیرنظامیان در جریان جنگ، گزارش‌های منظم منتشر کرده و اسناد مربوط به تخلفات طرف متجاوز در این جنگ را نیز ثبت نموده است.

این مقاله به بررسی وحشت‌ها، فجایع و دردهای این مرحله سیاه و تاریخی اختصاص یافته است؛ دردها و رنج‌هایی که ملت مجاهد افغانستان در زیر سایه استبداد و

خون‌ریزی اشغال بیست‌ساله آمریکا، متحدان صلیبی آن و دست‌نشانده‌گان داخلی‌شان متحمل شده است.

بخش نخست؛

آغاز تجاوز نظامی آمریکا بر افغانستان

حادثه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱م در ایالات متحده آمریکا رخ داد. پس از وقوع این حادثه، حکومت استکباری آمریکا، القاعده را مسئول آن معرفی کرد و از طالبان خواست رهبران القاعده را به آن‌ها تسلیم کنند. حکومت آمریکا بدون ارائه اسناد معتبر و انجام تحقیقات بی‌طرفانه، این رویداد را بهانه قرار داد و مقدمات تجاوز نظامی بر افغانستان را فراهم ساخت. زمامداران امریکایی به‌جای توسل به راه‌های سیاسی و دیپلماتیک از روی استکبار، ادعای حاکمیت و دشمنی عمیق، منطق و گفت‌وگو را کنار گذاشتند و در برابر خاک افغانستان به استفاده از نیروی نظامی و طرح مطالبات تجاوزکارانه متوسل شدند.

در هفتم اکتوبر، نیروهای متجاوز امریکایی و متحدان صلیبی آن‌ها حملات هوایی ظالمانه خود را بر مناطق مختلف افغانستان و بر ملت مظلوم این کشور آغاز کردند. هرچند متجاوزان خارجی در آغاز ادعا می‌کردند که این حملات تنها به مناطق محدودی اختصاص دارد؛ اما در واقع با بی‌رحمی تمام قریه‌جات، خانه‌ها و تأسیسات ملکی ما زیر آتش سلاح‌های پیشرفته و مرکب‌ار نیروهای اشغال‌گر قرار گرفت و در نتیجه، شمار زیادی از مردم بی‌گناه جان باختند.

پس از آن، ائتلاف صلیبی حضور نظامی خود را در افغانستان گسترش داد و جنگی بیست‌ساله، خونین و غیرانسانی را بر ملت افغانستان تحمیل کرد. جنگی که در آغاز به‌عنوان عملیات‌های سریع نظامی معرفی می‌شد اما به‌تدریج به یک جنگ طولانی بیست‌ساله مبدل گردید و افغانستان بار دیگر در میان آتش جنگ‌های نیروهای متجاوز خارجی و دست‌نشانده‌گان داخلی آن‌ها قرار گرفت که سنگین‌ترین بهای آن را مردم عام و بی‌دفاع افغانستان پرداختند.

بخش دوم؛ بمباران‌های هوایی؛ وحشت و مرگی که از آسمان اشغال‌گران خارجی فرود می‌آمد!

یکی از بزرگ‌ترین و خونین‌ترین ویژگی‌های جنایات متجاوزان امریکایی و متحد آن‌ها استفاده گسترده و وحشیانه از طیاره‌های پیشرفته جنگی، هواپیماهای بدون سرنشین و بمباران‌های بی‌رحمانه هوایی بود. متجاوزان و دست‌نشانده‌گان داخلی‌شان برای پنهان‌کردن و توجیه جنایات خویش، این عملیات را دروغ‌گویانه «دقیق»

می‌نامیدند اما در محیط پیچیده جغرافیایی و روستایی افغانستان، نتیجه اطلاعات نادرست، تعیین اشتباه اهداف و خطاهای استخباراتی این بود که هر روز شمار زیادی از هم‌وطنان بی‌گناه ما، قریه‌نشینان مظلوم، زنان و کودکان زیر بمباران‌های سنگین هواپیماهای خارجی با خاک و خون یکسان می‌شدند.

حادثه بی‌رحمانه گرانی؛ فراه، ۲۰۰۹م

در ماه می سال ۲۰۰۹ میلادی در منطقه گرانی ولسوالی بالابلوک ولایت فراه، گزارش‌هایی از کشته‌شدن شمار زیادی از مردم در پی حملات هوایی امریکا منتشر شد. پنهان کردن ابعاد دقیق این جنایت ظالمانه و شمار قربانیان آن، یکی از شیوه‌های معمول اشغالگران بود اما حقیقت اینست که ده‌ها افغان بی‌گناه که بیشتر آن‌ها زنان و کودکان بودند، در حملات هواپیماهای امریکایی به شکل فجیعی جان باختند. از اداره‌دست‌نشانده کابل گرفته تا متجاوزان خارجی، همه تلاش کردند این داغ خونین بر پیکر ملت افغانستان را کم‌رنگ جلوه دهند اما این رویداد به یکی از بی‌رحمانه‌ترین نمونه‌های جنایات بشری نیروهای امریکایی علیه غیرنظامیان در تاریخ اشغال افغانستان مبدل شد.

معنای ظالمانه چنین حمله‌ای از سوی اشغالگران بر یک قریه، تنها ویران شدن چند خانه نبود بلکه به خاک نشستن ده‌ها خانواده و از دست دادن پدر، پسر، مادر و کودک به شکلی دل‌خراش و جان‌گداز بود. در این جنایت بزرگ، ده‌ها خانواده افغان در یک لحظه تمام هستی و نزدیکترین عزیزان خویش را از دست دادند.

فاجعه هولناک شیندند؛ هرات

درولسوالی شیندند ولایت هرات نیز درباره حملات هوایی سال ۲۰۰۸ میلادی گزارش‌های گسترده‌ای از تلفات غیرنظامیان منتشر شد. درباره شمار قربانیان ارقام متفاوتی ارائه گردید اما متجاوزان خارجی و دست‌نشانده‌گان شان در کابل نتوانستند حقایق این رویدادها و شمار دقیق شهدای افغان را به‌گونه کامل تحریف یا پنهان کنند. دردناک‌ترین بخش چنین رویدادهای بی‌رحمانه این بود که حتی مردمی که از میدان اصلی جنگ فاصله داشتند نیز از خطر مرگ در امان نبودند. باشند یک قریه دورافتاده هم نمی‌دانست که صدای هواپیما در شب، برای کدام خانواده خبر نهای زندگی یا مرگ خواهد بود.

بخش سوم؛

بمباران جنایتکارانه شفاخانه کندز؛ زیر پا گذاشتن انسانیت و بی‌طرفی طبی
در سوم اکتوبر سال ۲۰۱۵م نیروهای اشغالگر امریکایی بر شفاخانه «دکتوران

بدون مرز» یا MSF در شهر کندی، حمله هوایی وحشیانه‌ای انجام دادند. این رویداد یکی از مشهورترین و دردناکترین حوادث جنگ افغانستان به شمار می‌رود. بر اساس گزارش‌های سازمان «دکتوران بدون مرز» هواپیماهای متجاوز آمریکایی دستکم به مدت یک ساعت، بدون وقفه و بی‌رحمانه ساختمان اصلی شفاخانه را بمباران کردند؛ در حالی که در آنجا بیماران عاجل، زخمی‌های بی‌دفاع و کارکنان صحن حضور داشتند. در این حمله وحشیانه، ۴۲ انسان بی‌گناه شامل بیماران و کارکنان صحن، جان باختند.

این فاجعه از آن جهت دردناک‌تر بود که شفاخانه برای قربانیان جنگ، امن‌ترین مکان برای نجات جان و دریافت درمان به شمار می‌رفت اما بیمارانی که برای تداوی به شفاخانه رسیده بودند، خود قربانی حمله هوایی شدند.

بر اساس قوانین جنگ، شفاخانه‌ها و مراکز صحن از مصونیت و حمایت ویژه برخوردارند اما رویداد کندی بار دیگر توجه جهان را به این حقیقت جلب کرد که متجاوزان آمریکایی با غرور بی‌حد و فقدان احساس انسانی، حتی بر مراکز عاجل صحن نیز رحم نکردند. از همین رو در میدان جنگ وحشیانه آن‌ها، حتی امنیت بیماران و کارکنان صحن نیز در معرض خطر قرار گرفت. حکومت جنایتکار آمریکا بعداً برای سرپوش گذاشتن بر این بی‌رحمی‌های تکان‌دهنده، جنایت آشکار بشری خود را صرفاً یک «اشتباه» عنوان کرد اما برای خانواده‌های قربانیان، یک کلمه «اشتباه» نمی‌توانست مردگان آنان را دوباره زنده کند.

بخش چهارم؛

چاپه‌های شبانه و وحشت‌ها؛ زمانی که حریم افغان‌های مظلوم به میدان ظلم نیروهای خارجی مبدل شد

یکی از اقدامات بی‌رحمانه و مخالف فرهنگ و عزت مردم افغانستان در جریان اشغال بیست‌ساله آمریکا، چاپه‌های شبانه بود. نیروهای متجاوز آمریکایی و قطعات داخلی وابسته و دست‌نشانده شان، بر اساس گزارش‌های استخباراتی نادرست، مغرضانه و آمیخته با کینه و خصومت، شب‌هنگام بر خانه‌های مردم افغانستان یورش می‌بردند. در بسیاری از قریه‌های افغانستان صدای تق‌تق دروازه در نیمه‌های شب یا صدای چرخ‌بال برای مردم پیام ترس، اندوه و شهادت بود.

تصویری معمول از چاپه‌های شبانه

تصور کنید خانواده‌ای در نیمه‌های شب در خواب است؛ کودکان، زنان و سالخوردگان در خانه حضور دارند. ناگهان صدای چرخ‌بال‌ها بلند می‌شود، منطقه به محاصره

درمی‌آید، دروازه خانه با انفجار بمب شکسته و ویران می‌شود و افراد مسلح خارجی و دست‌نشانندگان داخلی شان وارد اتاق‌ها می‌شوند. مردان خانواده تحقیر و دست‌بسته می‌شوند، فریاد و شیون زنان و کودکان به آسمان بلند می‌گردد و بر اساس صرفاً بدگمانی‌های شخصی و گزارش‌های بی‌اساس، اتاق‌های خالی تلاشی می‌شوند و چند تن از اعضای خانواده به‌عنوان اسیر بازداشت می‌گردند؛ چنین وضعیتی چه وحشت‌هولناکی خواهد بود!

سازمان‌های حقوق بشری در دهه‌ها گزارش مستند خویش تأیید کرده‌اند که نیروهای اشغال‌گرو قطعات متجاوز و دست‌نشانده آن‌ها مانند نیروهای موسوم به «صفریک» و «صفر دو» صدها افغان بی‌گناه و مظلوم را بدون محاکمه و در برابر چشمان اعضای خانواده‌های شان، با بی‌رحمی تمام در خانه‌های شان به گلوله بسته‌اند؛ برخی را به اجبار ناپدید کرده و برخی دیگر را زندانی نموده‌اند.

بر اساس فرهنگ افغانی، خانه مرکز عزت و حریم شخصی انسان است. از همین رو، ورود شبانه به خانه‌ها و ترساندن زنان و کودکان برای بسیاری از افغان‌ها فراتر از یک تجاوز نظامی، اهانت و جنایتی نابخشودنی علیه حریم خانوادگی و خصوصی آنان نیز به شمار می‌رفت.

بخش پنجم؛

زندان‌ها، شکنجه و اهانت به کرامت انسانی

در سال‌های اشغال بیست‌ساله، شمار بی‌شماری از افغان‌ها از سوی متجاوزان خارجی و استخبارات وطن‌فروش وابسته به آن‌ها، بر اساس سوءظن‌های بی‌اساس و اتهامات دروغین بازداشت و به شکنجه‌گاه‌های ضدبشری منتقل شدند. برخی از آنان به مرکز توقیف ظالمانه بگرام و ده‌ها تن دیگر به زندان‌های مخفی و صلیبی در خارج از جغرافیای افغانستان انتقال داده شدند.

زندان بدنام و جهنمی بگرام

پایگاه بزرگ هوایی بگرام در جریان اشغال یکی از مهم‌ترین مراکز ظلم، شکنجه و تعذیب نیروهای متجاوز امریکایی بود. اگرچه نیروهای خارجی و اداره دست‌نشانده کابل تلاش می‌کردند این زندان و آنچه در آن می‌گذشت را پنهان نگه دارند اما حقایقی که از آنجا به بیرون درز کرد، نشان داد که در بگرام با زندانیان روش‌های وحشیانه، تحقیرآمیز و بی‌رحمانه شکنجه اعمال می‌شد؛ روش‌هایی که در تاریخ بشریت نمونه‌های بسیار اندکی از آن می‌توان یافت.

درد یک زندانی تنها به حبس در سلول زندان و ضربات شلاق امریکایی‌ها خلاصه

نمی‌شد؛ بلکه خانواده او نیز در زندان روانی بی‌خبری و اندوه می‌سوخت.

مادر نمی‌دانست پسرش کجاست؛ زن نمی‌دانست شوهرش زنده است یا جلادان امریکایی او را زیر شکنجه کشته‌اند و کودکان چشم‌به‌راه بازگشت پدرشان بودند.

انتقال اجباری افغان‌ها به گوانتانامو

شماری از افغان‌ها نیز در سال‌های نخست جنگ به زندان بدنام و هراس‌انگیز کمپ بازداشت خلیج گوانتانامو (Guantanamo Bay detention camp) انتقال داده شدند.

این زندان برای مدت طولانی موضوع انتقاد و اعتراض سازمان‌های حقوق بشری جهان بود زیرا برخی از زندانیان برای سال‌های طولانی بدون برگزاری محاکمه رسمی در آن نگهداری می‌شدند.

از دیدگاه قانون، هر انسان حق برخورداری از محاکمه عادلانه را دارد اما در فضای جنگ، بسیاری از افغان‌ها با وضعیتی مواجه شدند که سال‌ها سپری می‌شد، بی‌آنکه سرنوشت قضایای آنان روشن گردد.

بخش ششم؛

کشته‌شدن کودکان و زخمی‌شدن یک نسل

جنگ میان کودک و بزرگسال تفاوتی نمی‌شناسد. هنگامی که بمب بر بام خانه‌ای فرود می‌آید، به کودک نمی‌گویند که تو بخشی از جنگ نیستی.

در جریان جنگ افغانستان، کودکان قربانی حملات هوایی، نبردهای زمینی، انفجارها و آوارگی شدند. هزاران کودک پدران و مادران خویش را از دست دادند. هنگامی که یک کودک خردسال با صدای هولناک چرخ‌بال‌ها و بمباران‌های امریکایی از خواب می‌پرد، خاک حویلی خانه و خون پدر و مادر شهیدش را می‌بیند، باقی زندگی او در اثر این جنگ تحمیل‌شده از سوی نیروهای خارجی، به سوگ و عذاب دایمی مبدل می‌شود. برخی کودکان یتیم شدند، برخی زخمی گردیدند و شماری دیگر برای تمام عمر دچار معلولیت‌های جسمی شدند. این جنگ تحمیلی، شمار بسیار بزرگی از یک نسل را نه تنها از لحاظ مادی، بلکه از نظر روانی نیز زخمی و آسیب‌دیده ساخت. کودکانی که باید با دنیای کتاب، مکتب و بازی آشنا می‌شدند، با نام‌های تانک، هواپیما، انفجار و مرگ آشنا شدند.

بخش هفتم؛

درد جان‌گداز زنان افغان؛ پنهان‌ترین و سنگین‌ترین قربانی اشغال بیگانه

دولت‌های متجاوز غربی برای توجیه حمله نظامی بی‌اساس و اشغال افغانستان توسط

امریکا، طی این بیست سال شعارهای فریبنده و دروغین «حقوق زنان» را به نمایش گذاشتند اما در عمل، مظلومترین زنان افغان بودند که سنگین‌ترین و دردناکترین بخش حملات خونین نیروهای خارجی و دست‌نشانندگان آنها را متحمل شدند.

هنگامی که خانواده‌ای قربانی حمله هوایی یا جنگ می‌شود، زندگی زن چندین برابر دشوارتر می‌گردد زیرا وقتی شوهر، پسر یا پدر خود را از دست می‌دهد، مسئولیت پرورش کودکان، مشکلات اقتصادی خانواده و رنج بی‌سرپرستی، همه بر دوش او سنگینی می‌کند.

در بسیاری از خانواده‌ها، زنان در اثر جنگ بیوه شدند و کودکان بدون پدر ماندند. برخی زنان از خانه‌های خویش آواره شدند و در میان مهاجرت و فقر، زندگی خود را ادامه دادند.

از همین‌رو، هر شعار سیاسی به اصطلاح «آزادی زنان» که از سوی اشغالگران مطرح می‌شد، باید در برابر ناله‌ها، اشک‌ها و خون‌های بی‌شمار بیوم‌زنان و مادران مظلومی سنجیده شود که در اثر سلاح‌های متجاوزان خارجی، تمام زندگی شاد و خانواده خویش را از دست دادند.

بخش هشتم؛

ویرانی قریه‌ها، خانه‌ها و زندگی عامه

افغانستان کشوری است که عمدتاً از قریه‌جات تشکیل می‌یابد. هنگامی که جنگ وارد یک قریه می‌شود، تنها یک مرکز نظامی ویران نمی‌گردد بلکه تمام نظام و ساختار زندگی مردم برهم می‌خورد.

در ولایت‌های هلمند، کندهار، فراه، کنر، ننگرهار، پکتیا، پکتیکا و دیگر ولایت‌ها، در نتیجه جنگ و عملیات‌های نظامی، شمار زیادی از مردم ناگزیر شدند خانه‌های خویش را ترک کنند.

یک دهقان هنگامی که خانه خود را ترک می‌کند، تنها یک ساختمان خشتی را رها نمی‌کند بلکه زمین، کشتزار، حیوانات و حاصل سال‌ها زحمت خود را نیز از دست می‌دهد.

یک دکاندار بازار و محل کسب‌وکار خود را از دست می‌دهد.

یک کودک مکتب خود را ترک می‌کند.

یک مادر امنیت خانه خویش را از دست می‌دهد.

به این ترتیب، در نتیجه تطبیق اشغال ظالمانه بیست‌ساله امریکا، بنیادهای اجتماعی

و اقتصادی افغانستان مظلوم به شدت آسیب دید و زیان‌های بزرگ و تاریخی بر کشور وارد گردید.

بخش نهم؛

آوارگی اجباری؛ بیرون راندن افغان‌ها از خانه‌های شان در اثر اشغال

در نتیجه اشغال امریکا و عملیات‌های خونین دست‌نشانده‌گان داخلی آن، میلیون‌ها افغان در داخل و خارج کشور با آوارگی و فقر مواجه شدند.

مهاجرت اجباری تنها ترک کردن یک موقعیت جغرافیایی نیست بلکه در اثر بمباران‌ها و مظالم متجاوزان خارجی یک افغان از جامعه، خویشاوندان، مسجد، مکتب، بازار و تمام محیطی که سال‌ها در آن زندگی کرده است، جدا می‌شود.

درد یک خانواده آواره

خانواده‌ای را تصور کنید که در اثر جنگ، در تاریکی شب خانه خود را ترک می‌کند. با خود تنها چند دست لباس، یک کودک و مقدار اندکی غذا می‌برد. هنگامی که صبح فرا می‌رسد، نمی‌داند آیا بار دیگر خانه خود را خواهد دید یا خیر.

در زندگی افراد مهاجر، مشکلات مربوط به سرپناه، غذا، آب پاک، کار، تعلیم و حتی ابتدایی‌ترین حقوق انسانی، بیشتر می‌شود.

از همین رو قربانی جنگ تحمیل شده از سوی استکبار امریکا تنها آن شهید قهرمانی نیست که در بمباران متجاوزان جان خود را به خالق خویش تسلیم می‌کند؛ بلکه آن کودکی نیز که از خانه خود رانده شده و در اثر جنایات اشغال، از علوم دینی و عصری محروم مانده است، قربانی زنده این تجاوز امریکایی به شمار می‌رود.

بخش دهم؛

تضاد میان شعار حقوق بشر و واقعیت عملی

امریکا و متحدان غربی آن در سال‌های جنگ افغانستان بسیار از حقوق بشر، حاکمیت قانون و کرامت انسانی سخن می‌گفتند اما در میدان جنگ، رویدادهایی رخ داد که درباره همین شعارها پرسش‌های جدی ایجاد کرد.

اگر معنای حقوق بشر، حق زندگی برای هر انسان است، پس چرا غیرنظامیان از حملات هوایی در امان نبودند؟

اگر حاکمیت قانون مهم است پس چرا قضایای برخی زندانیان سال‌ها بدون محاکمه شفاف ادامه یافت؟

اگر کرامت انسانی یک اصل است، پس چرا گزارش‌هایی از شکنجه‌های فراتر از تصور، بدرفتاری و اهانت به زندانیان از سوی شکنجه‌گران امریکایی در زندان‌های

بگرام، گوانتانامو، کندهار و دیگر مناطق منتشر شد؟ و اگر حفاظت از زنان و کودکان افغان بهانه حضور بیست‌ساله نیروهای خارجی بود، پس چرا همین مادران افغان بیوه، کودکان یتیم و قریه‌ها و خانه‌های آنان در آتش باروت و جنگ امریکایی‌های متجاوز و اداره‌های دست‌نشانده آن سوختند؟ این پرسش‌های تلخ، بخشی از حافظه تاریخی ملت افغانستان در برابر تجاوز خارجی است و در عین حال، داغی عمیق و زوددنی‌ناپذیر از بیست سال اشغال امریکا بر پیکر تاریخ این کشور به شمار می‌رود.

بخش یازدهم؛

مسئولیت تاریخی و پیامدهای فاجعه‌بار اشغال متجاوزانه خارجی

انصاف تاریخی و واقعیت‌طلبی ایجاب می‌کند که تصویر روشنی از جنگ تحمیلی بیست‌ساله و جنایاتی که بر افغانستان تحمیل گردید، ارائه شود و موضوع قربانیان جنگ به‌گونه همه‌جانبه مورد بررسی قرار گیرد.

ریشه و علت اساسی این فاجعه خونین بیست‌ساله، ویرانی‌ها و کشتار غیرنظامیان بی‌گناه، چیزی جز تجاوز نظامی و اشغال افغانستان از سوی استکبار امریکا و متحدان صلیبی آن نبود. اگر متجاوزان خارجی بر خاک پاک ما تجاوز نمی‌کردند، ملت ما با چنین فاجعه، جنگ‌های برانگیخته‌شده و درگیری‌های داخلی مواجه نمی‌شد.

نیروهای اشغالگر خارجی و دست‌نشانده‌گان داخلی آن‌ها، برای رسیدن به اهداف نامشروع خویش، خاک پاک ما را به میدان آزمایش‌های بی‌رحمانه نظامی مبدل کردند. بمباران‌های کور هوایی، چاپه‌های شبانه، کشتارهای بدون محاکمه و ویرانی‌های گسترده آن‌ها، خون هزاران افغان مظلوم را بر زمین ریخت.

متجاوزان خارجی و متحدان داخلی آن‌ها، مسئولان مستقیم تمام این جنایات بشری و تاریخی‌اند و هرگز نخواهند توانست از این مسئولیت تاریخی و اخلاقی فرار کنند.

برای ملت مظلوم افغانستان که هر خانواده‌آن در جریان بی‌رحمی‌های تجاوز خارجی، بر جنازه فرزندان، مادران و کودکان خویش نشسته بود، جنایت اشغالگر ظالم کاملاً روشن است و خواهران و مادران این شهدای مظلوم، هرگز این مظالم تجاوزگران خارجی و دست‌نشانده‌گان آن‌ها را فراموش نخواهند کرد.

بخش دوازدهم؛

وحشت ویرانگر اقتصادی اشغال خارجی

یکی از سخت‌ترین و درازمدت‌ترین پیامدهای تجاوز بیست‌ساله امریکا و حضور ظالمانه ناتو در افغانستان، نابودی گسترده توان اقتصادی و زیربنای اساسی کشور ما بود.

در طول بیست سال اشغال، خارجی‌ان غاصب و اداره فاسد و دست‌نشانده‌ای که تحت فرمان آن‌ها عمل می‌کرد، به‌جای فراهم‌کردن زمینه رشد اقتصاد واقعی افغانستان، کشور ما را تنها در یک روند فریبنده و دروغین از هزینه‌های کوتاه‌مدت نظامی و استخباراتی گرفتار نگه داشتند. هرچند استکبار امریکا ادعاهای فراوانی درباره بازسازی مطرح می‌کرد اما در واقع، بخش عمده منابع و دارایی‌ها در اختیار حلقه‌های فاسد و حامیان آن‌ها قرار گرفت و بنیادهای واقعی اقتصاد افغانستان آسیب جدی دید. جنگ به بازار اجازه امنیت نمی‌دهد. وقتی امنیت نباشد، سرمایه وارد نمی‌شود. وقتی سرمایه نباشد، کار ایجاد نمی‌شود. وقتی کار نباشد، فقر افزایش می‌یابد. به این ترتیب، آتش جنگ حتی پس از خاموش‌شدن انفجار بمب نیز از بین نمی‌رود بلکه سال‌ها بعد در قالب بیکاری، فقر و مشکلات اجتماعی به زندگی خود ادامه می‌دهد.

بخش سیزدهم؛

زخم‌های روانی جنگ

زخم جسم انسان گاهی در چند ماه بهبود می‌یابد اما زخم‌های جنگ در ذهن و روان انسان ممکن است سال‌ها باقی بماند.

افغانستان نسلی را به خود دیده است که صدای انفجار بمب‌ها، غرش چرخ‌بال‌ها، چاه‌های شبانه و صحنه‌های جنازه‌ها بخشی از دوران کودکی‌اش بود.

کودکی که پدرش را در بمباران‌های کور صلیبی‌ها از دست داده باشد، حتی سال‌ها بعد نیز نمی‌تواند آن شب را فراموش کند.

مادری که پسرش را در یک حمله هوایی اشغالگران امریکایی از دست داده باشد تا آخرین روز زندگی، با یادکرد نام او اشک می‌ریزد.

مردی که سال‌های طولانی را در زندان‌های بدنام و مخوف بگرام و گوانتانامو، زیر شکنجه و تعذیب جلادان امریکایی سپری کرده باشد، حتی پس از رهایی از زندان نیز در اثر خاطرات این جنایات و ترس‌های ناشی از آن، با آسیب‌ها و نگرانی‌های شدید روانی دست‌وپنجه نرم می‌کند.

این‌ها زخم‌های تاریخی و عمیقی هستند که هرگز در گزارش‌های نیروهای متجاوز خارجی و رسانه‌های استکباری غربی به‌درستی بازتاب داده نمی‌شوند.

بخش چهاردهم؛

بیست سال جنگ و اشغال؛ فرجام آن شکست تاریخی متجاوزان خارجی

متجاوزان امریکایی و متحدان صلیبی آن‌ها نزدیک به بیست سال اشغال شوم و ظالمانه خویش را بر خاک افغانستان تحمیل کردند. آن‌ها در این مدت، از زیان و

ادبیات نظامی قدرت محور خویش استفاده کردند، میلیاردها دالر را به شکل ویرانی و کشتار وارد خاک افغانستان نمودند و با بی رحمی تمام جغرافیای افغانستان را در آتش باروت سوزاندند.

اما سرانجام، در پی قربانی‌های بزرگ افغان‌ها، نیروهای متجاوز خارجی به فراری شرم‌آور وادار شدند و اداره فاسد، ناتوان و دست‌نشانده کابل که با اشاره آن‌ها ساخته شده بود، در سال ۲۰۲۱ م با سرعتی شگفت‌انگیز مانند خانه‌ای از ورق، فرو ریخت. این تحول و شکست تاریخی ثابت کرد:

نظام‌های دروغینی که از راه تجاوز خارجی، زور و استکبار برپا شوند، در هیچ جامعه اسلامی جایگاه پایدار نخواهند داشت. هرگاه حمایت خارجی و بمباران‌های بی‌رحمانه متجاوزان متوقف شود، چنین حکومت‌های وطن‌فروش در مدت کوتاهی فرو خواهند پاشید.

در جریان این اشغال تحمیلی بیست‌ساله از سوی متجاوزان امریکایی و دست‌نشانده‌گان داخلی آن‌ها، ملت افغانستان ده‌ها هزار تن از فرزندان دلیر و با استعداد خویش را از دست داد، میلیون‌ها افغان آواره شدند و قریه‌ها و آبادی‌های شان هدف بمباران قرار گرفت اما فرجام کار این شد که ملت افغانستان استکبار متجاوز را با شکست تاریخی روبه‌رو ساخت و تمام پروژه‌های شوم آنان را با خاک یکسان کرد.

بخش پانزدهم؛

زیان اصلی ملت افغانستان

در هر جنگی، سیاستمداران سخن می‌گویند، جنرال‌ها نقشه می‌کشند و قدرت‌های بزرگ در پی منافع خویش‌اند اما در نهایت، بهای اصلی جنگ را مردم عام می‌پردازند. در جنگ بیست‌ساله افغانستان نیز:

مادر پرورش را از دست داد؛

کودک پدرش را از دست داد؛

زن بیوه شد؛

کودک یتیم شد؛

خانواده آواره گردید؛

دهقان زمینش را ترک کرد؛

بیمار نتوانست به شفا خانه برسد؛

شاگرد از مکتب بازماند؛

خانه به ویرانه جنگ مبدل شد.

این همان بهای انسانی جنگ بود که نمی‌توان آن را با دالر، گزارش‌های نظامی و اعلامیه‌های سیاسی به‌گونه کامل اندازه‌گیری کرد.

نتیجه‌گیری

تجاوز و اشغال نظامی امریکا و ناتو که پس از رویداد سپتامبر سال ۲۰۰۱ م بر افغانستان آغاز شد، یکی از تاریک‌ترین، خونین‌ترین و ویرانگرترین مراحل تاریخ معاصر کشور به شمار می‌رود.

متجاوزان غربی در آغاز، شعارهای فریبنده‌ای همچون مبارزه با تروریسم، تأمین امنیت، دفاع از حقوق بشر و بازسازی را به نمایش گذاشتند اما در سراسر روند اشغال بیست‌ساله، جنایات ظالمانه بی‌شماری را مرتکب شدند که خون پاک ده‌ها هزار افغان بی‌گناه را بر زمین ریخت، هزاران خانواده را از سرزمین‌های‌شان آواره ساخت، قریه‌های آباد ما را ویران کرد و ادعاهای استکبار جهانی را نیز با خاک یکسان ساخت.

فاجعه‌های هولناک هوایی گرانی و شیندند، بمباران جنایتکارانه و بی‌رحمانه شفاخانه‌کنند، چاه‌های شبانه، شکنجه و تعذیب مظلومان در مراکز توقیف بی‌رحمانه بگرام و گوانتانامو و مهاجرت میلیون‌ها افغان، بخشی از تاریخ ناپاک اشغال امریکایی است که هرگز از حافظه‌ها زوده نخواهد شد.

تاریخ کامل این تجاوز بیست‌ساله آشکار می‌سازد که مسئولیت اصلی و اساسی کشتارهای جمعی، ویرانی‌ها و فجایع گسترده، تنها و تنها بر عهده متجاوزان امریکایی، متحدان آن‌ها و اداره‌های داخلی دست‌نشانده و وابسته‌شان قرار دارد زیرا تجاوز تحمیلی آنان، سرزمین اسلامی ما را در آتش جنگ و بارت سوزاند.

مهم‌ترین درس جنگ بیست‌ساله افغانستان این است که یک ملت از راه بمباران، زندان، چاه‌های شبانه و زور نظامی نمی‌تواند به صلح پایدار دست یابد.

درد ملت افغانستان این است که قدرت‌های بزرگ جهان همواره می‌خواهند جنگ‌های خویش را بر سینه همین سرزمین به راه اندازند اما در نهایت، این جنازه‌های قربانیان جنگ است که از خانه‌های افغان‌ها بردوش کشیده می‌شود.

و امروز نیز درد آن زنان بیوه، کودکان یتیم، زخمیان و آوارگان، بر صفحات تاریخ ثبت شده است. سلاح‌های جنگ روزی خاموش می‌شوند، ارتش‌ها روزی از سرزمینی بیرون می‌روند اما اشک‌های مادران کودکانی که کشته شده‌اند و خاطره خانه‌های ویران‌شده، برای نسل‌ها در حافظه مردم باقی خواهد ماند.

تحریک اسلامی طالبان از آغاز تا ۲۴ اسد ۱۴۰۰



غیاث الدین

افغانستان تنها سرزمینی است که افتخار نام «گورستان امپراتوری‌ها» را در صفحات تاریخ پرافتخار و زرین خود ثبت کرده است، این ملتی است که در طول تاریخ با وجود مشکلات، زندان‌ها، شکنجه‌ها و صدها نوع ظلم دیگر هرگز تن به ذلت و بردگی نداده است، یکی از ویژگی‌های افغان‌ها نفرت عمیق از غلامی و بندگی است و آنان هرگز نمی‌خواهند استقلال و عقیده‌شان از آنان گرفته شود، افغانستان همواره پناهگاه مردان دلیر، زنان شجاع و مجاهدان بوده است.

تاریخ این سرزمین با جهاد، مبارزه علیه اشغال، جنگ‌های داخلی و تحولات بزرگ سیاسی گره خورده است، در میان همین فراز و نشیب‌ها ظهور جنبش اسلامی طالبان و تحولاتی که تا ۲۴ اسد ۱۴۰۰ به وقوع پیوست از فصل‌های مهم تاریخ معاصر کشور به شمار می‌رود، فصلی که از میان ناامنی و جنگ‌های داخلی آغاز شد و پس از دو دهه جنگ و مبارزه به مرحله بازگشت حاکمیت امارت اسلامی رسید.

پس از سال‌ها جهاد و فداکاری افغان‌ها سرانجام اشغال شوروی با شکست مواجه شد، ملت افغانستان انتظار داشت ثمره این جهاد را در قالب استقلال، امنیت، وحدت و استقرار یک نظام اسلامی به دست آورد، استقرار نظام اسلامی برای افغان‌ها آرمانی بزرگ بود؛ آرمانی که در سال‌های جهاد برای تحقق آن هزاران قربانی تقدیم کرده بودند.

خلاصه اینکه پس از سقوط حکومت کمونیستی افغانستان با مرحله‌ای دشوار و بحرانی روبه‌رو شد، اختلافات سیاسی میان گروه‌ها و احزاب مختلف و رقابت گروه‌ها و احزاب بر سر قدرت شدت گرفت و کشور درگیر جنگ‌های داخلی شد، کابل و بسیاری از مناطق کشور شاهد درگیری‌های خونین، ویرانی و بی‌ثباتی بودند.

در بسیاری از مناطق مردم با ناامنی، زورگویی، حاکمیت‌های محلی، خودسری‌های گروه‌های مسلح، فساد، ظلم و رقابت‌های قومی و حزبی روبه‌رو بودند، آرمان وحدت و ثباتی که مردم پس از سال‌ها جهاد انتظار تحقق آن را داشتند، در میان کشمکش‌های سیاسی و نظامی کم‌رنگ شد.

در چنین شرایطی به فضل و احسان الله متعال برای نجات ملت مظلوم افغانستان

تحریک اسلامی از مدارس دینی و صفوف مجاهدین در جنوب افغانستان ظهور کرد، این تحریک خود را متعهد به پایان دادن به جنگ‌های داخلی، تأمین امنیت، مبارزه با فساد و برپایی نظام اسلامی می‌دانست، در حقیقت شکل‌گیری چنین جنبشی برای از میان بردن ظلم و فساد گروه‌های شر و فساد، یک نیاز جدی به شمار می‌رفت، این تحریک به سرعت گسترش یافت، مناطق را یکی پس از دیگری تحت کنترل خود درآورد و سرانجام کابل نیز به دست مجاهدین امارت اسلامی افتاد.

با تشکیل امارت اسلامی افغانستان بخش بزرگی از کشور زیر چتر یک اداره و رهبری واحد قرار گرفت، یکی از دستاوردهای مهم آن دوره پایان دادن به جنگ‌های داخلی و ناامنی‌های گسترده بود، راه‌های مواصلاتی کشور امن شد، قدرت فرماندهان محلی‌ای که بر مردم خود ظلم و تعدی می‌کردند محدود گردید و در بخش‌های گسترده‌ای از کشور نظم و امنیت برقرار شد.

امارت اسلامی تلاش کرد به تعصبات قومی و حزبی پایان دهد و ملت افغانستان را زیر چتر یک نظام واحد گرد آورد، ملت افغانستان خود را مدیون این احسان می‌داند و هرگز آن را فراموش نخواهد کرد، مبارزه با فساد، تأمین امنیت و تطبیق احکام شریعت اسلامی از اهداف اساسی این نظام بود.

با این حال امارت اسلامی با مخالفت‌های داخلی و فشارهای خارجی نیز روبه‌رو بود و افغانستان همچنان در مرکز تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی قرار داشت.

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بهانه‌ای برای کفار جهان جهت از میان بردن نظام اسلامی و آزادی ملت افغانستان شد و فصل جدیدی را در تاریخ افغانستان گشود، پس از این حادثه ایالات متحده آمریکا و متحدینش عملیات نظامی خود را در افغانستان آغاز کردند. در مدت کوتاهی حکومت امارت اسلامی با سقوط مواجه شد و مجاهدین امارت اسلامی بر اساس رهنمود و توصیه ملا محمد عمر مجاهد رحمه‌الله برای مدتی از صحنه عقب‌نشینی کرده و از مراکز قدرت فاصله گرفتند، از دید بسیاری از مردم شاید این پایان تحریک طالبان باشد؛ اما این پایان نبود بلکه آغاز مرحله‌ای جدید از مبارزه بود.

با ورود نیروهای اشغالگر خارجی و ایجاد یک نظام دموکراتیک فاسد و فرسوده افغانستان وارد مرحله‌ای جدید شد، مهاجمان خارجی حضور گسترده نظامی داشتند و حکومت دست‌نشانده آنان نیز با حمایت سیاسی، مالی و نظامی آنان به فعالیت خود ادامه داد.

مجاهدین امارت اسلامی برای دفاع از سرزمین و مقدسات اسلامی خود، مبارزه علیه

اشغالگران و مزدوران آنان را آغاز کردند، در نتیجه افغانستان برای مدت بیست سال یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های تاریخ معاصر خود را تجربه کرد، عملیات‌های نظامی، حملات هوایی، بمباران‌ها، ظلم‌ها و جنایات نیروهای خارجی و حامیان آنان بازداشت‌ها و درگیری‌های مسلحانه خسارات سنگین جانی و مالی بر مردم کشور وارد کرد. در همین مدت مجاهدین امارت اسلامی به تدریج صفوف خود را دوباره سازمان‌دهی و تقویت کردند و فعالیت‌های نظامی‌شان را به مناطق مختلف کشور گسترش دادند، سال‌های طولانی جنگ، هزاران شهید و زخمی بر جای گذاشت و خانواده‌های بسیاری را در سوگ عزیزانشان نشاند، مجاهدین در این سال‌ها در برابر اشغال خارجی و نیروهای داخلی مزدور آن مقاومت کردند؛ نیروهایی که غلامی و بندگی را به عادت خود تبدیل کرده بودند.

با وجود برتری همه‌جانبه نیروهای خارجی از نظر نظامی و فنی جهاد و مبارزه ادامه یافت و موضوع خروج نیروهای خارجی به یکی از مسائل مهم سیاسی افغانستان تبدیل شد.

پس از سال‌ها جنگ سرانجام روند مذاکرات برای پایان دادن به حضور نیروهای اشغالگر خارجی به رهبری امریکا آغاز شد، توافق‌نامه دوحه زمینه خروج نیروهای خارجی را فراهم کرد و هم‌زمان با خروج آنان معادلات سیاسی و نظامی افغانستان به سرعت تغییر کرد.

در سال ۱۴۰۰ پیشروی‌های مجاهدین امارت اسلامی شتاب گرفت، ولایت‌ها یکی پس از دیگری فتح شدند و ساختار حکومتی جمهوری و دموکراسی با سرعتی بی‌سابقه فروپاشید.

سرانجام کابل در ۲۴ اسد ۱۴۰۰ به دست فرزندان این سرزمین و مجاهدین افتاد و حکومت دست‌نشانده‌ای که تحت حمایت یهود و نصارا قرار داشت نیز سقوط کرد. داستان افغانستان از پیروزی بر اتحاد شوروی تا ۲۴ اسد ۱۴۰۰ داستان زندگی چندین نسل است که در میان جنگ‌ها، اشغال، اختلافات داخلی و تحولات سیاسی زندگی کرده‌اند، در تمام این سال‌ها استقلال و حاکمیت سیاسی کشور همراه با مطالبه استقرار یک نظام اسلامی از خواسته‌ها و مباحث مهم بخش بزرگی از جامعه افغانستان بوده است.

ظهور و قیام مجاهدین امارت اسلامی افغانستان حرکتی بود که از میان جنگ‌های داخلی و ناامنی‌ها سربرآورد؛ برای مدتی بر بخش بزرگی از افغانستان حکومت کرد، پس از حمله امریکا از قدرت کنار زده شد، بیست سال در برابر نیروهای خارجی و

حکومت مورد حمایت آنان مبارزه کرد و سرانجام در ۲۴ اسد ۱۴۰۰ بار دیگر به کابل بازگشت.

الحمد لله امروز ملت افغانستان دارای نظامی اسلامی، آزاد و مستقل است؛ خواسته‌ای که همواره و در سال‌های اخیر از آرمان‌های پایدار ملت افغانستان بوده است.

اما دشمنانی که همچنان در اندیشه نابودی اسلام و نظام اسلامی هستند باید از متجاوزان و اشغالگرانی عبرت بگیرند که با ورود به این سرزمین مقدس رسوا و خوار شدند؛ زیرا این ملت آزاد و مستقل هرگز نمی‌پذیرد که تحت سلطه کفار و پروژه‌های آنان قرار گیرد.



جدول زمانی فتوحات



زون جنوب غربی

ولایت	تاریخ قمری
هلمند	۵ محرم ۱۴۴۳ هـ
قندهار	۵ محرم ۱۴۴۳ هـ
ارزگان	۵ محرم ۱۴۴۳ هـ
زابل	۵ محرم ۱۴۴۳ هـ
دایکندي	۷ محرم ۱۴۴۳ هـ

زون غربی

ولایت	تاریخ قمری
نیمروز	۲۸ ذو الحجة ۱۴۴۲ هـ
فراه	۱۴۴۲ هـ
هرات	۲ محرم ۱۴۴۳ هـ
بادغیس	۴ محرم ۱۴۴۳ هـ
غور	۴ محرم ۱۴۴۳ هـ

زون شرقی

ولایت	تاریخ قمری
ننگرهار	۷ محرم ۱۴۴۳ هـ
کنر	۶ محرم ۱۴۴۳ هـ
لغمان	۶ محرم ۱۴۴۳ هـ
نورستان	۷ محرم ۱۴۴۳ هـ

زون جنوب شرقی

ولایت	تاریخ قمری
غزنی	۴ محرم ۱۴۴۳ هـ
پکتیا	۶ محرم ۱۴۴۳ هـ
پکتیکا	۶ محرم ۱۴۴۳ هـ
خوست	۷ محرم ۱۴۴۳ هـ
لوگر	۵ محرم ۱۴۴۳ هـ

زون شمالی

ولایت	تاریخ قمری
سرپل	۲۹ ذو الحجة ۱۴۴۲ هـ
جوزجان	۲۹ ذو الحجة ۱۴۴۲ هـ
سمنگان	۱ محرم ۱۴۴۳ هـ
فاریاب	۶ محرم ۱۴۴۳ هـ
بلخ	۶ محرم ۱۴۴۳ هـ

زون شمال شرقی

ولایت	تاریخ قمری
بدخشان	۳ محرم ۱۴۴۲ هـ
تخار	۳۰ ذو الحجة ۱۴۴۲ هـ
قندوز	۲۹ ذو الحجة ۱۴۴۲ هـ
بغلان	۲ محرم ۱۴۴۳ هـ
لوگر	۵ محرم ۱۴۴۳ هـ

زون مرکزی

ولایت	تاریخ قمری	ولایت	تاریخ قمری	ولایت	تاریخ قمری
میدان	۷ محرم ۱۴۴۳ هـ	کابل	۷ محرم ۱۴۴۳ هـ	پروان	۷ محرم ۱۴۴۳ هـ
وردگ	۷ محرم ۱۴۴۳ هـ	کاپیسا	۷ محرم ۱۴۴۳ هـ	پنجشیر	۲۹ محرم ۱۴۴۳ هـ

سقوط جمهوریت و ۲۴ اسد

ولید و یار

روز ۲۴ اسد در تاریخ معاصر افغانستان یک روز عادی نیست این روز تنها به افغانستان ارتباط ندارد بلکه سرنوشت تمام جهان به‌ویژه ناتو و امریکا نیز با آن پیوند خورده است، امریکا و ائتلاف‌های نظامی همراهش نزدیک به بیستوپنج سال پیش در حالی ائتلاف اشغال افغانستان را تشکیل دادند که کشور ما نه تهدیدی برای هیچ کشوری بود و نه با رویدادهای یازدهم سپتامبر ارتباطی داشت، اما حقیقت اصلی این بود که امارت اسلامی که در پی پایان دادن به جنگ‌های داخلی افغانستان بود برای غرب و ائتلاف امریکایی قابل پذیرش نبود، این نظام خالص اسلامی و مبتنی بر ارزش‌های خود در میان کشورهای اسلامی منطقه و جهان نمونه‌ای نداشت، از سوی دیگر سازمان‌های استخباراتی مغرض و عناصر ضداسلامی می‌دانستند که تعهد امارت اسلامی به ارزش‌های اسلامی این نظام را به کشوری قدرتمند در افغانستان و منطقه تبدیل خواهد کرد و در آن صورت جلوگیری از قدرتیابی آن برایشان دشوار خواهد بود، رئیس‌جمهور وقت امریکا و بنیان‌گذار جنگ‌های صلیبی در دوره معاصر جورج بوش اعلام کرد: «یا با ما هستید یا علیه ما؛ راه سومی وجود ندارد».

سرانجام همین تجاوز آغاز شد و با روی کار آوردن شماری از افغان‌های مقیم غرب و کسانی که در جنگ‌های داخلی دخیل بودند بار دیگر تحت شعارهای دموکراسی پایه‌های جمهوریت در افغانستان گذاشته شد، این جمهوریت نسخه‌ای کاملاً مشابه جمهوریت‌های غربی بود که پایه‌های آن بر قانون اساسی، قوانین بشری و وضعی و دیگر ارزش‌های غربی استوار بود؛ ارزش‌هایی که حتی خود غرب و امریکا نیز در عمل به آن‌ها پایبندی کامل نداشتند.

حقیقت این بود که با آغاز این اشغال امارت اسلامی تنها برای مدتی کوتاه از شهرها عقب‌نشینی کرد اما پس از بازسازی و سازمان‌دهی دوباره خود با مبارزه و امکانات اندک خویش اندیشه غرب‌گرایانه جمهوریت را به چالش کشید و بار دیگر مشعل جهاد و مبارزه را در دل‌های نسل افغانستان روشن کرد، سال‌های طولانی افغانستان شاهد دوره‌ای بحرانی از وحشت‌ها و ظلم‌های ائتلاف غربی بود، حاکمان مقیم غرب و طرفدار امریکا به اختیار خود در سنگر تضاد با مردم و ارزش‌های اسلامی قرار گرفته

بودند؛ اما امیدی نیز وجود داشت این امید سلاح و مبارزه فکری امارت اسلامی بود که به مجاهدین و مردم عام بشارت پیروزی در پیش رو را می‌داد، این بشارت در سال ۲۰۲۱ میلادی تحقق یافت، در نبرد مادی و معنوی پرچم سفید محمدی همچنان در اهتزاز ماند و سرانجام به دست مجاهدین بر بلندترین برج ارگ نیز به اهتزاز درآمد.

بلی؛ این همان ۲۴ اسد بود؛ روز تاریخی‌ای که شهر کابل را شعارهای پیروزی و فتح اسلامی فرا گرفته بود، مردم آزادی‌خواه مانند روز عید از فرط خوشحالی به کوچه‌ها و خیابان‌ها ریخته بودند اما کسانی که سرنوشت خود را به اربابان غربی و آمریکایی خویش گره زده بودند راهی میدان هوایی شده بودند در پی هواپیماها می‌دویدند و از ترس رسوایی اعمال ناپسند گذشته خود پروردگار، کشور و «مردم» خویش را فراموش کرده بودند.

آن جمهوری که طی دودهمه‌میلیاردها دلار از سوی غرب و آمریکا در آن سرمایه‌گذاری شده بود، برایش کمپاین شده بود و با تحمیل قانون اساسی و دیگر اصول وضعی به مردم به عنوان نظامی که منشأ بسیاری از وحشت‌ها و نارواها بود عرضه شده بود همچون نقش بر آب فروپاشید، دیری نگذشت که حتی شماری از اعضای همین نظام تحمیلی نیز زبان به انتقاد گشودند و از مردم عذرخواهی کردند، بدون شک مبارزات امارت اسلامی نقش اساسی در سقوط جمهوریت داشت اما پایه‌های این مبارزه بر حمایت مردمی از امارت اسلامی و تعهد آن به شریعت اسلامی استوار بود؛ چیزی که خواست همیشگی و تاریخی مردم مسلمان ما بود و سرانجام تحقق واقعی یافت.

۲۴ اسد اگر از یک سوره پیروزی تاریخی و مقصد روشن کاروان هزاران شهید پاک و مقدس بود از سوی دیگر برای جنایت‌کاران سرسخت، انسان‌کش‌ها و وطن‌فروشان که زیر چتر جمهوریت قرار داشتند روز امنیت نیز بود؛ زیرا زعیم امارت اسلامی و فاتح افغانستان امیرالمؤمنین حفظه‌الله تعالی فرمان تاریخی و بی‌سابقه‌ای در مورد عفو عمومی و بخشش صادر کرد؛ فرمانی که در جهان نمونه‌ای برای آن وجود ندارد و هیچ‌کس انتظار آن را نداشت.

این فرمان پس از ۲۴ اسد دروازه‌ای را به سوی آشتی ملی، حفظ وحدت میان افغان‌ها و احساس تعلق به عنوان یک ملت گشود، مجاهدین امارت اسلامی نیز با احترام کامل به فرمان زعیم خود حتی آغوش برادری را به روی بسیاری از کسانی گشودند که طی دودهمه جز ظلم و بربریت چیزی نمی‌شناختند.

پنج سال حاکمیت امارت اسلامی؛ دستاوردها، چالش‌ها و مسیر آینده!



احسان

مقدمه

۲۴ اسد سال ۱۴۰۰ هجری شمسی، در تاریخ معاصر افغانستان یکی از روزهای مهم و سرنوشت‌ساز تحول به شمار می‌رود. در این روز پرافتخار، ملت سربلند و باعزت افغانستان پس از دودهمه جهاد و مقاومت در برابر تجاوز خارجی، آزادی و استقلال خویش را دوباره به دست آورد و فصل جدیدی از حاکمیت اسلامی و مردمی در کشور آغاز شد. اگر دودهمه گذشته جهاد، دوره مبارزه و فداکاری بود، پنج سال پس از فتح، دوره استحکام نظام اسلامی، دولت‌سازی و خدمت به مردم بوده است.

اهمیت این پنج سال در این حقیقت نهفته است که افغانستان پس از نیم‌قرن جنگ و مداخلات خارجی برای نخستین‌بار فرصتی یافت تا بدون حضور مستقیم نیروهای خارجی، سرنوشت خویش را به دست خود تعیین کند. از همین‌رو، می‌توان این دوره را مرحله گذار از حاکمیت تحمیلی و وابسته به سوی حاکمیتی مبتنی بر اراده مردم و شریعت دانست. ارزیابی کارنامه این دوره تنها بازنگری در دستاوردهای یک حکومت نیست بلکه روایت مقاومت و تلاش یک ملت برای ساختن آینده‌ای مستقل و اسلامی نیز هست.

امارت اسلامی افغانستان در این مدت کوتاه، با وجود آن‌که با تحریم‌های ظالمانه و موانع خارجی مواجه بوده است، توانست از مرحله جنگ به مرحله نظام‌سازی عبور کند و در عرصه‌های گوناگون کارنامه‌های قابل توجه و روشنی از خود به جا بگذارد. پرسش اساسی‌ای که این مقاله می‌کوشد به آن پاسخ دهد، این است که امارت اسلامی در پنج سال گذشته چه مسیری را در پیش گرفته و به چه دستاوردهایی دست یافته است؟ این پژوهش از دیدگاه علمی و بر بنیاد واقعیت‌های عینی و گزارش‌های معتبر انجام شده است.

اللّٰهُ تَعَالٰی مِی‌فَرَمَیْد: اَلَّذِیْنَ اِنْ مَّكَّنَّاهُمْ فِی الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِاَلْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ. (الحج: ۴۱)

ترجمه: کسانی‌اند که اگر آنان را در زمین قدرت و اقتدار بخشیم، نماز را برپا می‌دارند، زکات می‌دهند، به کارهای نیک فرمان می‌دهند و از کارهای بد باز می‌دارند. این آیت مبارک قرآن عظیم‌الشان، مسیر و جهت‌گیری حرکت امارت اسلامی را در پنج سال گذشته به خوبی بیان می‌کند.

❶ تأمین امنیت و تقویت حاکمیت ملی:

امنیت بنیاد هرگونه پیشرفت و آبادانی است و بدون تردید، در پنج سال گذشته، بزرگترین و محسوس‌ترین دستاورد نظام امارت اسلامی تأمین امنیت در سراسر کشور بوده است. ملتی که چهارده تجربه تلخ جنگ، ناامنی، انفجارها، اختطاف‌ها و خودسری‌های مسلحانه را پشت سر گذاشته بود، امروز به برکت حاکمیت نظام اسلامی، شیرینی امنیت واقعی را احساس می‌کند.

در پنج سال گذشته امارت اسلامی با جمع‌آوری هزاران میل سلاح سبک و سنگین از افراد خودسر، خلع سلاح گروه‌های غیرمسئول، جلوگیری از زورگویی و قانون‌شکنی و اتخاذ اقدامات دیگر، حاکمیت ملی را در سراسر کشور تحکیم بخشیده است. امروز از بدخشان تا نیمروز و از هرات تا ننگرهار یک پرچم، یک نظام و یک حاکمیت مقتدر فرمان می‌راند و هیچ بخشی از کشور بیرون از چتر نظام اسلامی قرار ندارد. این یکپارچگی سرزمینی، یکی از آرزوهای دیرینه ملت بود که اکنون شاهد تحقق آن هستیم.

علاوه بر این، ایجاد نیروهای مسلح منظم و متعهد امارت اسلامی که شمار آنان از ۱۵۰ هزار مجاهد فراتر می‌رود، در کنار شرطه و نیروی استخباراتی نیرومند و متعهد، سبب شده است که افغانستان دارای نیروهای امنیتی منظم، برخاسته از میان مردم و متعهد به تأمین امنیت کشور باشد.

مبارزه قاطع، خستگی‌ناپذیر و موفق امارت اسلامی در برابر پدیده شوم داعش - خوار عصر - نمونه روشن دیگری از توانایی نظام در عرصه تأمین امنیت است. در حالی که شماری از کشورها با وجود امکانات گسترده خود نتوانستند این گروه را مهار کنند، امارت اسلامی با تلاش‌های شبانه‌روزی نیروهای امنیتی و پشتیبانی محکم مردم، کمر این گروه فتنه‌گر را شکسته و ثابت کرده است که خاک افغانستان دیگر هرگز لانه ناامنی نخواهد بود.

گزارش‌های سازمان ملل متحد نیز کاهش بی‌سابقه تلفات غیرنظامیان و بهبود چشمگیر وضعیت امنیتی در افغانستان را تأیید کرده است.

امروز هر شهروند می‌تواند ثمره این امنیت فراگیر را به گونه آشکار در زندگی روزمره خویش احساس کند؛ تاجری که اموال خود را بدون هراس از اختطاف از یک ولایت به ولایت دیگر انتقال می‌دهد، خانواده‌ای که بدون نگرانی شبانه سفر می‌کند و دهقانی که از غارت محصولاتش بیم ندارد، همگی شاهد این تحول بنیادی‌اند. همچنین، تأمین امنیت مرزهای کشور و جلوگیری از قاچاق و نفوذ گروه‌های خارجی سبب شده است که افغانستان پس از سال‌ها به عنوان کشوری امن برای سرمایه‌گذاری و ترانزیت منطقه‌ای مطرح شود؛ جایگاهی که با وجود حضور هزاران نیروی خارجی، در بیست سال جمهوری هرگز به دست نیامد.

❶ سیاست خارجی متوازن و اقتصادمحور:

در عرصه سیاست خارجی، امارت اسلامی بر مبنای «توازن، بی‌طرفی و تعامل مثبت» سیاستی سنجیده و حکیمانه را در پیش گرفته است. این سیاست بر دو اصل اساسی استوار است: نخست، حفظ استقلال کامل سیاسی و نداشتن وابستگی به هیچ قدرت خارجی؛ و دوم، تعامل سازنده و اقتصادمحور با جهان بر اساس احترام متقابل و منافع ملی.

برخلاف گذشته که افغانستان به میدان رقابت قدرت‌های خارجی تبدیل شده بود، امروز امارت اسلامی با تمام همسایگان و کشورهای منطقه روابط مثبت و سازنده برقرار کرده است. گسترش روابط سیاسی، اقتصادی و تجاری با چین، روسیه، ایران، ترکیه، کشورهای آسیای مرکزی و جهان عرب، نشانه موفقیت این سیاست است. حضور فعال و محترمانه هیئت‌های امارت اسلامی در نشست‌های مهم منطقه‌ای و بین‌المللی و میزبانی کابل از ده‌ها هیئت بلندپایه خارجی، نشان می‌دهد که افغانستان از انزوای تحمیلی خویش بیرون آمده و در معادلات منطقه‌ای به عنوان یک بازیگر مهم و مسؤول ظهور کرده است.

امارت اسلامی همواره تأکید کرده است که خواهان روابط نیک با تمام جهان، به‌ویژه جهان اسلام، است و اجازه نخواهد داد از خاک افغانستان علیه هیچ کشوری استفاده شود.

این سیاست متوازن در عمل نیز نتایج روشنی داشته است. فعال‌شدن سفارت‌ها و قونسلگری‌های افغانستان در شماری از کشورها، امضای توافق‌نامه‌های بزرگ تجاری و ترانزیتی و ازسرگیری گفت‌وگوها درباره پروژه‌های بزرگ منطقه‌ای مانند تاپی، تاپ و خط آهن خواف - هرات، همه نشان می‌دهد که جهان به تدریج واقعیت موجود افغانستان را پذیرفته است.

امارت اسلامی ثابت کرده است که می‌توان بدون وابستگی سیاسی و با حفظ عزت و وقار ملی، با جهان تعامل کرد؛ تعاملی که نه بر اساس فرمان‌های بیگانگان، بلکه بر بنیاد منافع عالی افغانستان و امت اسلامی استوار باشد. همین رویکرد عزتمندانه سبب شده است اعتماد کشورهای منطقه بار دیگر نسبت به افغانستان تقویت شود.

۷. بازسازی اقتصادی و حرکت به سوی خودکفایی:

شاید روشن‌ترین فصل کارنامه پنج‌ساله امارت اسلامی، دستاوردهای اقتصادی آن باشد؛ به‌ویژه در شرایطی که نظام با تحریم‌های ناعادلانه و مسدود شدن دارایی‌های ملی افغانستان از سوی ایالات متحده مواجه بود. نخستین گام بزرگ مبارزه جدی و عملی با فساد اداری بود. فساد اداری که در دوران نظام جمهوری ریشه دوانده و رگ‌های اقتصادی کشور را خشک کرده بود، امروز به‌گونه بی‌سابقه‌ای محدود شده و زمینه ایجاد یک اداره سالم و شفاف فراهم گردیده است.

نتیجه این اداره سالم، افزایش چشمگیر عواید ملی بوده است. بر اساس آمار وزارت مالیه، عواید داخلی کشور از صدها میلیارد افغانی فراتر رفته و مصارف بودجه ملی از منابع داخلی تأمین می‌شود؛ این در تاریخ معاصر کشور دستاورد قابل توجهی به شمار می‌رود و نشان می‌دهد که ملت ما می‌تواند روی پای خود ایستاده و بدون تکیه بر کمک‌های خارجی، اقتصاد خویش را مدیریت کند.

علاوه بر این، امارت اسلامی پروژه‌های بزرگ و زیربنایی ملی را که سال‌ها به فراموشی سپرده شده بودند، دوباره فعال کرده است. کانال بزرگ قوشتپه که از پروژه‌های بزرگ آبیاری کشور به شمار می‌رود، شاهراه‌های مهم، بندهای مهار آب، استخراج معادن بزرگ و حمایت از تولیدات داخلی، زراعت و صنعت، همگی نشانه‌های روشن حرکت استوار نظام به سوی خودکفایی اقتصادی‌اند.

در دو سال گذشته، ثبات ارزش افغانی در برابر اسعار خارجی، در حالی که اقتصاد بسیاری از کشورهای همسایه با نوسانات شدید مواجه بوده است، از سوی نهادهای بین‌المللی از جمله بانک جهانی، به‌عنوان یک دستاورد مهم اقتصادی مورد توجه قرار گرفته است. آنچه این موفقیت را مهم‌تر می‌سازد، اصلاحات بنیادی در نظام گمرکی و جمع‌آوری شفاف مالیات است. در گذشته عواید گمرکات حیضومیل می‌شد؛ اما امروز از طریق مدیریت سالم و جلوگیری از قاچاق، عواید به‌گونه درست به خزانه ملی انتقال می‌یابد.

همچنین حمایت از بخش خصوصی، فراهم‌سازی تسهیلات برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی، برگزاری نمایشگاه‌های تولیدات داخلی و افزایش صادرات قالین،

میوه‌های خشک و سنگ‌های قیمتی، همه نشان می‌دهد که اقتصاد افغانستان از یک اقتصاد مصرفی و وابسته به سوی اقتصادی تولیدمحور و خودکفا در حرکت است.

۱. تطبیق شریعت اسلامی، خدمات فرهنگی و اجتماعی:

هدف اساسی جهاد ملت افغانستان، حاکمیت شریعت اسلامی بود و امارت اسلامی در پنج سال گذشته در محاکم، معارف و عرصه‌های گوناگون زندگی اجتماعی، تطبیق شریعت را در اولویت قرار داده است.

محاکم شرعی با رسیدگی عادلانه و سریع به قضایای مردم، اعتماد از دست‌رفته ملت به عدالت را دوباره زنده کرده‌اند و مردم امروز می‌بینند که حق مظلوم می‌تواند بدون واسطه و رشوت به وی بازگردانده شود.

در عرصه معارف و تحصیلات عالی، اصلاح نصاب تعلیمی بر بنیاد ارزش‌های اسلامی و ملی، بازسازی صدها مکتب و مدرسه و فراهم‌سازی زمینه تعلیم و تحصیل برای هزاران جوان، از اقدامات بنیادی به شمار می‌رود.

در بخش صحت نیز بازسازی شفاخانه‌ها و مراکز صحتی و درمان بیماران در سراسر کشور به‌گونه مستمر ادامه دارد و تلاش می‌شود خدمات صحتی به دورافتاده‌ترین مناطق کشور نیز برسد.

یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای بشری و اسلامی که در سراسر جهان توجه و تحسین قابل ملاحظه‌ای را برانگیخته، مبارزه قاطع با مواد مخدر است. امارت اسلامی با ممنوع ساختن کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر و جمع‌آوری ده‌ها هزار فرد معتاد از کوچه‌ها و جاده‌ها و انتقال آنان برای درمان به مراکز صحتی، خدمت بزرگی به ملت و بشریت انجام داده است که نظام پیشین، با وجود میلیاردها دالر کمک خارجی، از انجام آن عاجز بود.

علاوه بر این، اعلام عفو عمومی از سوی امیرالمؤمنین حفظه‌الله تعالی در روزهای نخست فتح، سبب تقویت وحدت ملی و برادری میان اقوام مختلف افغانستان شد و نشان داد که امارت، خانه مشترک همه افغان‌هاست. در کنار آن، اصلاح معنوی جامعه از طریق وزارت امر بالمعروف و نهی عن المنکر، ترویج فرهنگ اسلامی، جلوگیری از منکرات و رسوم ناپسند و احیای جایگاه علما در رهبری فکری جامعه، فضای کشور را به سوی معنویت و اخلاق اسلامی سوق داده است.

بازسازی مساجد، چاپ و توزیع کتاب‌های اسلامی و فرهنگی، حمایت از مدارس دینی و جذب هزاران طالب‌العلم، نشان می‌دهد که نظام اسلامی از یک‌سو با تأمین امنیت و اقتصاد، به زندگی جسمی و مادی مردم و از سوی دیگر، از طریق دین و فرهنگ، به روح

و زندگی معنوی آنان توجه متوازن دارد؛ و همین توازن، راز بقای هر نظام مردمی است.

۵ چالش‌ها و فرصت‌ها:

هرچند در جریان سفر پنج‌ساله امارت اسلامی هنوز برخی کاستی‌ها و مشکلات دیده می‌شود، اما این مشکلات ناشی از ضعف اراده یا ناتوانی نظام اسلامی نیست بلکه مستقیماً با تحریم‌های ظالمانه، عدم همکاری جامعه جهانی و به‌رسمیت نشناختن یک نظام مشروع و مردمی ارتباط دارد.

امارت اسلامی با امکانات محدود داخلی، اقدامات بزرگی را انجام داده است؛ اما تحریم‌های اقتصادی، مسدود ماندن میلیاردها دالر از دارایی‌های ارزی ملت افغانستان در بانک‌های امریکایی و عدم دسترسی به کمک‌های انکشافی بین‌المللی، در برخی موارد روند بازسازی و رشد اقتصادی را کند ساخته است. سازمان ملل متحد و کشورهای بزرگ جهان، به‌جای همکاری صادقانه با ملت افغانستان، از طریق سیاسی‌سازی کمک‌های بشردوستانه و وارد کردن فشارهای غیرضروری بر مردم، رویکردی در پیش گرفته‌اند که موانعی در برابر پیشرفت بیشتر افغانستان ایجاد کرده است. این برخورد دوگانه، یکی از بزرگ‌ترین موانع در برابر توسعه افغانستان به‌شمار می‌رود.

با اطمینان می‌توان گفت که اگر این موانع خارجی و تحریم‌های ناعادلانه برداشته شود، جهان با واقعیت‌های کنونی افغانستان تعامل کند و دست همکاری به سوی نظام موجود دراز نماید، رشدی که امروز در عرصه‌های گوناگون جریان دارد، چندین برابر سریع‌تر خواهد شد.

افغانستان با برخورداری از امنیت کامل، نیروی انسانی جوان و توانمند، ذخایر گسترده طبیعی، منابع غنی آبی و موقعیت جغرافیایی ممتاز به‌عنوان چهارراه آسیا، تمام فرصت‌های لازم را برای تبدیل شدن به کشوری آباد، خودکفا و نمونه در اختیار دارد. آنچه امروز احساس می‌شود تنها کمبود همکاری جهان است، نه ناتوانی نظام.

ذخایر عظیم معادن مانند لیتیم، مس و آهن که ارزش آن‌ها در سطح هزاران میلیارد دالر برآورد شده است؛ آب‌های مهارنشده‌ای که با تکمیل بندها می‌تواند افغانستان را به کشوری صادرکننده برق تبدیل کند و جمعیت جوان و متدین کشور، ثروت‌های بزرگی‌اند که هیچ تحریمی نمی‌تواند برای همیشه آن‌ها را مهار کند.

تجربه‌های پنج سال گذشته ثابت کرده است که هرگاه راه‌های همکاری گشوده شده‌اند، امارت اسلامی توانایی جذب سرمایه‌گذاری، ایجاد فرصت‌های کاری برای جوانان و تبدیل کردن افغانستان در مدت کوتاه به مرکز اتصال منطقه را داشته است.

بنابراین، چالش اصلی تحریم‌ها است و فرصت اصلی، ملت و نظام یکپارچه است.

نتیجه:

کارنامه پنج‌ساله حاکمیت امارت اسلامی به‌گونه روشن نشان می‌دهد که این نظام با موفقیت از یک مرحله دشوار تثبیت عبور کرده است. پنج سال گذشته، سال‌های اثبات بود؛ این سال‌ها ثابت ساخت که افغان‌ها می‌توانند با اتکا بر دین و وحدت ملی، امنیت را تأمین کنند، فساد را از میان ببرند و بدون وابستگی به بیگانگان، کشور خود را اداره کنند.

اکنون مسیر آینده روشن است: حرکت از تثبیت نظام به سوی توسعه پایدار و رفاه. با توکل بر الله تعالی جل‌جلاله، با وحدت ملت، به‌وسیله رهبری حکیمانه امارت اسلامی، با رفع تحریم‌های ظالمانه و آغاز همکاری‌های واقعی جهان، افغانستان می‌تواند به‌سرعت به سوی آبادی، خودکفایی و پیشرفت همه‌جانبه گام بردارد و آینده افغانستان از امروز روشن‌تر خواهد بود. به امید افغانستانی آباد، آزاد و نیرومند در سایه نظام اسلامی!

منابع:

۱. اعلامیه‌ها و فرمان‌های امیرالمؤمنین حفظه‌الله تعالی.
۲. گزارش‌های سالانه وزارت مالیه و بانک افغانستان.
۳. گزارش‌های هیأت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما).
۴. گزارش‌های بانک جهانی درباره اقتصاد افغانستان.
۵. گزارش‌های وزارت‌ها و نهادهای مربوط به معارف، صحت عامه و مبارزه با مواد مخدر امارت اسلامی.
۶. تحلیل‌های سیاستمداران، فعالان فرهنگی و کارشناسان حقوقی.





فصل سوم
خوارج معاصر

پس از فتح؛ مبارزه موفق امارت اسلامی در برابر داعش



قیس سعید

هنگامی که در ۱۵ اگست ۲۰۲۱ میلادی (۲۴ اسد ۱۴۰۰ هجری شمسی) پرچم سفید فتح بر مناره‌های بلند کابل به اهتزاز درآمد و حضور نظامی پیچیده و بیست‌ساله اشغالگران خارجی در برابر عزم بی‌سابقه قهرمانان استشهدادی و مجاهدین مخلص به‌گونه‌ای شگفت‌آور فروپاشید، برای بی‌ارزش جلوه دادن و بدنام ساختن این انقلاب بزرگ آزادی افغانستان آخرین و خبیث‌ترین کارت از سوی سازمان‌های استخباراتی پنهان و آشکار وارد میدان شد؛ کارت پروژه افراطی‌ای که نامش «داعش» بود و ماهیت واقعی آن تأمین اهداف استخباراتی منطقه‌ای و جهانی علیه نظام اسلامی بود. این فتنه‌گران و حامیان سیاسی و استخباراتی آنان گمان کرده بودند که نظام تازه‌تأسیس امارت اسلامی در روزهای نخست آن‌قدر درگیر ایجاد ساختارهای اداری جان بخشیدن به نظام اقتصادی فلج‌شده و سازمان‌دهی نهادهای امنیتی خواهد بود که برای آنان به‌سادگی فرصت فراهم خواهد شد تا با راه‌اندازی حملات علیه اماکن عبادی و آموزشی مسلمانان بی‌گناه و غیرنظامیان، جنگ روانی و هراس عمومی را دامن بزنند و اعتماد مردم را نسبت به نظام از بین ببرند؛ اما آنان در اینجا مرتکب اشتباه شدند زیرا مهارت بالای استخباراتی مجاهدین عزم شکست‌ناپذیر آنان و حمایت مستقیم مردم افغانستان را دست‌کم گرفتند.

بلافاصله پس از فتح استراتژی که امارت اسلامی برای سرکوب این فتنه وضع کرد کاملاً شگفت‌انگیز بود، به‌جای اتخاذ حالت دفاعی ریاست عمومی استخبارات و نیروهای ویژه سلسله‌ای از عملیات گسترده، منظم و بی‌رحمانه تصفیوی را در سراسر کشور آغاز کردند، در کابل، ننگرهار، کنر، جوزجان و فاریاب، مراکز مهم این شبکه افراطی و لانه‌های مخفی تروریستی آن هدف حملات شدید و غافلگیرکننده قرار گرفتند، در نتیجه این درگیری‌ها و عملیات مهم صدها عضو خارجی و داخلی آنان از بین برده شدند و تمام مسیرها و شبکه‌هایی که برای انتقال جنگجویان از خارج به افغانستان مورد استفاده قرار می‌گرفت، فلج گردید.

سنگین‌ترین ضربه زمانی بر آنان وارد شد که طراحان نظامی و رهبران این فتنه هدف حملات دقیق و سریع قرار گرفتند از جمله مسئول عمومی نظامی این گروه که نام

مستعارش «کوتری» و در میان این گروه به نام «قاری فاتح» مشهور بود، والی پیشین و سپس قاضی عمومی شیخ محمد فرمانده مهم دیگر امور نظامی، اعجاز امین آهنگر (ابوعثمان کشمیری)، و مسئول بخش مالی و تبلیغاتی حسین، تمامی این افراد کلیدی پیش از آنکه بتوانند نقشه‌های شوم خود را عملی کنند در جریان عملیات‌های هدفمند ریاست عمومی استخبارات در کابل، ننگرهار و بلخ در مخفیگاه‌های خود از بین برده شدند.

در کنار این ضربات نظامی محوری‌ترین مبارزه در قطع منابع مالی و تبلیغاتی آنان انجام شد، همان‌گونه که برای همه روشن است جریان‌های افراطی و تکفیری از این دست هرگز نمی‌توانند در یک جامعه اسلامی افغانستان پایگاه فکری و ریشه‌های مادی مردمی پیدا کنند؛ بلکه تمام اتکای آنان بر دالرهایی است که از خارج به آنان حواله می‌شود، حمایت مالی استخباراتی حامیان خارجی و منبرهای مجازی اینترنتی استوار است.

امارت اسلامی کنترل دقیق جریان‌های مالی آنان را به دست گرفت، انتقال غیرقانونی ارز را محدود کرد و از سوی دیگر علمای برجسته کشور با صدور فتوای دینی و انجام تحقیقات شفاف چهره سیاه این گروه تکفیری را در برابر مردم افغانستان آشکار ساختند. در نتیجه نه‌تنها منابع مالی آنان خشک شد بلکه شعارهای دروغین اسلامی‌شان نیز اعتبار خود را از دست داد.

امروز که پنج سال از آن فتح تاریخی در حال تکمیل شدن است، آن فتنه‌ای که سازمان‌های استخباراتی منطقه‌ای و جهانی و شبکه‌های رسانه‌ای غربی برای آن سرودهای جنگ‌های بزرگ و ایجاد آشوب و بی‌ثباتی می‌سرودند، به‌گونه‌ای منظم به سوی تسلیمی، زوال و نابودی سوق داده شده است، اقدامات مسلکی و سریع نهادهای امارتی نه‌تنها جغرافیای افغانستان را از هرگونه تداوم و تحرک داعش پاک‌سازی کرده بلکه برای تمام منطقه و کشورهای همسایه نیز ثابت ساخته است که نظام حاکم در کابل ضامن واقعی امنیت و ثبات است.

این مبارزه بدون هیچ تردیدی این حقیقت را ثابت می‌کند که در برابر حق و عزم استوار نیروهای امنیتی و دفاعی امارت اسلامی هیچ پروژه خارجی، بیگانه‌پرست و استخباراتی فریب‌خورده نمی‌تواند ثبات پایدار این سرزمین اسلامی را به چالش بکشد و هر فتنه‌ای در برابر آن در صفحات سیاه تاریخ، با شکستی خفت‌بار و دردناک همانند گذشته مواجه خواهد شد؛ ان شاء الله.

خوارچ چرا کشتن مسلمانان را بر کشتن کافران ترجیح می‌دهند؟



نعمان سعید

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله، وعلى آله وصحبه اجمعين اما بعد:

در طول تاریخ خوارچ چه خوارچ پیشین و چه خوارچ امروزی حتی یک مورد نیز پیدا نخواهی کرد که سرزمینی را از کفار یا مشرکان فتح کرده باشند و سپس اسلام و مسلمانان را در آنجا حاکم ساخته باشند و کفار یا مشرکان بومی آن سرزمین را مسلمان کرده باشند.

همچنین در سراسر تاریخ خوارچ کسی را نخواهی یافت که آنان برای جنگ با مشرکان یا کافران خالص قیام کرده باشند با آنکه خوارچ در برخی دوره‌های تاریخی از لحاظ قدرت، شوکت، شمار نیروها و امکانات توان قابل توجهی داشته‌اند اما در طول تاریخ آنان چنین بوده است که هرگاه و هرجا در برابر مسلمانی قرار گرفته‌اند که مانعی در برابر کفار بوده یا با اندیشه تکفیری آنان سازگار نبوده است علیه او قیام کرده و از کشتن، آزار دادن و از میان برداشتن مسلمانان دریغ نکرده‌اند.

در این نوشتار نخست به صورت کوتاه همسویی فکری، اعتقادی و هدفی خوارچ پیشین و امروزی و وجوه مشترک آنان را بررسی و تطبیق می‌کنیم؛ سپس از دیدگاه احادیث و علمای پیشین روشن خواهیم ساخت که چرا هدف اصلی خوارچ مسلمانان هستند و چرا آنان کشتن مسلمانان را بر کشتن کفار ترجیح می‌دهند؟

وجوه مشترک خوارچ پیشین و امروزی

❶ قدرت و امکانات:

داعش و خوارچ امروزی همانند خوارچ پیشین دارای قدرت، ابزار و امکانات هستند؛ اما همچون خوارچ پیشین، این توانایی‌ها را نه در برابر مشرکان و کفار بلکه در برابر مسلمانان به کار می‌برند.

❷ کشتن مسلمانان:

خوارچ امروزی نیز مانند خوارچ پیشین، بر اساس تأویل، تفسیر و برداشت منحرف و نفسانی خود هر کسی را که دیدگاه آنان را نپذیرد و با آن مخالفت کند مسلمان واقعی نمی‌دانند، همان‌گونه که خوارچ پیشین مسلمانان را می‌کشتند و به کفار آسیب نمی‌رساندند، خوارچ امروزی نیز علیه مسلمانان و حکومت‌های کاملاً اسلامی

دست به حمله می‌زنند.

❶ رویکرد ضعیف در برابر کفار:

خوارج پیشین به مشرکان و کفار آسیب نمی‌رساندند، خوارج امروزی نیز دقیقاً چنین‌اند؛ البته گاهی در برابر غیرمسلمانان فعالیت‌هایی دارند اما آن فعالیت‌ها بسیار محدود و ضعیف بوده و تنها بر اساس برخی پروژه‌ها انجام می‌شود، تمرکز اصلی آنان بر درگیری‌ها و فتنه‌های داخلی جامعه اسلامی است.

❷ ترجیح دادن اختلاف و تفرقه:

خوارج امروزی نیز مانند خوارج پیشین از اختلافات میان مسلمانان بهره می‌برند و در هنگام درگیری‌ها سر برمی‌آورند، آنان برای تحقق اهداف و برنامه‌های خود به فتنه و تفرقه روی می‌آورند و برای این منظور از هیچ نوع خشونت و وحشتی دریغ نمی‌کنند.

❸ تأویل‌های منحرف فکری:

خوارج امروزی نیز مانند خوارج پیشین از نصوص شریعت اسلامی و سنت پیروی نمی‌کنند؛ بلکه بر اساس فهم افراطی، تأویل منحرف، تفسیر نادرست و برداشت نفسانی خود درباره هر چیز و هر کسی داوری می‌کنند.

به هر حال! اکنون به این پرسش می‌پردازیم که چرا خوارج به جای کافران، مسلمانان را می‌کشند و کشتن مسلمانان را ترجیح می‌دهند؟

علمای کرام می‌گویند: جنگیدن خوارج با مشرکان از نشانه‌های آشکار نبوت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم است؛ زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم درباره آنان چنین فرموده است:

«يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ، وَيَدْعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ، يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ».

یعنی: خوارج کسانی هستند که «مسلمانان را می‌کشند و بت‌پرستان را رها می‌کنند و از اسلام چنان خارج می‌شوند که تیر از شکار خارج می‌شود». (بخاری و مسلم)
علامه قرطبی رحمه‌الله در کتاب «المفهم» در شرح این حدیث می‌گوید:

«قوله: "يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ، وَيَدْعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ" هذا منه صلى الله عليه وسلم إخبار عن أمر غيب وقع على نحو ما أخبر عنه، فكان دليلاً من أدلة نبوته صلى الله عليه وسلم...»
یعنی سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم که فرمود: «مسلمانان را می‌کشند و بت‌پرستان را رها می‌کنند» خبر دادن آن حضرت از امری غیبی است که همان‌گونه که درباره آن خبر داده بود واقع شد؛ و این یکی از دلایل نبوت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم است.

ابن حجر رحمه الله نیز در «فتح الباری» می گوید:

«هو مما أخبر به عليه السلام من المغيبيات فوقع كما قال.»

یعنی: این از جمله امور غیبی ای است که پیامبر علیه السلام از آن خبر داده بود و همان گونه که فرموده بود، واقع شد.

ابن حزم رحمه الله در کتاب «الفصل» می گوید:

«قالوا باستعراض كل من لقوه من غير أهل عسكرهم ويقتلونه إذا قال: أنا مسلم، ويحرمون قتل من انتمى إلى اليهود وإلى النصارى أو إلى المجوس! وبهذا شهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمروق من الدين كما يمرق السهم من الرمية، إذ قال عليه السلام: "إنهم يقتلون أهل الإسلام ويتركون أهل الأوثان" وهذا من أعلام نبوته صلى الله عليه وسلم؛ إذ أنذر بذلك وهو من جزئيات الغيب فخرج نصاً كما قال.»

یعنی آنان بر این باور بودند که هر کسی را که از غیر گروه و سپاه خود می یافتند، مورد بازجویی قرار می دادند و اگر می گفت: «من مسلمانم» او را می کشتند اما کشتن کسی را که خود را به یهود، نصارا یا مجوس منسوب می کرد حرام می دانستند! رسول الله صلى الله عليه وسلم نیز درباره همین رفتار آنان گواهی داده و فرموده است که آنان از دین چنان خارج می شوند که تیر از شکار خارج می شود؛ زیرا فرمود: «آنان مسلمانان را می کشند و بتپرستان را رها می کنند» این نیز از نشانه های نبوت آن حضرت صلى الله عليه وسلم است زیرا پیشاپیش از آن خبر داده بود و این از جزئیات امور غیبی بود و دقیقاً همان گونه که فرموده بود، تحقق یافت.

امام احمد در «کتاب السنة» از عون بن عبد الله روایت می کند که گفت:

عمر بن عبد العزيز رحمه الله مرا نزد خوارج فرستاد تا با آنان گفت و گو کنم، به آنان گفتم: آیا برای شما نشانه ای درباره دوست خود وجود دارد که اگر با آن نشانه نزد شما بیاید از جانب شما در امان باشد و او را دوست خود بدانید؟ و آیا برای دشمن خود نیز نشانه ای دارید که اگر با آن نزد شما بیاید، از او ترسید و او را دشمن خود بدانید؟ گفتند: نمی دانیم چه می گویی!

گفتم: پس نشانه دوست شما این است که اگر نزد شما بیاید و بگوید: «من نصرانی هستم»، یا «من یهودی هستم»، یا «من مجوسی هستم»، شما از جانب او احساس امنیت کنید و او را دوست خود بدانید، اما نشانه دشمن شما این است که نزد شما بیاید و بگوید: «من مسلمان هستم»؛ در این صورت از او ترسید و او را دشمن خود بدانید.

شاطبی رحمه الله در «الاعتصام» می گوید:

«أخذوا في قتال أهل الإسلام بتأويل فاسد، زعموا عليهم أنهم مجسمون وأنهم غير

موحدین، و ترکوا الانفراد بقتال أهل الکفر من النصاری والمجاورین لهم وغيرهم.» یعنی آنان بر اساس تأویلی فاسد جنگ با مسلمانان را آغاز کردند و مدعی شدند که مسلمانان اهل تجسیم هستند و توحید ندارند؛ در حالی که جنگ با کفار، نصارا، همسایگان آنان و دیگر کافران را رها کردند.

ابن تیمیه رحمه الله در «مجموع الفتاوی» می گوید:

«هؤلاء الخوارج المارقون من أعظم ما ذمهم به النبي -صلى الله عليه وسلم- أنهم يقتلون أهل الإسلام ويدعون أهل الأوثان وذكر: أنهم يخرجون على حين فرقة من الناس».

یعنی: از بزرگترین عیب هایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره این خوارج از دین خارج شده بیان کرده این است که آنان مسلمانان را می کشند و بتپرستان را رها می کنند، سپس می گوید: این خوارج در هنگام اختلاف و تفرقه میان مردم سر برمی آورند.



ظهور و پیشینه گروه داعش در سومالی!



احرار جمشید

شاخه سومالیایی داعش در شرق آفریقا که به نام "ابناء الخلافة" نیز شناخته می‌شود، در اکتوبر ۲۰۱۵ میلادی توسط عبدالقادر مؤمن، عضو جنبش جهادی الشباب — که فردی تندرو و ایجادکننده تفرقه در صفوف این گروه توصیف می‌شد — با همراهی یاران ناراضی و غیروفا دار در منطقه نیمه خودمختار پونتلند شکل گرفت. وی در یک پیام ویدیویی همراه دوستان بی‌علم خود با ابوبکر البغدادی، رهبر وقت داعش، بیعت کرد. این بیعت سرآغاز تشکیل شاخه سومالیایی داعش بود.

تحلیل‌گران امنیتی می‌گویند در آن زمان، جنبش جهادی الشباب در سومالی در حال پیشروی و گسترش سریع بود. پس از آن، حکومت مرکزی قاره آفریقا و سازمان‌های استخباراتی خارجی به منظور مهار حرکت‌های جهادی در این کشور، با هماهنگی و مشورت، این گروه به‌ریاست عبدالقادر را برای مدت طولانی برانگیختند و آن را با مرکز داعش در شام در تماس نگه داشتند.

پس از این بیعت، شاخه مذکور در ابتدا کوچک بود و با جنبش جهادی الشباب و دیگر مسلمانان درگیری‌های شدیدی داشت. اما در دسامبر ۲۰۱۷، رهبری مرکزی داعش به‌طور رسمی این گروه را به عنوان یکی از ولایت‌های خود پذیرفت و آن را "ولایت الصومال" نامید. این گروه عمدتاً در پونتلند (شمال شرقی سومالی) و به‌ویژه در مناطق کوهستانی فعالیت می‌کند.

شاخه سومالیایی داعش در سال‌های گذشته نسبتاً ضعیف بود اما در سال‌های ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ قدرت‌گیری و فعالیت مجدد آن آشکار شد. دلایل اصلی خیزش دوباره آن بسیار مهم است که به شرح زیر خلاصه می‌شود:

اول: حکومت مرکزی ضعیف سومالی و بی‌ثباتی سیاسی مداوم، محیط مناسبی برای داعش فراهم کرده است. به‌ویژه در منطقه پونتلند که نیمه خودمختار است کنترل دولتی ضعیف، درگیری‌های قبیله‌ای زیاد و مشکلات اقتصادی مردم را به ناامیدی کشانده است. داعش این خلاها را فرصتی برای خود می‌داند، افراد را جذب می‌کند و حضورش را تقویت می‌نماید.

دوم: تعداد جنگ‌جویان خارجی در گروه داعش در سومالی به شدت افزایش یافته

است؛ حدود ۶۰ درصد جنگ‌جویان خارجی هستند. این خارجی‌ها از دیگر کشورهای آفریقایی و منطقه می‌آیند که برای داعش نیرویی قوی و منظم تشکیل می‌دهند. همچنین عبدالقادر مؤمن، رهبر داعش، که از گذشته در سوماتی حضور داشته، در رهبری جهانی داعش نقش مهمی ایفا می‌کند که این نیز برای این گروه، پشتیبانی مالی و لجستیکی محسوب می‌شود.

سوم: گروه داعش در پونتلند از طریق اخاذی (مالیات اجباری) و حتی ارزشهای دیجیتالی، منابع مالی قدرتمندی به دست آورده است. آن‌ها از تجار و شرکت‌ها پول ماهانه می‌گیرند و در صورت عدم پرداخت، تهدید یا حمله می‌کنند. به عنوان مثال، در سال ۲۰۲۴ در شهر بوصاصو برخی شفاخانه‌ها و شرکت‌های بزرگ به همین دلیل تعطیل شدند. گزارش‌های نهادهای غربی و سازمان ملل می‌گویند که داعش در سوماتی میلیون‌ها دلار از تجار، شرکت‌ها، واردات، دامداری و کشاورزی به نام مالیات اجباری یا زکات جمع‌آوری می‌کند که این پول‌ها برای حقوق جنگ‌جویان، خرید سلاح و جذب نیرو استفاده می‌شود.

چهارم: رقابت با جنبش جهادی الشباب و همزمان ناامنی منطقه (مانند حضور کم نیروهای غربی و تغییر مأموریت اتحادیه آفریقا) برای داعش فرصتی ایجاد کرده است. داعش اگرچه در مقایسه با جنبش جهادی الشباب ضعیف‌تر به نظر می‌رسد، اما به دلیل پیوند با شبکه جهانی داعش، از مزایای مالی و عملیاتی بهره می‌برد که این امر نیز رشد آن را تسریع کرده است.



قداست هجرت و سوءاستفاده داعش!



خالد احرار

در آموزه‌های اسلامی هجرت مفهومی والا و مقدس است. در قرآن کریم الله تعالی می‌فرماید: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَنْبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَ الْأَخِرَةِ أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (النحل: ۴۱)

هجرت، کوچیدن از محیط ظلم و کفر به منظور پاسداری از زندگی اسلامی و عقیده است. هجرت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم از مکه‌ی مکرمه به مدینه‌ی منوره یکی از مهم‌ترین مراحل تاریخ اسلام به‌شمار می‌رود که به نماد صبر، فداکاری و قوت ایمان مبدل شده است.

هجرت حقیقی تنها برای رضای الله تعالی انجام می‌شود، نه برای اغراض شخصی یا در خدمت آجندای سیاسی یک گروه. اما گروه‌های افراطی مانند داعش، به‌ویژه شاخه‌ی خراسان آن، این مفهوم مقدس را به‌گونه‌ای نادرست به کار می‌گیرند. آن‌ها هجرت را برای حفظ عقیده و زندگی اسلامی نه، بلکه به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف تبلیغاتی و جنگی خود مورد استفاده قرار داده‌اند.

داعش در دستگاه تبلیغاتی خود (در شبکه‌های اجتماعی، مجلات وابسته به شاخه‌ی خراسان و دیگر کانال‌ها) همواره از «بازسازی مجدد خلافت» و «تمکین» آن سخن می‌گوید. آن‌ها به مسلمانان خارج از منطقه — به‌ویژه از پاکستان، آسیای مرکزی و حتی اروپا — چنین القا می‌کنند: در این‌جا تمکین و مراکز وجود دارد، همه‌چیز منظم و آماده است «هجرت کنید، در این‌جا برای شما خانه، عزت، برادری و سهمی از خلافت فراهم خواهد شد» و «هجرت شما جایگاهی بلند در خدمت اسلام خواهد داشت».

در ظاهر این وعده‌ها جذاب و فریبنده‌اند؛ زیرا بسیاری از جوانان در کشورهای خود با مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی روبه‌رو اند. اما در واقعیت این وعده‌ها در بسیاری موارد چیزی جز دروغ و فریب نیستند. داعش که در پاکستان به‌گونه‌ی پنهان فعالیت دارد نه از تمکین کامل برخوردار است و نه خلافتی عینی و واقعی در اختیار دارد. این گروه بیشتر در قالب شبکه‌های مخفی، در مناطق مرزی و جنگلی حضور دارد و تمرکز اصلی آن در حملات، غالباً بر هدف قرار دادن مسلمانان است، نه بر تشکیل حکومت یا برپایی نظام اسلامی.

بسیاری از کسانی که با نیت پاک و به امید مشارکت در «ساخت خلافت» دست به هجرت می‌زنند، در عمل توسط شاخه‌ی خراسان داعش در افغانستان و منطقه، علیه مسلمانان عادی به کار گرفته می‌شوند. به آن‌ها گفته می‌شود که همه‌چیز آماده است اما پس از رسیدن، در میدان‌های جنگ عملی یا در اقدامات علیه دیگر مسلمانان مورد استفاده قرار می‌گیرند. در سال‌های ۲۰۲۵-۲۰۲۶ نیز گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد داعش در روند جذب و استخدام از اتباع خارجی بهره‌برداری کرده است. «خلافت» داعش بیش از آن‌که واقعیتی عینی باشد، پدیده‌ای رسانه‌ای است. در حقیقت آنچه وجود دارد، حضور پراکنده‌ی چند گروه افراطی و انجام حملات پنهانی است. آن‌ها با استفاده از نام «هجرت» افراد را جذب می‌کنند اما حاصل آن چیزی جز فتنه، کشتار و تفرقه در میان مسلمانان نیست.

پرسش اساسی این است که چرا این سوءاستفاده خطرناک است؟

نخست: بی‌حرمتی به قداست هجرت؛ هجرت برای رهایی از ظلم و دستیابی به زندگی اسلامی است نه برای تروریسم و فتنه.

دوم: نابودی جوانان؛ بسیاری از افراد بی‌گناه با نیت پاک می‌روند اما یا کشته می‌شوند یا در جرایم گرفتار می‌گردند.

سوم: گسترش فتنه در میان مسلمانان؛ حملات شاخه‌ی خراسان داعش عمدتاً به تلفات در میان مسلمانان می‌انجامد در حالی که کشتن مسلمان از بزرگ‌ترین فتنه‌ها به‌شمار می‌رود.

چهارم: فریب تبلیغاتی؛ «تمکین» نمایش داده‌شده در رسانه‌ها اغلب چیزی جز تصاویر و ویدیوهای محدود چند فرد افراطی نیست که حقیقت را پنهان می‌سازد.

نتیجه تحلیل اینست که هجرت، عملی مقدس با جایگاهی بلند در اسلام است اما گروه‌های افراطی مانند داعش آن را به گونه‌ای نادرست به کار گرفته‌اند تا به اهداف ویرانگر خود مشروعیت ببخشند. مسلمانان باید نسبت به چنین تبلیغاتی آگاه باشند و بدون مشوره‌ی علمای معتبر، هرگز به نام «هجرت» تصمیم نگیرند. اسلام راستین خواهان وحدت امت اسلامی است، نه کشتار و فتنه. این شیوه‌ی فریبکارانه‌ی داعش در سال‌های ۲۰۲۵-۲۰۲۶ نیز ادامه دارد. بر هر مسلمان لازم است که تعلیمات حقیقی اسلام را بیاموزد، از وعده‌های دروغین دوری کند و خود را در دام شعارهای توخالی و فریبنده نبیند.

فصل چهارم
نوشتارهای
دینی و جهادی

غرناطه دیروز، غزه امروز؛ نبرد بقا در آخرین سنگر اسلام!



نعمان سعید

باقی ماندن پادشاهی اسلامی غرناطه در اندلس برای دو قرن، خود یکی از معجزات تاریخ اسلام بود. این جزیره اسلامی که در میان اقیانوس متلاطم نفرت، دشمنی و نیرنگ‌های تاریخی جهان صلیبی شناور بود، اگر روح پایداری آن از سرچشمه عقیده و ارزش‌های اسلامی نمی‌جوشید هرگز نمی‌توانست چنین مقاومت طولانی و پرافتخاری از خود نشان دهد.

بدون تکیه بر عقیده اسلامی این سرزمین هرگز توان نداشت که در اندلس به‌تنهایی در برابر دشمن ایستادگی کند؛ آن‌هم در حالی که تمامی شهرها و دژهای اسلامی، دو قرن پیش از آن یکی پس از دیگری سقوط کرده بودند. پاسخ حقیقی این پرسش در همان رازی نهفته است که غرناطه را نزدیک به دو سده به کانون اندیشه اسلامی و تمدن درخشان مسلمانان تبدیل کرده بود. مردم غرناطه به خوبی درک می‌کردند که دشمنی از هر سو آنان را احاطه کرده است؛ دشمنی که در کمین کوچک‌ترین فرصت برای نابودی‌شان نشسته است. آن‌ها همچنین می‌دانستند که امیدی به رسیدن کمک و پیروزی از جهان اسلام وجود ندارد. از این‌رو ناگزیر بودند تنها بر بازوان خود تکیه کنند.

همین احساس بزرگ‌ترین انگیزه آن‌ها شد تا در هر شرایطی آماده باشند، پرچم جهاد را برافراشته نگه دارند و به اسلام خویش وفادار بمانند. به همین سبب غرناطه تا سال ۱۴۹۲ میلادی (۸۹۷ هجری) همچنان ملکه اندلس اسلامی، مناره دانش و آخرین مشعل فروزان تمدن اسلامی در اروپا باقی ماند.

اما در سال‌های پیش از سقوط غرناطه اوضاع اندلس دگرگون شد. اتحاد بزرگی در میان مسیحیان شکل گرفت و دو نیرومندترین پادشاهی مسیحی ضد اسلام، یعنی ارغون و قشتاله، در یک جبهه گرد هم آمدند.

این اتحاد با ازدواج «ایزابلا» ملکه قشتاله و «فرناندو» پادشاه ارغون کامل شد. رؤیای مشترک این دو فرمانروای کاتولیک از نخستین شب ازدواج‌شان این بود که غرناطه را فتح کنند، ماه عسل خود را در کاخ الحمرا بگذرانند و صلیب را بر بلندترین برج دیده‌بانی غرناطه نصب نمایند.

در سوی دیگر سلطنت غرناطه گرفتار اختلافات شدید داخلی شده بود؛ به ویژه در میان اعضای خاندان حاکم. این سرزمین کوچک و بازمانده به دو بخش تقسیم شده بود: بخشی در پایتخت، غرناطه، زیر اداره ابو عبدالله محمد بن ابو الحسن نصری. آخرین پادشاه غرناطه. قرار داشت و بخش دیگر شامل وادی آش و مناطق پیرامون آن بود که عموی او، ابو عبدالله محمد، بر آن فرمان می‌راند.

پادشاهان کاتولیک در سال ۸۹۴ هجری حملات خود را بروادی آش و نواحی وابسته به آن آغاز کردند و توانستند وادی آش، المریه، بسطه و مناطق دیگر را تصرف کنند تا آن‌جا که به دروازه‌های غرناطه رسیدند. سپس فرستادگانی نزد ابو عبدالله نصری فرستادند و از او خواستند کاخ زیبای الحمرا را به آنان تسلیم کند و خود نیز تحت حمایت‌شان در غرناطه به زندگی ادامه دهد.

این پادشاه نیز مانند بسیاری از فرمانروایان ضعیف در چرخه‌های تکرارشونده تاریخ، از آمادگی لازم برای چنین روزی برخوردار نبود اما به خوبی می‌دانست که پذیرش این پیشنهاد به معنای تسلیم شدن آخرین دولت اسلامی اندلس است؛ از این رو آن را رد کرد. جنگ میان مسلمانان و مسیحیان آغاز شد و دو سال ادامه یافت.

در این نبرد قهرمان مسلمانی حضور داشت که شعله‌های غیرت و پایداری را در دل مجاهدان زنده نگه می‌داشت؛ او «موسی بن ابی الغسان» بود؛ قهرمانی که همچون آخرین درخشش خورشید پیش از غروب، در واپسین لحظات تاریخ ظاهر شد. به برکت استقامت او و یارانش، غرناطه دو سال در برابر پادشاهان کاتولیک مقاومت کرد و هفت ماه محاصره سخت را تاب آورد.

با این همه، سرانجام جنگ از پیش آشکار بود زیرا ابو عبدالله آن مردی نبود که بتواند از میراث باقی‌مانده حکومت خود چون یک رهبر واقعی پاسداری کند. اختلافات داخلی، چنددستگی‌ها و پراکندگی مسلمانان در برابر اتحاد کامل جبهه مسیحی، خود بزرگ‌ترین فرصت را در اختیار دشمن قرار داده بود. افزون بر آن، انحرافات تاریخی دیرینه، تعصبات قومی، کشمکش‌های غیرشرعی و ناسازگار با اصول که از دولت‌های اسلامی پیش‌تر سقوط کرده به میراث رسیده بود، همگی دست به دست هم دادند تا آخرین شمع اسلام در اندلس نیز خاموش شود.

هنگامی که ابو عبدالله، آخرین پادشاه غرناطه بر کشتی سوار شد و از غرناطه اسلامی دور گردید و با سرزمینی وداع می‌کرد که هشت قرن در سایه اسلام در قلب اروپا نفس کشیده بود، در آن صحنه اندوهبار و تراژیک بر سلطنت از دست‌رفته خویش گریست و سخن تاریخی مادرش را شنید که گفت: «اکنون چون زنان بر پادشاهی

گریه کن که نتوانستی آن را چون مردان حفظ کنی.»

در حقیقت مادر او با همین یک جمله نه تنها فرزند خود را سرزنش کرد، بلکه بسیاری از فرمانروایان جهان اسلام را نیز نکوهش نمود؛ کسانی که بر حکومت‌های ازدست‌رفته خویش گریستند اما آن‌ها را چون مردان پاسداری نکردند. داستان سقوط غرناطه باشکوه، تنها صفحه‌ای تاریک در تاریخ نیست بلکه درسی زنده برای امت اسلامی، عبرتی تلخ و زنگ هشدار برای نسل‌های آینده است. غرناطه آن زمان سقوط نکرد که دشمن نیرومند شد بلکه هنگامی فرو ریخت که مسلمانان ضعیف شدند، در دام اختلاف افتادند، منافع شخصی جای مصالح امت را گرفت و هر گروه تنها به حفظ قدرت، نفوذ و جایگاه خود اندیشید.

امروز هرگاه انسان به غزه می‌نگرد محاصره، گرسنگی، بمباران، فریاد کودکان، اشک مادران و سکوت امت را می‌بیند؛ همان روزهای پایانی غرناطه در ذهنش زنده می‌شود. همان وضعیت، همان درد و همان تکرار تلخ تاریخ. آن‌جا نیز مسلمانان تنها گذاشته شده بودند و امروز نیز غزه در میان ستم جهانی، اتحاد دشمنان و ناتوانی امت ایستاده است.

مردم غرناطه می‌دانستند که پشت سرشان نیروی قدرتمندی وجود ندارد از این‌رو بر ایمان، جهاد، فداکاری و استقامت خود تکیه کرده بودند. غزه نیز امروز با همین روحیه ایستاده است. کودکانی که زیر سایه بمب‌ها قرآن حفظ می‌کنند، مادرانی که فرزندان شهید خویش را با افتخار بدرقه می‌نمایند و مجاهدانی که در برابر پیشرفته‌ترین سلاح‌های جهان همچنان مقاومت می‌کنند، همه نشانه‌هایی از زنده بودن همین عقیده اسلامی‌اند.

اما تاریخ همچنین نشان داده است که فداکاری چند قهرمان، به‌تنهایی امت را نجات نمی‌دهد مگر آن‌که امت به‌صورت جمعی بیدار شود. غرناطه بر اثر اختلافات داخلی، تعصبات قومی، کشمکش‌های قدرت و ضعف زمامداران سقوط کرد. امروز نیز اگر امت همچنان به نام زبان، قوم، سیاست و گروه از هم جدا بماند، درد غزه تنها در پشت دیوارهای غزه محدود نخواهد ماند بلکه این آتش به دروازه‌های سراسر امت خواهد رسید.

غزه امروز آیینی‌ای در برابر امت اسلامی است. هر کس باید وضعیت خود را در آن ببیند. کسانی که از مظلومان حمایت نمی‌کنند، افرادی که درد امت را تنها در حد تیترهای خبری می‌بینند و آنانی که به خون مسلمانان عادت کرده‌اند، باید آخرین صحنه غرناطه را به یاد آورند؛ روزی که آخرین پادشاه بر سلطنت ازدست‌رفته خویش

می‌گریست اما اشک‌هایش دیگر هیچ ارزشی نداشت.
امت اسلامی باید بداند که تاریخ تنها برای خواندن نیست بلکه برای عبرت گرفتن است. اگر از سقوط غرناطه درس نگیریم، اگر از مقاومت غزه بیدار نشویم و اگر اختلافات خود را در برابر اتحاد دشمن پایان ندهیم، نسل‌های آینده نیز درباره ما همان سخن را تکرار خواهند کرد: برامتی گریه کنید که برای پاسداری، چون مردان ایستادگی نکردند.



بدهی خون عزالدین حداد و مسئولیت جهان اسلام



سیف اجمل

صفحات تاریخ همواره با خون قهرمانانی رنگین شده است که برای دفاع از سرزمین، عقیده و ناموس خویش جانهایشان را فدا کرده‌اند، شهادت قهرمانان رهبری نظامی و جهادی جنبش اسلامی حماس در سرزمین پاک فلسطین نمونه‌های زنده همین تاریخ پرافتخار است، از بزرگان گرفته تا جوانان، عزالدین حداد قهرمان و طراح دفاع از بخش شمالی غزه رحمه‌الله نخستین فرماندهی نیست که به شهادت می‌رسد؛ بلکه پیش از او نیز دیگر هم‌زمانش یکی پس از دیگری به مقام والای شهادت نائل شده‌اند. این مردان دلیر چنان قربانی بی‌مانندی تقدیم کردند که در تاریخ امت اسلامی برای همیشه درخشان خواهد ماند، ما از صمیم قلب شهادت را بر آنان تبریک می‌گوییم؛ آنان با استقامت و همت خود به جهان نشان دادند که عقیده و اراده از هر نوع قدرت مادی برتر است، هر قطره از خون پاک آنان خورشید صبح آزادی است و یادشان برای نسل‌ها مشعل مقاومت باقی خواهد ماند.

در برابر این قهرمانان؛ رژیم صهیونیستی غاصب و متجاوز در میدان نبرد شکست خورد و همین شکست سبب شد که در غزه دست به بمباران‌های کورانه علیه مردم ملکی، زنان و کودکان بی‌گناه بزند. این رژیم جنایت‌کار تمام اصول بین‌المللی و انسانی جنگ را زیر پا گذاشته است، حمله بر شفاخانه‌ها، مکاتب، مساجد و کمپ‌های مهاجرین نشانه آشکار وحشت و شکست آنان است، این دیگر جنگ نیست بلکه نسل‌کشی سازمان‌یافته‌ای است که برای همیشه به‌عنوان لکه ننگی در تاریخ باقی خواهد ماند، ما این حملات بی‌رحمانه و مخالف تمام ارزش‌های انسانی را با شدیدترین الفاظ محکوم می‌کنیم.

اما بزرگ‌ترین تراژیدی این است که در برابر چنین وحشت عظیمی اکثریت حاکمان و ملت‌های جهان اسلام در سکوتی مصلحت‌آمیز وضعفی شرم‌آور فرو رفته‌اند، ادای دین خون عزالدین حداد رحمه‌الله مسئولیتی فراموش‌ناشدنی بر دوش تمام امت مسلمان است؛ با این حال می‌بینیم که امروز بیش از یک‌ونیم میلیارد مسلمان در گوشه و کنار جهان زندگی می‌کنند اما همچنان گرفتار ذلت و ناتوانی‌اند.

علت اصلی این وضعیت آن است که مسلمانان در میان خود درگیر اختلافات قومی،

نژادی، زبانی و کشمکش‌های بی‌فایده مذهبی شده‌اند، آنان مفهوم «امت واحد» را به فراموشی سپرده‌اند، به جای آن که تمام توان خویش را برای مقابله با دشمنان مشترک و دفاع از مقدسات اسلامی به کار گیرند؛ انرژی خود را در اختلافات داخلی هدر می‌دهند، این بزرگ‌ترین نقطه ضعف امت اسلامی است؛ وضعی که همواره به عنوان پلی برای فروپاشی حکومت‌های اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است.

در چنین شرایط خاموش و ناامیدکننده‌ای رهبران امارت اسلامی افغانستان برای سراسر امت مسلمان نماد امید و جلوهای از همدردی عمیق به‌شمار می‌روند، امارت اسلامی نه تنها به صورت لفظی از مسلمانان مظلوم حمایت کرده بلکه در میدان عمل نیز ثابت ساخته است که چگونه با وجود فشار قدرت‌های بزرگ جهان، آماده کمک مالی و جانی در دفاع از برادران مسلمان خویش است.

رهبران امارت اسلامی با تکیه بر مصلحت‌سنجی سیاسی، حکمت استوار و تدبیر عملی خود می‌توانند این کشتی طوفان‌زده امت اسلامی را به سوی ساحل نجات هدایت کنند، راهبرد آنان بر این اصول استوار است:

✱ مسلمانان باید از اختلافات داخلی عبور کرده و بر وحدت تمرکز کنند.
✱ به دور از احساسات، گام‌هایی منظم و حکیمانه، متناسب با واقعیت‌های منطقه و جهان برداشته شود.

✱ امت اسلامی باید استقلال سیاسی و نظامی خود را دوباره به دست آورد.
✱ تنها در سایه همین حکمت نیرومند و مصلحت‌آمیز است که امت اسلامی می‌تواند راه نجات واقعی را پیدا کند و جایگاه و عزت از دست‌رفته خویش را در سطح جهان دوباره بازیابد.



همگرایی جهل و استکبار؛ از تهران تا کنر استراتژی مشترک «دانش‌کشی»



سیف‌الدین

وقتی هواپیماهای نظامی یک رژیم وحشی بر خانه‌های غیرنظامیان و بر دیوارهای مقدس مراکز آموزشی دانشجویان بمب فرو می‌ریزند؛ این صرفاً یک خطای نظامی نیست بلکه بخشی از پروژه‌ای صهیونیستی است که می‌خواهد مغزهای ملت‌های بیدار خاورمیانه را با باروت فلج کند، حملات اخیر رژیم پاکستان بر کنر که دانشگاه سید جمال‌الدین افغانی و روستاهای مسکونی سرکانو را به خون آغشته ساخت در حقیقت بازتاب همان «آینه وحشیانه‌ای» است که اسرائیل و امریکا در منطقه به کار می‌گیرند.

این بمباران‌ها به‌طور دقیق نسخه‌برداری از جنایاتی است که مدتی پیش در قلب ایران (تهران) یک مرکز آموزشی دانشجویان را هدف قرار داد، آنجا نیز هدف «دانش» بود و اینجا نیز همین‌گونه است، چنین اقدامات تحریک‌آمیز نشان می‌دهد که سرشت رژیم کشنده دانشجویان افغان با اشغالگرانی درآمیخته است که در لبنان و تهران دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها را هدف قرار دادند تا نسل‌های آینده را در تاریکی ذلت نگه دارند، حمله بر دانشگاه کنر ادامه همان جنگ فکری است که می‌خواهد جوان افغان را از کتاب دور ساخته و درگیر جنگ‌ها نگه دارد.

هدف قرار دادن کامل یک روستا در سرکانو ثابت می‌کند که منطق مهاجمان بر «کشتار بی‌تفکیک» استوار است، این همان وحشتی است که امروز اسرائیل در لبنان انجام می‌دهد؛ جایی که خانه‌های غیرنظامیان به میدان تمرین هواپیماهای جنگی تبدیل شده‌اند، هنگامی که یک رژیم در برابر هم‌زیانان و همسایگان خود از تاکتیک‌های صهیونیستی استفاده می‌کند این به‌روشنی نشان می‌دهد که «عمق استراتژیک» آن‌ها دیگر در کشتار انسان‌ها و ویرانی مناطق مسکونی خلاصه شده است.

رژیمی که بر خوابگاه‌های دانشگاهی و صنف‌های درسی بمب می‌افکند در حقیقت در برابر فلسفه سید جمال‌الدین افغانی شکست خورده است؛ همان فلسفه‌ای که ندای وحدت و بیداری جهان اسلام را سر داده بود، این حملات تنها تجاوز بر خاک نیست

بلکه حمله بر تمدن مشترکی است که علم و معرفت، ضامن بقای آن بوده‌اند. تاریخ ثابت کرده است که چراغ دانش در دود باروت خاموش نمی‌شود، اگر امریکا در تهران، اسرائیل در بیروت و رژیم متجاوز پاکستان در کنر دانشگاه‌ها را هدف قرار می‌دهند این نشانه «ورشکستگی فکری» آن‌هاست، هر دیوار ویران‌شده دانشگاه کنر سنگ‌بنای بیداری‌ای خواهد شد که طنین زوال رژیم مهاجم را به صدا درخواهد آورد.

دانشگاه مرکز بقای انسانیت است و حمله بر آن در حقیقت به چالش کشیدن ارزش‌های بشری است، قلم‌های ما در برابر جنگ و بمباران‌های وحشیانه؛ مبارزه تاریخی عدالت و روشنایی را ادامه خواهند داد، کنرا از آن مراکز آموزشی جهان نمایندگی میکند که هدف حملات استعمارگران قرار گرفته‌اند.



ملت غیور پاکستان در اسارت رژیم طاغوتی نظامی!



ذوالکفل

حاکمیت هشتصدساله اسلام بر هند ریشه‌های خود را تا ژرفای دل‌ها فرو برده بود پس از اشغال بریتانیا و زوال مسلمانان نیز در این سرزمین صدای اذان از مناره‌های بلند طنین‌انداز بود، در اینجا نسل‌های مسلمان پی‌درپی زندگی می‌کردند و همین توده‌های مؤمن پیشگامان مقاومت در برابر استعمار بریتانیا و کسب استقلال بودند.

داستان پیدایش پاکستان تنها یک رویداد سیاسی و جدایی جغرافیایی نیست بلکه موجی عمیق از ایمان، اندیشه و هویت بود که در دل ملت‌های مسلمان برخاست، این اندیشه مقدس از ارزش‌های اسلامی، پیوند عقیدتی و تصور وحدت امت الهام گرفته بود، در زمانی که مسلمانان شبه‌قاره در آستانه تقسیم هند بریتانوی قرار داشتند؛ آنان صرفاً خواهان جدایی یک جغرافیای محدود نبودند بلکه آرزوی کشوری را داشتند که زندگی در آن بر اساس اصول مقدس اسلام تنظیم شود، اسلام در آن حاکم باشد و در سایه «**لا اله الا الله**» از امنیت و آرامش برخوردار باشند.

نیروی اصلی این جنبش ملت مسلمان غیور بود، این ملت که در پرتو عقیده بیدار شده بود برای حفظ هویت اسلامی قربانی‌های بی‌شماری داد، آنان باور داشتند که اسلام تنها یک دین نیست بلکه نظامی کامل است که سیاست، اقتصاد و همه ابعاد زندگی را در بر می‌گیرد، جغرافیای شبه‌قاره که تازه از اشغال استعمار بریتانیا رهایی یافته بود، مسلمانان آن نیز بر اساس دین، فرهنگ و تاریخ خود این حق مسلم را داشتند که نظام مستقل خویش را داشته باشند، اسلام در آن حاکم باشد و در یک جغرافیای اسلامی زندگی کنند.

برای تحقق همین هدف علمای دینی، رهبران فکری و توده‌های مردم به‌گونه مشترک مبارزه را آغاز کردند، آنان از رهنمودهای قرآن و سنت الهام گرفته و بر بنیاد عدالت و برادری؛ رؤیای یک جامعه اسلامی را به واقعیت بدل ساختند، ریشه پیدایش پاکستان تنها در سیاست نهفته نبود بلکه در اندیشه اسلامی، شعور امت و آرمان یک نظام مستقل اسلامی قرار داشت، این داستانی است که در آن ایمان مسیر تاریخ را تغییر داد و ملت برای پاسداری از دین خود وطنی نو آفرید.

اما همه چیز برخلاف انتظار و تصور پیش رفت؛ این جغرافیا که با شعار تحکیم اسلام و شریعت اسلامی ایجاد شده بود بار دیگر به دست غرب افتاد. به جای شریعت

اسلامی قوانین ساخته غرب و دموکراسی حاکم شد و سکولاریزم و جمهوریت بر مردم تحمیل گردید.

حلقه‌ای به قدرت رسید که حتی بیش از خود غربیان به منافع غرب متعهد ثابت شد، از همان روزی که این رژیم نظامی زمام امور را به دست گرفت دشمنی با اسلام، امت و ملت خود را آغاز کرد، پروژه‌های غرب و آمریکا را پیش برد و در برابر امتیازات ناچیز مادی، ملت و ارزش‌های خویش را به فروش رساند.

رفتارهای تبعیض‌آمیز آن اختلافات عمیقی را میان اقوام و ملت‌ها برانگیخته است؛ تا آنجا که یک مسلمان، مسلمان دیگر را دشمن خود می‌پندارد، مردمان یک قوم از ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی محروم‌اند، در حالی که قوم دیگر از زندگی پیشرفته برخوردار است. از زمانی که این حلقه به قدرت رسیده، مالیات‌های سنگین و بدهی‌ها مردم را با مشکلات شدید مواجه ساخته، در حالی که همین حاکمان مالک هواپیماهای شخصی‌اند.

ای ملت غیور پاکستان!

این همان ارتش و طواغیتی هستند که صدها تن از برادران مجاهد عرب شما را آنان که برای یاری برادران مسلمان خود آمده بودند و با نصرت الهی امپراتوری اتحاد شوروی را درهم شکستند — با خیانت و فریب به آمریکا و غرب فروختند.

همین ارتش در جنگ افغانستان حریم هوایی، زمینی و دریایی خود را در اختیار نیروهای بین‌المللی قرارداد و جنگ‌ها از همین سرزمین مدیریت و پیش برده شد. همچنان، یک زن مسلمان داکتر عافیة صدیقه سال‌هاست در زندان به سر می‌برد و قضیه او همواره از منظر حقوق بشری مورد بحث بوده است، این رژیم هزاران جوان را به نام مبارزه با تروریسم ناپدید ساخت، صدها هزار خانواده را بی‌جا کرد و مادران و همسران را در انتظار عزیزان‌شان رها نمود.

ای ملت مؤمن و غیور!

زمان آن فرا رسیده است که درباره وضعیت خود اندیشه شود، برای عدالت، وحدت و اصلاح گام‌های آگاهانه و صلح‌آمیز برداشته شود و برای دستیابی به حقوق، از راه‌های قانونی و مشروع استفاده گردد.

ای برادران مسلمان!

انسان برای عزت، کرامت و عدالت آفریده شده است نه برای آنکه زیر سایه ظلم زندگی کند، وجدان، ایمان و فطرت شما را فرا می‌خواند که حق را بشناسید، عدالت را مطالبه کنید و از ارزش انسانی خود پاسداری نمایید، کسی که راه حق را در پیش می‌گیرد، هرچند دشوار باشد، سرانجام آن پیروزی، عزت و سربلندی است.

کشتن انسان‌های بی‌گناه از دیدگاه اسلام



مولوی عبدالجبار

پیش از ظهور اسلام، عربستان در دوران جاهلیت با انواع چالش‌ها و دشواری‌های بزرگ دست‌وپنجه نرم می‌کرد. مردم آن روزگار ارزش کرامت انسانی را درک نمی‌کردند اما رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم با ظهور خویش به آن‌ها روشن ساخت که اسلام دین رحمت، عدالت و کرامت انسانی است. در اسلام به زندگی انسان چنان مقامی والا بخشیده شده که کشتن ناحق یک انسان، با کشتن تمام بشریت برابر دانسته شده است. از همین رو کشتن مردم بی‌گناه و عادی نه تنها یک جنایت بزرگ اخلاقی، بلکه از نظر شرعی نیز از گناهان کبیره به شمار می‌رود.

در همین راستا چند نص از قرآن کریم را تقدیم می‌داریم تا ارزش زندگی انسان را بهتر بشناسیم و درک کنیم که قرآن به روشنی حرمت کشتن ناحق انسان را بیان کرده است.

❶ خداوند متعال می‌فرماید:

{مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا} (سوره مائده، آیه ۳۲)

ترجمه: هر کس انسانی را بدون قصاص یا بدون فساد در زمین (به ناحق) بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته است و هر کس انسانی را از مرگ نجات دهد، چنان است که گویا به تمام مردم زندگی بخشیده است.

این آیه روشن می‌سازد که کشتن یک انسان بی‌گناه چنان جنایت بزرگی است که با کشتن تمام بشریت برابری می‌کند. زیرا در قتل ناحق، زیان‌های دنیوی و اخروی فراوانی نهفته است و عواقب بسیار وخیمی به دنبال دارد، تا جایی که خود قاتل نیز پس از این کار پشیمان و حسرت‌زده می‌شود. ریختن خون ناحق، آتش جنایت را در کام قاتل شعله‌ورتر می‌کند. به این اعتبار، هر کس دیگری را بکشد، گویا ناامنی را تداوم می‌بخشد و دروازه کشتن همه انسان‌ها و ناامنی عمومی را می‌گشاید.

❷ خداوند متعال درباره کسانی که مرتکب قتل ناحق مردم بی‌گناه می‌شوند، می‌فرماید:

{وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا} (سوره نساء، آیه ۹۳)

ترجمه: هر کس مؤمنی را از روی عمد و آگاهانه بکشد، سزایش دوزخ است که در آن جاودانه می ماند، لعنت خدا بر او خواهد بود و او را از رحمت خود دور ساخته و برای او عذابی بزرگ آماده کرده است.

این آیه عذاب شدید اخروی را برای قتل عمدی بیان می کند و نشان دهنده خطر بزرگ این عمل است. اگر مسلمانی، مسلمان دیگری را از روی عمد و با آگاهی از مسلمان بودنش بکشد — چنانکه رژیم نظامی متجاوز و خونریز پاکستان، مردم بی گناه ما را از روی عمد و قصد می کشد — برای چنین افرادی در آخرت دوزخ، لعنت و عذاب بزرگ است. حتی با کفاره دادن نیز از این عذاب رهایی نمی یابند.

فایده: در این عذاب، کسانی نیز با فوج متجاوز مذکور شریک هستند که فتوای جواز قتل مسلمانان را صادر می کنند یا این کشتارهای ناحق را «جهاد» و «ثواب» می نامند.

❖ خداوند متعال از قتل های ناحق، ستم و تجاوز بازداشته و می فرماید:

{أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ} (سوره هود، آیه ۱۸)

ترجمه: آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.

این آیه روشن می سازد که کشتن مردم بی گناه، ستمی آشکار است و اسلام ستم را به شدت رد می کند و ستمکار را «ملعون» (دور شده از رحمت خدا) می نامد.

در احادیث نیز حرمت کشتن انسان بی گناه و به ویژه یک مسلمان مظلوم بیان شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم امت خود را از چنین کارهایی بازداشته است.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت شده است: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا بِأَحَدٍ ثَلَاثٍ: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ» (صحیح بخاری، شماره ۶۸۷۸؛ صحیح مسلم، شماره ۱۶۷۶)

ترجمه: خون مسلمانی که گواهی دهد خدایی جز الله نیست و من فرستاده خدا هستم، حلال نیست مگر در سه حالت:

۱. قتل قصاص؛

۲. زانی محصن؛

۳. کسی که از دین بیرون شود و جماعت مسلمانان را ترک کند.

این حدیث ثابت می کند که جز این سه حالت، در شرایط عادی، کشتن انسان مطلقاً حرام است.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم در اصول جنگ نیز چنین فرموده است که زنان، کودکان و سال خورندگان را نکشید. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا بَعَثَ سَرِيَّةً قَالَ: اغْزُوا بِسْمِ اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ، لَا تَغْلُوا وَلَا تَغْدِرُوا وَلَا تَمَثِّلُوا، وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيدًا وَلَا امْرَأَةً وَلَا شَيْخًا»

(امام طبرانی، المعجم الأوسط ۴/۲۶۸؛ امام احمد، مسند شماره ۲۷۲۸)

ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر گاه گروهی را (به جنگ) می فرستاد، می فرمود: «به نام خدا و در راه خدا جهاد کنید، با کسانی که به خدا کفر می ورزند بجنگید، خیانت نکنید، پیمان شکنی نکنید، مثله نکنید و کودک، زن و پیرمرد را نکشید.»

این حدیث روشن می کند که حتی در حالت جنگ نیز مردم عادی و بی گناه در امان هستند.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم می فرماید: «أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ عَلَيْهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ، وَإِنَّ أَوَّلَ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ فِي الدِّمَاءِ»

(صحیح بخاری، شماره ۶۸۶۴؛ صحیح مسلم، شماره ۱۶۷۸)

ترجمه: نخستین چیزی که از بنده حساب می شود، نماز است و اولین چیزی که میان مردم داوری می شود، درباره خون هاست.

این حدیث نیز بزرگی جرم کشتن بی گناهان را نشان می دهد. از پیشینیان نیکوکار و سلف صالح نیز حرمت کشتن بی گناهان به صراحت و تواتر روایت شده است.

❶ قول عبدالله بن عمر رضی الله عنهما: «إِنَّ مِنْ وَرَطَاتِ الْأُمُورِ الَّتِي لَا مَخْرَجَ لِمَنْ وَقَعَ نَفْسُهُ فِيهَا: سَفْكُ الدَّمِ الْحَرَامِ بِغَيْرِ حِلِّهِ» (روایت بخاری و حاکم)

ترجمه: به راستی از آن امور سخت و تباه کننده ای که انسان خود را در آن گرفتار می کند و دیگر راه فراری از آن نیست، ریختن خون حرام به ناحق است.

این سخن ثابت می کند که ریختن خون یک انسان بی گناه چنان جنایت بزرگی است که اگر کسی در آن گرفتار شود، راهی برای رهایی ندارد زیرا کیفرهای دنیوی و اخروی آن بسیار سخت است.

❷ همچنان حضرت معاویه رضی الله عنه می فرماید: «كُلُّ ذَنْبٍ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفِرَهُ إِلَّا مَنْ مَاتَ مُشْرِكًا أَوْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا» (روایت ابوداود و احمد)

ترجمه: هر گناهی را خدا ممکن است ببخشد، مگر کسی که بر شرک بمیرد یا مؤمنی را از روی عمد بکشد.

❶ رسول خدا صلی الله علیه وسلم می فرماید: «مَنْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِ مُسْلِمٍ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ، لَقِيَ اللَّهَ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ؛ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»
(روایت احمد و ابن ماجه)

ترجمه: هر کس در کشتن یک مسلمان به اندازه «نیمی از یک کلمه» کمک کند، خدا را ملاقات می کند در حالی که میان دو چشمش نوشته شده: «از رحمت خدا ناامید».

❷ سفیان بن عیینه می گوید: «شَطْرُ كَلِمَةٍ» به این معناست که کسی فقط بگوید: «اقت...» (بدون اینکه بگوید «اقتل» = بکش). پس بنگر که این چه گناه بزرگی است و چه باری سنگین دارد و چه جنایت سترگی است که مرتکب آن بر عذاب آتش دوزخ صبر می کند! {يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذَرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ} (سوره غافر، آیه ۵۲)

ترجمه: آن روز که ستمکاران را پوزرشان سودی نبخشد و لعنت بر آنها باد، و بدترین سرا (دوزخ) از آن ایشان است.

فائده: در این سخن امام سفیان بن عیینه، به ویژه آن دسته از مفتیان نادانی داخل اند که برای کشتن مسلمانان بی گناه فتوا می دهند و به کشتن بی گناهان نام «جهاد» و «ثواب» می نهند. آنها باید بدانند که با چنین سزاهایی روبرو خواهند شد.

❸ براء بن عازب از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند که فرمود:
«لَزَوَالِ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ قَتْلِ مُؤْمِنٍ بِغَيْرِ حَقٍّ»

(روایت ابن ماجه با سند حسن؛ نیز بیقهي و اصفهانی با این افزوده: «وَكَلَّوْا أَنْ أَهْلَ سَمَاوَاتِهِ وَأَهْلَ أَرْضِهِ اشْتَرَكُوا فِي دَمِ مُؤْمِنٍ، لَأَدْخَلَهُمُ اللَّهُ النَّارَ»

ترجمه: نابودی دنیا در نزد خدا آسان تر است از کشتن یک مؤمن به ناحق. و اگر همه آسمانیان و زمینیان در خون یک مؤمن شریک شوند، خداوند همه آنان را به آتش دوزخ درآورد.

❹ امام نووی رحمه الله می گوید: «وَأَمَّا تَحْرِيمُ قَتْلِ النَّفْسِ الْمَعْصُومَةِ فَمِمَّا انْعَقَدَ عَلَيْهِ إِجْمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَهُوَ مِنْ أَعْظَمِ الْمُحَرَّمَاتِ» (شرح مسلم)

ترجمه: اما حرمت کشتن نفس معصوم (انسان بی گناه) از مواردی است که اجماع مسلمانان بر آن منعقد شده و آن از بزرگترین حرام هاست.

همه این متون به روشنی نشان می دهند که کشتن انسان بی گناه در اسلام از بزرگترین گناهان است. حتی اندک کمکی یا اشاره ای در انجام چنین عملی، موجب عذاب سخت می شود.



بناءً ارتش متجاوز پاکستان و علمایی که از آن حمایت می‌کنند، باید از این متون درس بگیرند و درک کنند که خون هر انسانی گرامی و محترم است و هیچ‌کس حق ندارد از قتل ناحق حمایت کند یا راه را برای آن هموار سازد. همچنین، شخصیت‌های بانفوذ باید کوشش فراوان کنند تا به نام دین از مفتیانی که با فتوای خود سبب ریختن خون بی‌گناهان می‌شوند، جلوگیری به عمل آورند؛ زیرا این کار در پیشگاه خداوند حسابی بس سنگین دارد.





فصل پنجم
مقالات سیاسی



پیمان دفاعی مکه؛ واقعیت استراتژیک نیروی بازدارنده روی کاغذ و مهره‌های در حال تغییر منطقه



احمد شفق

هنگامی که محمد بن سلمان ولیعهد عربستان سعودی، رجب طیب اردوغان رئیس‌جمهور ترکیه و شهباز شریف نخست‌وزیر پاکستان سند «پیمان دفاعی مشترک مکه» را در کاخ صفای مکه مکرمه امضا کردند کارشناسان سیاست بین‌الملل این پیمان را ائتلافی جدید، شبیه ناتو (NATO) برای خاورمیانه توصیف کردند، مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین ماده این پیمان که اصل دفاع مشترک را مشابه ماده پنجم ناتو بیان می‌کند چنین است: «اگر به یکی از سه کشور حمله شود این حمله به منزله حمله به هر سه کشور تلقی خواهد شد».

در ظاهر این پیمان ائتلافی فولادین به نظر می‌رسد که می‌تواند توازن قوا را در منطقه به‌طور کامل تغییر دهد اما هنگامی که مهره‌های موجود در عرصه روابط بین‌الملل را عمیق‌تر تحلیل کنیم پشت این پیمان ظاهراً درخشان اجبارهای استراتژیک بازی‌های روانی و واقعیت‌های تلخی آشکار می‌شود، برای درک عمق این پیمان پیش از هر چیز باید به رقابت‌های سنتی منطقه یعنی روابط عربستان سعودی و ایران نگاه کنیم، هرچند در ادبیات دیپلماتیک بارها گفته شده است که «این ائتلاف علیه کشور خاصی نیست» اما واقعیت این است که عربستان سعودی از مدت‌ها پیش با تهدیدهای جدی امنیتی ناشی از موشک‌ها، درون‌ها و گروه‌های نیابتی مورد حمایت ایران در منطقه مانند حوثی‌ها در یمن و برخی شبه‌نظامیان در عراق مواجه بوده است. در اینجا یک پرسش مهم مطرح می‌شود: وقتی پیش از این نیز میان پاکستان و عربستان سعودی یک پیمان دفاعی قدرتمند وجود داشت که بر اساس آن هزاران سرباز پاکستانی و سامانه‌های دفاعی ضد موشکی در خاک عربستان سعودی مستقر هستند پس چرا عربستان سعودی ناگزیر شد ترکیه را نیز در این ائتلاف جدید وارد کند؟

پاسخ این پرسش در محدودیت‌های نظامی و اقتصادی پاکستان نهفته است، اگر از اصطلاحات دیپلماتیک بگذریم و به واقعیت نگاه کنیم پاکستان به‌تنهایی توان

ایجاد یک نیروی بازدارنده کامل در برابر ایران را ندارد برای نمونه پاکستان هرچند یک قدرت هسته‌ای است اما برنامه هسته‌ای آن صرفاً برای بازداشتن تهدید متعارف هند ایجاد شده است، پاکستان نمی‌تواند سلاح‌های هسته‌ای خود را برای دفاع از کشور دیگری به کار گیرد.

طرف دوم یعنی پاکستان در حال حاضر با یکی از سخت‌ترین بحران‌های اقتصادی تاریخ خود بار سنگین بدهی‌ها و چالش‌های جدی امنیت داخلی از جمله تحریک طالبان پاکستان (TTP) و تنظیم‌های جدایی‌طلب بلوچستان دست‌وپنجه نرم می‌کند، هنگامی که کشوری برای تأمین بودجه خود به کمک کشورهای خلیج نیازمند باشد و در داخل نیز با بحران‌های داخلی روبه‌رو باشد تهدید نظامی ناشی از درگیر شدن آن در جنگی دیگر در آن سوی مرز دیگر وزن و تأثیر گذشته را نخواهد داشت، ایران به این واقعیت به‌خوبی واقف بود از همین رو چتر دفاعی سنتی پاکستان دیگر نمی‌توانست آن اطمینان‌روانی لازم را برای عربستان سعودی فراهم کند.

برای پر کردن همین خلأ استراتژیک ترکیه وارد این بازی شد، هدف از وارد کردن ترکیه این بود که ضعف پاکستان جبران شود و استراتژی دفاعی عربستان سعودی «دو برابر» تقویت گردد، ترکیه دارای دومین ارتش بزرگ ناتو و درون‌های پیشرفته‌ای مانند «بیرقدار» است، عربستان سعودی دیگر نمی‌خواهد برای امنیت خود در خاورمیانه تنها بر آمریکا تکیه کند؛ زیرا در صورت جنگ میان ایران و آمریکا چتر دفاعی آمریکا تا چه اندازه می‌توانست امنیت عربستان سعودی را تأمین کند؟ این در حالی است که حضور نظامی آمریکا خود به یکی از عوامل حملات ایران علیه عربستان سعودی تبدیل شده است.

از همین رو عربستان سعودی در کنار ارتش حرفه‌ای ادعایی پاکستان و صنعت نظامی پیشرفته ترکیه بلوکی را ایجاد کرده که آن را مستقل معرفی می‌کند، نقش ترکیه در اینجا بمباران ایران نیست بلکه فراهم کردن سپری قدرتمند از فناوری نظامی برای عربستان سعودی است تا حملات ایران را خنثی کند.

اما پرسش این است که آیا این پیمان واقعاً به یک ائتلاف نظامی واقعی تبدیل خواهد شد یا تنها نوشته‌ای زیبا روی کاغذ باقی خواهد ماند؟

فرض کنید ایران به پایگاه‌های نظامی آمریکا در عربستان سعودی حمله کند و استدلال نماید که حمله‌اش علیه عربستان سعودی نبوده، بلکه علیه دشمن خود آمریکا بوده است، حال اگر این حمله به‌صورت غیرمستقیم بر حاکمیت ملی عربستان سعودی نیز تأثیر بگذارد آیا پاکستان و ترکیه در برابر ایران واکنش

نظامی نشان خواهند داد؟ پاسخ واقع‌بینانه به این پرسش این است: «هرگز...!» زیرا اگر پاکستان و ترکیه در برابر ایران جبهه‌ای باز کنند امنیتی را که تاکنون از خطر مصون مانده است نیز به خطر خواهند انداخت، ایران برای آسیب رساندن به ترکیه و پاکستان شبکه کاملی از گروه‌های نیابتی در اختیار دارد. ایران می‌تواند در واکنش به گروه‌های جدایی طلب کرد مانند **PKK/YPG** سلاح‌های پیشرفته و کمک‌های مالی بدهد موج جدیدی از تروریسم را در ترکیه ایجاد کند یا نیروهای نظامی ترکیه مستقر در عراق و سوریه را هدف قرار دهد همچنین می‌تواند شبکه‌های جدایی طلب در ایالت بلوچستان پاکستان را فعال کرده و پاکستان را با مشکلات شدیدی روبه‌رو سازد.

از آنجا که میان پاکستان و ترکیه با ایران برخلاف عربستان سعودی چنین اختلاف دینی یا سیاسی مستقیمی وجود ندارد آنان هرگز بهای یک جنگ مستقیم با ایران را نخواهند پرداخت، ترکیه حتی در جریان جنگ آمریکا و ایران نیز آشکارا از استفاده از حریم هوایی خود علیه ایران خودداری کرد و به این ترتیب بی‌طرفی خود را نشان داد. از این امر روشن می‌شود که این پیمان بیش از آنکه یک پیمان نظامی باشد، شبیه یک «سلاح روانی و دیپلماتیک» است؛ هدف اصلی آن جنگیدن نیست بلکه ایجاد یک بلوک سنگین و قدرتمند در برابر ایران است تا ایران با مشاهده قدرت مجموعی آن از هرگونه ماجراجویی بزرگ نظامی منصرف شود، در اصطلاحات دفاعی به این امر موازنه‌سازی قدرت یا «کونتربالانسینگ» (Counterbalancing) گفته می‌شود.

اکنون مسئله این است که اگر خدای ناکرده فردا ایران به عربستان سعودی حمله کند و پاکستان و ترکیه به دلیل نگرانی‌های امنیتی خود از بمباران ایران خودداری کنند نتیجه این خواهد بود که اعتبار کاغذی «پیمان مکه» در همان لحظه از بین خواهد رفت، اما پاکستان و ترکیه نیز بر اساس اعتبار پیمانی خود نمی‌خواهند سکوت اختیار کنند، آنان می‌توانند به‌جای ریختن بمب بر تهران سیستم‌های دفاعی ضد موشکی، درون‌ها و اطلاعات استخباراتی در اختیار عربستان سعودی قرار دهند تا از یک سو اعتبار ظاهری پیمان حفظ شود و از سوی دیگر دشمنی مستقیم با ایران نیز ایجاد نگردد.

بلی در تمام این صحنه یک مسئله برای پاکستان ظاهراً روشن است؛ آن اینکه یکی از طرح‌های مهم سیاست دفاعی پاکستان این است: «اگر محدوده جغرافیایی حرمین شریفین با هرگونه تهدید مستقیم مواجه شود ارتش پاکستان تمام مصلحت‌ها را



کنار خواهد گذاشت و به هر صورت از آن دفاع خواهد کرد». اما مسئله این است که در جهان امروز چرا کشوری که مخالف عربستان سعودی است باید به حرمین شریفین حمله کند، اعتبار بین‌المللی خود را خدشه‌دار سازد و جبهه‌های جدید جنگ را برای خود باز کند؟ همین نکته است که واقعیت «کارت پیمانی دفاع از حرمین» پاکستان را آشکار می‌سازد، به نظر می‌رسد هدف اصلی این موضع آن است که ارتش پاکستان از طریق همین ماده پیمان به مردم پاکستان نشان دهد که گویا نسبت به مکه و مدینه و تعالیم و اندیشه دینی آن دو وفادار است.



مصلحت استراتژیک ارتش پاکستان و فصل خونین تاریخ؛ از سپتامبر سیاه تا دوران معاصر



اکبر جمال

یکی از تلخ‌ترین واقعیت‌های تاریخ سیاسی این است که در کاخ‌های قدرت جنایت‌های اخلاقی اغلب به مدال‌های استراتژیک تبدیل می‌شوند و عملی که از منظر قانون باید سنگین‌ترین مجازات را در پی داشته باشد در شطرنج نهاد نظامی؛ به پله‌ای برای ارتقای مقام بدل می‌گردد، هنگامی که صفحات جنگ خونین داخلی اردن در سپتامبر سال ۱۹۷۰، موسوم به «سپتامبر سیاه» را ورق می‌زنیم و آن را با وضعیت استراتژیک پاکستان امروز مقایسه می‌کنیم، با یک اصل نانوشته و دوام آن رویه‌رو می‌شویم؛ اصلی که در آن، به نام «حاکمیت دولت» و «حفظ نظام» تصمیم‌های افراد فراتر از قانون تلقی می‌شود.

این تنها رویدادی مربوط به پنجاه سال پیش نیست بلکه روایت یک فرهنگ خاص نظامی است؛ فرهنگی که تا امروز نیز همان مسیر را ادامه داده است، آغاز این روایت به جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ برمی‌گردد؛ جنگی که در آن ارتش‌های مصر، سوریه و اردن با شکستی سنگین در برابر اسرائیل مواجه شدند، این شکست یک فاجعه ناگهانی نبود بلکه نتیجه طبیعی ناتوانی استراتژیک دولت‌های عرب، غفلت اطلاعاتی، بی‌اعتمادی متقابل و فقدان آمادگی نظامی بود.

در پی این جنگ بیت‌المقدس و کرانه باختری از حاکمیت مسلمانان خارج شد و میلیون‌ها فلسطینی در سرزمین خود آواره شدند و زندگی در اردوگاه‌های پناهندگان را آغاز کردند، همین ناکامی تاریخی دولت‌های عربی این احساس را در میان فلسطینیان به وجود آورد که اگر خود دست به سلاح نبرند، شاید برای همیشه سرزمین و هویتشان را از دست بدهند، از دل همین ناامیدی، سازمان آزادی‌بخش فلسطین (PLO) به رهبری یاسر عرفات شکل گرفت و از اردن به عنوان آخرین سنگر مقابله با اسرائیل استفاده می‌کرد.

با گذشت زمان فعالیت‌های مسلحانه فلسطینیان در اردن این تصور را به وجود آورد که گویی در کنار دولت، دولتی دیگر در حال شکل‌گیری است، گفته می‌شد که آنان

چندان به قوانین اردن پایبند نیستند و فعالیت‌هایشان حاکمیت ملی این کشور را با تهدید مواجه ساخته است، در اوایل سپتامبر ۱۹۷۰، هنگامی که یکی از گروه‌های «جبهه مردمی برای آزادی فلسطین» (PFLP) چند هواپیمای مسافربری بین‌المللی را ربود آن‌ها را در صحرای اردن فرود آورد و سپس منفجر کرد؛ صبر ملک حسین پادشاه اردن به پایان رسید.

او این رویداد را تهدیدی مستقیم علیه سلطنت و حاکمیت خود دانست و دستور اجرای عملیات گسترده و شدید نظامی علیه فلسطینیان را صادر کرد؛ عملیاتی که بعدها در تاریخ با نام «سپتامبر سیاه» شناخته شد، در همین دوره خونین بود که محمد ضیاءالحق که آن زمان تورن جنرال ارتش پاکستان و بعدها رئیس‌جمهور این کشور شد در مرکز این رویدادها ظاهر شد.

او از سال ۱۹۶۷ در چارچوب مأموریت رسمی نظامی پاکستان برای آموزش ارتش اردن به این کشور اعزام شده بود، هدف این مأموریت بازسازی ارتش اردن پس از شکست سال ۱۹۶۷ و آموزش جنگ‌های چریکی بود، اما هنگامی که جنگ داخلی میان ارتش اردن و پناهندگان فلسطینی آغاز شد گفته می‌شود که ضیاءالحق از حدود مأموریت رسمی خود فراتر رفت و در مدیریت استراتژیک و عملیاتی نیروهای اردنی نقشی مستقیم ایفا کرد.

تحت نظارت او بمباران‌های سنگین و عملیات نظامی گسترده‌ای علیه اردوگاه‌های فلسطینی انجام شد، به ادعای یاسر عرفات در این عملیات بین ده هزار (۱۰۰۰۰) تا بیست‌ونج هزار (۲۵۰۰۰) فلسطینی کشته شدند، پس از پایان عملیات زمانی که ضیاءالحق به پاکستان بازگشت جنرال گل حسن فرمانده وقت ارتش پاکستان به دلیل مشارکت او در جنگ داخلی یک کشور دیگر بدون اجازه دولت پیشنهاد محاکمه نظامی (کورت مارشال) وی را مطرح کرد.

اما در اینجا تاریخ مسیر دیگری را پیمود، کسی که بر اساس قانون باید مجازات می‌شد به واسطه توصیه شخصی پادشاه اردن و ملاحظات استراتژیک نهاد نظامی پاکستان به شخصیتی ارزشمند برای ارتش تبدیل شد، پرونده محاکمه او بسته شد و همین «جرم استراتژیک» سبب پیشرفت سریع او شد؛ تا جایی که در سال ۱۹۷۶، ذوالفقار علی بوتو نخست‌وزیر وقت پاکستان پس از کنار گذاشتن هفت جنرال ارشد ضیاءالحق را به فرماندهی ارتش منصوب کرد؛ تصمیمی که بعدها بزرگ‌ترین اشتباه سیاسی بوتو توصیف شد.

متوقف شدن روند محاکمه ضیاءالحق نخستین سنگبنای آن اصل نانوشته‌ای بود که بعدها در ارتش پاکستان به یک فرهنگ سازمانی پایدار تبدیل شد، بر اساس این فرهنگ تا زمانی که یک افسر بلندپایه در چارچوب فرماندهی ارتش باقی بماند اشتباهات استراتژیک، ناکامی‌ها یا تناقض‌های سیاستی او به صورت علنی مورد بررسی قرار نمی‌گیرد، بلکه پرونده آن‌ها به نام «ضرورت زمان» بسته می‌شود، یکی از نمونه‌های معاصر این فرهنگ و تناقض استراتژیک، اختلاف میان سیاست‌های امنیتی جنرال بازنشسته فیض حمید و فرمانده کنونی ارتش جنرال عاصم منیر است.

فیض حمید زمانی که ریاست استخبارات و فرماندهی قول اردوی پیشاور را بر عهده داشت با همکاری دولت وقت کابل سیاست مذاکره و آشتی با تحریک طالبان پاکستان (TTP) را دنبال می‌کرد که در نتیجه آن شماری از زندانیان آزاد شدند و تعدادی از افراد مسلح دوباره اسکان یافتند، اما پس از تغییر رهبری ارتش در دوره فرماندهی عاصم منیر همین سیاست به عنوان یکی از عوامل افزایش ناامنی و گسترش تروریسم در کشور معرفی شد.

برخی تحلیلگران استدلال می‌کنند که رویکرد تقابل نظامی، به جای گفت‌وگو، در دوره عاصم منیر از منظر حفظ «اقتصاد جنگ» سنتی ارتش قابل ارزیابی است؛ زیرا به باور آنان ادامه سیاست‌های فیض حمید و عمران خان می‌توانست این ساختار را تحت تأثیر قرار دهد.

بر پایه این تحلیل نهاد نظامی به جای مذاکرات سیاست «تحمیل صفر» و رویارویی نظامی را در پیش گرفت، با وجود این تغییرات و تناقض‌های استراتژیک فرماندهی ارتش هیچ‌گاه خود را در برابر افکار عمومی پاسخگو ندانست.

در همین چارچوب هنگامی که علیه فیض حمید بر اساس قوانین ارتش اقدامات انضباطی صورت گرفت این اقدامات نه به دلیل مذاکرات او با تحریک طالبان پاکستان بلکه بر پایه اتهام سوءاستفاده از قدرت در پرونده پروژه مسکونی خصوصی «تاپ سیتی» و نیز مشارکت در فعالیت‌های سیاسی پس از بازنشستگی انجام شد، این تناقض عملی در ارتش پاکستان نشان می‌دهد که پاسخگویی زمانی آغاز می‌شود که یک افسر نظم داخلی ارتش چارچوب منافع بنیادین آن یا خط تعیین‌شده رهبری را نقض کند.

اما تا زمانی که یک افسر نظامی از چارچوب کلی نفوذ سیاسی ارتش، اقتصاد جنگ، کنترل پارلمان و منافع استراتژیک دولت خارج نشود حتی اشتباهات بزرگ او نیز

عمدتاً در سایه مصلحت پنهان می‌ماند، حتی اکنون نیز شرایطی به وجود آمده است که برخی اقدامات ممکن است از مصونیت عملی یا حتی قانونی برخوردار شوند، از همین رو از حوادث «سپتامبر سیاه» در سال ۱۹۷۰ تا تصمیم‌های استراتژیک پاکستان معاصر تاریخ این درس را می‌دهد که هرگاه دولت‌ها و نهادهای حاکم، به جای پاسخگویی عمومی و شفافیت، مصونیت نهادی را به اصل تبدیل کنند، مرز میان حق و باطل به تدریج کمرنگ می‌شود.

آنچه از نگاه یک شهروند عادی یا یک پناهنده فلسطینی مبارزه برای زندگی حقوق و بقاست، در روایت رسمی نهاد نظامی، «شورش علیه دولت» یا «فتنه داخلی» نامیده می‌شود و با توسل به زور سرکوب می‌گردد، اگر لازم باشد حتی عالمان دینی وابسته به حکومت نیز به میدان آورده می‌شوند و از فتواهایی با عناوینی چون «خوارج» و دیگر تعبیرهای مشابه دینی نیز استفاده می‌شود.

شاید چنین اندیشه‌ای آن روزها به ذهن ضیاءالحق نرسیده بود؛ وگرنه این احتمال وجود داشت که فلسطینیان نه تنها باغیان علیه دولت اردن بلکه «خوارج» نیز معرفی شوند.

شاید این بازی قدرت در کوتاه مدت دولت‌ها و ساختارهای حاکم را حفظ کند اما در محکمه تاریخ همواره این پرسش زنده خواهد ماند: تا چه زمانی قرار است پیروزی‌های استراتژیک به بهای خون، آوارگی و رنج انسان‌های عادی به دست آید؟



ارتشی که در اصل با مسلمان دشمنی دارد!



سید جمال‌الدین

این داستان نزدیک به هشت دهه پیش برمی‌گردد، زمانی که تازه هند متحد به دست نیروهای بریتانیایی به دو پاره تقسیم شد و یک بخش به نام هند و بخش دیگر به نام‌های پاکستان و بنگال نامیده شد. درباره مناطقی که اکثریت مسلمان داشتند، تصمیم بر این شد که به پاکستان واگذار کردند که نام کشمیر نیز در میان آن‌ها بود. اما هنگامی که دو طرف برای تصاحب سهم خود پیش آمدند و مسئله تعیین مرزها مطرح شد، طرف هندی آشکارا از واگذاری کشمیر سر باز زد و گفت که هرگز کشمیر را به پاکستان نخواهد داد.

این بحران نزدیک به یک سال به درازا انجامید. سرانجام تصمیم گرفته شد که کشمیر از راه زور و قدرت به دست آید و جنگ، حکم نهایی را صادر کند. به همین دلیل محمدعلی جناح، رهبر وقت پاکستان، به جنرال گریسی، لوی درستیز قوای مسلح دستور حمله به کشمیر را صادر کرد و به ارتش فرمان داد که در اسرع وقت از طریق جنگ، تکلیف کشمیر را مشخص کند. اما هنگامی که جنرال گریسی این دستور را علناً رد کرد و گفت ارتش هرگز به جبهه کشمیر نخواهد رفت، محمدعلی جناح سخت شگفت‌زده شد.

جنرال گریسی از ارتش بریتانیا بود و پاکستان در آن زمان هیچ فرمانده منظم مسلمانی نداشت، از این رو فرماندهی ارتش به همان افسران بریتانیایی سپرده شده بود. جنرال گریسی دومین نفر از این سلسله بود که رهبری ارتش پاکستان را بر عهده داشت. اکنون پرسش اینست که چرا جنرال گریسی از فرمان بنیانگذار پاکستان و قدرتمندترین حاکم وقت سرپیچی کرد؟ مردم هنوز پاسخ‌های گوناگونی به این پرسش می‌دهند اما خلاصه و اصل آنچه خود جنرال گریسی نوشته است، اینست که به باور او پاکستان باید دشمنی خود را با مسلمانان افغانستان بیشتر از هندوهای هند قرار می‌داد. به همین دلیل جنرال گریسی کوشید با ارائه دلایل، محمدعلی جناح را قانع کند. روشن نیست که جناح این سخن را پذیرفت یا نه؛ اما بی‌گمان او در برابر ارتش تا حدودی بی‌نیرو و ناچار بود.

جنرال گریسی سه سال پی‌درپی به تربیه ارتش پاکستان پرداخت و در این مدت طولانی، بیشترین تلاش خود را مصرف این کرد که در دل سربازان پاکستانی نسبت به مسلمانان افغانستان نفرت ایجاد کند و در این کار تا حدی نیز موفق شد. سپس بازنشسته گردید. نیروهای بریتانیایی که برای تسخیر جهان پا به عرصه گذاشته بودند و در بسیاری از جاها به پیروزی‌هایی نیز دست یافته بودند اما در افغانستان پی‌درپی شکست خوردند و با ناکامی‌های آمیخته با ذلت روبرو شدند. تاریخ گواهی می‌دهد که چندین بار نیروهای بریتانیایی به کلی نابود شدند و حتی یک نفر هم برای ثبت گزارش عینی رویداد زنده نماند.

از این رو طبیعی است که بریتانیای کبیر با افغانستان دشمنی عمیق داشت. برای انتقام این دشمنی، طرح‌ها و تدابیر خطرناک گوناگونی تدارک دید که همه در حافظه تاریخ ثبت است. اما از میان این طرح‌های خطرناک، یکی را بسیار پسندید. طرح مورد پسندشان این بود که در ارتش پاکستان این باور را زنده و ایجاد کند که دشمن ازلی و ابدی شما هند نیست بلکه مسلمانان افغانستان هستند؛ تا همواره درگیر جنگ با مسلمانان افغانستان بمانند و این دشمنی در نهادشان جای گیرد.

آثار آنچه جنرال گریسی به این ارتش آموخت و اینکه چگونه در دل آن‌ها نسبت به مسلمانان، کینه‌ای عمیق‌تر از دشمنی با کافران و مشرکان ایجاد کرد و تخم‌های بغض و دشمنی را پراکند، نه تنها بر مسلمانان افغانستان، بلکه بر مسلمانان مظلوم پاکستان نیز به شدت آشکار شد. کشمیر تا به امروز از دست هندوان آزاد نشده است اما این ارتش به ایالت‌های قلات و سوات که در دست مسلمانان بودند و محمدعلی جناح با هردوی آنها پیمان‌هایی نیز امضا کرده بود، حملات سختی کرد. پیمان‌ها را زیر پا گذاشت و با بمباران، هر موجودی را که یا در پی حق خود بود یا به این ارتش به چشم برادر مسلمان می‌نگریست، از میان برد.

خانواده خان قلات را با وعده بخشش از کوه‌ها پایین آوردند اما هنگامی که پایین آمدند، با آن‌ها چنان ناروا و بیرحمانه‌ای رفتار کردند که حتی با حیوانات نیز چنین نمی‌کنند. این ارتش که دشمنی با مسلمانان در سرشت و بنیادش جای گرفته بود هر جا در جهان فرصت یافت، از ریختن خون مسلمانان هیچ دریغ نکرد. گردن مسلمانان را با ضربات خنجرهای تیز چنان می‌برید که گویا هیچ رحم و شفقتی وجود ندارد. آن مسلمانان مظلوم فلسطین که این ارتش را از جمله نیرومندترین ارتش‌های جهان می‌شمردند، به دست همین ارتش مثل گوسفندان قطعه‌قطعه شدند. و تا امروز هر فلسطینی در قلب خود، خیانت‌های این ارتش را بیش از ظلم‌های یهودیان به یاد دارد.

صدها و هزاران مجاهد عرب که در جنگ با روسیه شرکت داشتند، بر این باور بودند که اگر تمام جهان با آنها دشمنی کند و هیچ کمکی نرسد دستکم ارتش پاکستان که یک ارتش اسلامی است، از آنان حمایت خواهد کرد. این مجاهدان بر اساس همین امید و باور همه داشته‌های خود را در راه این ارتش فدا کردند. آن‌ها اموال موروثی خود را در وطن‌هایشان یکی پس از دیگری فروختند تا این ارتش را نیرومند سازند و پشتیبانی کنند.

هنگامی که آمریکا بی‌دلیل با اعراب دشمنی کرد و دوسوی در برابر هم قرار گرفتند، امید مجاهدان باز هم به همین ارتش پاکستان پیوند خورده بود. اما آن‌ها سخت شگفت‌زده و درمانده شدند، هنگامی که همین ارتش پیش از درخواست آمریکا، یکی پس از دیگری افراد را نشانه گرفت - برخی را کشت و برخی را زنده دستگیر کرد و به آمریکا تحویل داد تا ثبوت آشکاری بر دشمنی خود با مسلمانان ارائه کند.

دشمنی با مسلمان که پیش‌تر در سرشت آن‌ها بود، اکنون به عادت تبدیل شده بود. عرب، فلسطینی، بنگالی، برمه‌ای و افغان؛ هیچ‌کس از گزند آن‌ها در امان نماند. حتی پس از آن، لوله توپ را به سوی مسلمانان هم‌وطن خود نیز گرفتند. از کراچی تا پیشاور و از کوئته تا اسلام‌آباد، در هر جا برادران مسلمان خود را دستگیر کردند و به نام «مسلمانان حقیقی» به آمریکا تحویل دادند. از یک سو دالره‌های آمریکایی را دریافت می‌کردند و از سوی دیگر، دشمنی پنهان دل خود را آشکار می‌ساختند.

هنگامی که شمار تحویل‌شدگان به آمریکا افزایش یافت و آمریکا از پذیرش آن‌ها خودداری کرد، این ارتش باز هم مردم خود را نشانه گرفت. مردم بلوچستان را در خون غلتاند، قریه‌جات و آبادی‌ها در محاصره ارتش قرار گرفتند و از بمباران هوایی گرفته تا کودکان و پیران، هیچ‌کس از گزند آن‌ها در امان نماند. در سراسر خیبر پختونخوا به خانه‌ها حمله کردند و هر بار داستانی تازه از ظلم و وحشت آفریدند. در سند و به ویژه در کراچی، مردم را با اتهام‌هایی چون «القاعده» و «لشکر جهنگوی» دستگیر کردند، هزاران نفر را زنده ناپدید ساختند و یا چنان در پشت زندان‌ها محبوس کردند که زندگی‌شان بر آنها دوزخ شد.

در پنجاب قتل‌های مرموزی را توسط پولیس آغاز کردند و هزاران جوان مسلمان، پیران و اقشار گوناگون جامعه را کشتند و نابود ساختند. ارتشی که برای خون‌خواهی از مسلمان تربیت شده و بنیادش بر کینه، دشمنی و نفرت از مسلمان نهاده شده است تا امروز همان راه را دنبال می‌کند. اما مشکل این بود که مدت‌ها بود بهانه‌ای به دست نمی‌آورد.

بالاخره هنگامی که یهودیان همراه با حامیان غربی خود تصمیم به سرکوب نمودن مجاهدان فلسطینی گرفتند، آرزوی دیرینه این ارتش برآورده شد. نخست خود را در برابر آنها عرضه کردند تا آمادگی خود را برای ریختن خون مسلمانان نشان دهند. اما از آنجا که این کار نیازمند زمان بود، در پی راهی دیگر برآمدند.

برای دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، از دست دادن پایگاه هوایی بگرام و مسئله تسلیحات برجای مانده در افغانستان مهم بود. به همین دلیل ارتش مذکور، راه دشمنی با مسلمانان افغان را در پیش گرفت و به مراکز نظامی گوناگون حمله ور شد تا مقصود خود را آشکار سازد. اما به نظر می رسد این کار همچنان خاطرشان را آرام نکرده بود تا اینکه زمانی حساس را برگزیدند. ماه رمضان را انتخاب کردند و سپس شبهای قدر مبارک را. حتی از میان این شبهای مبارک، شبی خاص را برگزیدند و بر کابل حملاتی انجام دادند.

در این حملات مردم بی گناهی هدف قرار گرفتند که پس از دشواری های طولانی، اندک امیدی به زندگی یافته بودند و با هیچ کس دشمنی نداشتند. گزارش ها نشان می دهد که در این رویدادها شمار زیادی از مردم آسیب دیده و تلفات و جراحاتی بر جای مانده است. زیرا ارتش از مواد منفجره ای استفاده کرده بود که همه چیز را به آتش می کشد و آتش نیز خون می زاید. همین آتش سبب می شود که چهره دشمنی با مسلمان آشکارتر گردد و دل های این نیروی دشمن، بدین وسیله تسکین یابد. از این رو، اقدام وحشت انگیز فوق را انجام دادند.

به کسانی که از رویداد مذکور سخت شگفت زده می شوند، این نکته یادآوری می گردد که در ۱۷ مارچ، برخی از تحلیلگران سیاسی پاکستان از منظر تاریخی به این واقعیت اشاره کردند که چند دهه پیش نیز چنین تصمیمی گرفته شده بود که کابل سوزانده و با خاک یکسان شود. آنچه پس از آن رخ داد، نیازی به بیان ندارد.

اما چرا این مردم فراموش می کنند که نیرویی که در سرشت خود با مسلمانان دشمنی دارد، بنیادش بر بوی خون مسلمان استوار است و روح ستم در رگهایش جریان دارد، چگونه می تواند رحم کند؟ نیرویی که نه بر مظلومان فلسطین رحم کرد، نه بر مسلمانان عرب؛ نه خون مردم بلوچستان را محترم شمرد و نه در برابر قتل های ناروای پشتون ها، پنجابی ها و سندی ها اقدامی انجام داد.

نیرویی که در طول بیست سال، پایگاه هایی را در اختیار نیروهای خارجی علیه مسلمانان افغانستان قرار داد و هزاران حمله از این سرزمین صورت گرفت - آیا محال است که در یک لحظه پنجمد نفر را هدف قرار دهد؟ آیا من فدای سادگی تو نشوم؟

قیام‌های امروزی حساب و کتاب هفتاد سال ستم است!



سلامت علی

روز گذشته در شماری از شهرهای بلوچستان و مرکز آن کوئته از سوی جدایی‌طلبان بلوچ وضعیت ناگهانی و غیرمنتظره‌ای به وجود آمد، با طلوع آفتاب جدایی‌طلبان بلوچ راه‌های عمومی، مراکز دولتی و نقاط مهم مختلف این مناطق را به دست گرفتند، به تأسیسات دولتی تلفات سنگینی وارد شد و باشندگان محل می‌گویند که عملاً تمام منطقه در اختیار جدایی‌طلبان بلوچ قرار دارد.

یکی از رهبران جدایی‌طلبان بلوچ به نام بشیر زیب سوار بر موتورسایکل و همراه با شماری از افراد مسلح در یک پیام ویدیویی از تمام ملت بلوچ خواست تا بیرون شوند و آزادی خود را از این رژیم نظامی به دست آورند، در این وضعیت بحرانی افراد دیگری نیز با سوءاستفاده از شرایط دارایی‌های عمومی را هدف قرار دادند و تا این لحظه گزارش‌ها حاکی از آن است که سه یا چهار بانک به گونه کامل غارت شده‌اند، تحلیل‌گران اوضاع می‌گویند این نخستین بار پس از مدتهاست که جدایی‌طلبان بلوچ به صورت آشکار وارد شهری بزرگ مانند کوئته می‌شوند و به گونه علنی هر اقدامی را که می‌خواهند انجام می‌دهند؛ و فراتر از مقامات حکومتی حتی مردم نیز به جای محکوم کردن با آنان عکس می‌گیرند و با شوق آن را منتشر می‌کنند.

پیش از این؛ جدایی‌طلبان بلوچ به صورت پراکنده حملاتی انجام می‌دادند و فعالیت‌های‌شان بیشتر در مناطق دور از مراکز شهری دیده می‌شد؛ اما این بار آنان در سطحی بسیار گسترده حملات تهاجمی انجام داده و حرکت خود را وارد مرحله تازه‌ای کرده‌اند، در واکنش به این حملات گسترده مقامات پاکستانی طبق معمول ادعا می‌کنند که «تروریست‌ها» حمله کرده و مردم بی‌گناه را با خطر مرگ روبه‌رو ساخته‌اند؛ اما تحلیل‌گران و کسانی که با دقت به قضیه بلوچستان می‌نگرند، باور دارند که همه این رویدادها واکنشی در برابر ستم‌های رژیم زورگوی پاکستان است.

در سال جاری میلادی سردار اخترجان مینگل، از چهره‌های برجسته سیاسی بلوچ در بیانیه‌ای گفته بود که جوانان بلوچ دیگر حاضر به شنیدن سخنان رهبران نیستند و اکنون ما باید در حرکت آنان با ایشان همراه شویم، قمر چیمه رئیس اجرایی مؤسسه صنوبر در اسلام‌آباد و تحلیل‌گر سیاسی در گفتوگو با «صدای آمریکا»

اظهار کرده بود که همدلی رهبران با جدایی طلبان بلوچ و پیوستن جوانان و زنان به این حرکت، پدیده‌ای شگفت‌انگیز است و به گفته او ریشه آن در ستم‌های مقامات پاکستانی و پایمال شدن حقوق بلوچ‌ها نهفته است.

تاریخ‌نگاران جدایی طلبی بلوچ می‌گویند وضعیت بحرانی میان بلوچ‌ها و دولت پاکستان هم‌زاد خود پاکستان است، هم‌زمان با تأسیس پاکستان خان قلات حاکم وقت این ایالت با پیوستن به پاکستان مخالفت کرد و اعلام نمود که اگر طرف پاکستانی از زور استفاده کند آنان دست به قیام مسلحانه خواهند زد، قلمرو تحت حاکمیت خان قلات از کوئته تا گوادرا دربر می‌گرفت و در آن‌جا بر بنیاد شریعت اسلامی حکومت‌داری می‌شد.

در سطح منطقه این از جمله جاهایی بود که امور قضایی آن را یکی از شاگردان دارالعلوم دیوبند و عالم بزرگ زمان شیخ شمس الحق افغانی پیش می‌برد؛ اما مقامات پاکستانی همه این واقعیت‌ها را نادیده گرفتند، راه زور را در پیش گرفتند، بمباران و انواع ستم‌ها را اعمال کردند و بدین گونه توانستند مناطق بلوچ‌نشین را تحت کنترل خود درآورند و قیام مسلحانه اعلام شده از سوی خان قلات را به طور نسبی پایان دهند.

اما با وقوع کودتای نظامی در زمان ایوب‌خان شماری از بستگان خان قلات علیه این کودتا دست به قیام مسلحانه زدند، رهبری این قیام را نوروزخان برعهده داشت، پس از چند سال مبارزه پی‌گیر ایوب‌خان پیشنهاد داد که اگر نوروزخان تسلیم شود و سلاح بر زمین بگذارد، عفو خواهد شد، برای تضمین این وعده شماری از بزرگان به عنوان ضمانت معرفی شدند، در نتیجه نوروزخان از کوه‌ها پایین آمد و تسلیم شد؛ اما مقامات پاکستانی طبق عادت همیشگی خود خیانت کردند و خیلی زود او و پسرش را به دار آویختند و برخلاف همه وعده‌ها به گونه‌ای وحشیانه به قتل رساندند.

هرچند موج جدایی طلبی بلوچ با قتل نا‌عادلانه و خلاف وعده نوروزخان ظاهراً پایان یافت، اما به زودی در دوره حاکمیت ذوالفقار علی بوتو سراسر بلوچستان بار دیگر علیه دولت و ارتش به پا خاست؛ زمانی که بوتو حکومت محلی به رهبری سیاستمداران بلوچ را منحل کرد و تمام رهبران سیاسی بلوچ از جمله سردار عطاءالله مینگل را زندانی ساخت. افزون بر این بوتو مناطق مری و جاوالان را به شدت بمباران کرد و برای اهداف سیاسی خود از زور و وحشت بهره گرفت تا بلوچ‌ها را مطیع سازد، پژوهشگران می‌گویند بمباران‌های بوتو بسیار بی‌رحمانه بود و شمار زیادی از مردان، کودکان بی‌گناه و زنان کشته شدند.

این اقدامات بوتو موج تازه‌ای از نفرت نسبت به دولت و حاکمان پاکستان را در میان

بلوچ‌ها برانگیخت. ناظران می‌گویند اکنون نزدیک به پنجاه سال از بمباران‌ها و عملیات نظامی بوتو می‌گذرد، اما هنوز نشانه‌های قتل‌های ناعادلانه غیرنظامیان و ویرانی شدید خانه‌ها در منطقه دیده می‌شود، همین ستم‌ها بار دیگر زمینه را برای جدایی‌طلبان بلوچ فراهم کرد و مرحله تازه‌ای از مقاومت به رهبری بابو شیرمحمد مری و میر هزارخان آغاز شد، بابو شیرمحمد که به «شیر» معروف بود حملات انتقامی گسترده‌ای را آغاز کرد، راه‌های مختلف را بر روی حاکمان دولتی بست و خسارات زیادی وارد ساخت.

اما با یورش شوروی به افغانستان و سقوط حکومت بوتو در پاکستان، ژنرال ضیاء الحق با کودتا به قدرت رسید، با توجه به این نگرانی که مبادا شوروی‌ها برای منافع خود به بلوچ‌ها سلاح برسانند، ضیاء الحق به سوی بلوچ‌ها رفت و سیاست «گذشته‌ها را فراموش کنیم» را در پیش گرفت، با وعده‌های فراوان بلوچ‌ها آرام شدند، از قیام مسلحانه دست کشیدند و به تعامل سیاسی روی آوردند، با این‌همه این روند بار دیگر زمانی مختل شد که دیکتاتور نظامی پاکستان، پرویز مشرف، رهبر برجسته بلوچ و شخصیت بانفوذ منطقه اکبر بگتی را به شکلی بسیار بی‌رحمانه به قتل رساند.

افزون بر آن مشرف در سخنرانی‌ای این قتل را دستاوردی بزرگ خواند و با الفاظی توهین‌آمیز کل ملت بلوچ را تحقیر کرد، در پی این رویداد بلوچ‌ها بار دیگر اعلام جنبش کردند و عملیات خود را در مناطق مختلف آغاز نمودند؛ تا جایی که امروز به‌گونه رسمی حتی مرکز را نیز تصرف کرده‌اند.

علت‌های اصلی این کشمکش میان بلوچ‌ها و حاکمان پاکستان چیست؟ در این باره یک نهاد نیمه‌دولتی امریکایی به‌نام «لاینز انستیتیوت» مقاله‌ای مفصل نوشته و ضمن بررسی تاریخ جدایی‌طلبی بلوچ به عوامل این بحران پرداخته است، به باور آنان مسئله اصلی بلوچ‌ها حقوق‌شان است، مقاله می‌نویسد: طلا، گاز، برق و دیگر معادن حیاتی که پاکستان به آن‌ها متکی است، از بلوچستان استخراج می‌شود؛ اما حاکمان پاکستان از همین منابع هیچ‌گونه رفاهی برای بلوچ‌ها فراهم نکرده‌اند، منابع آنان بهشت دیگران را می‌سازد، اما خودشان از فقر و تنگدستی رهایی ندارند، زمین‌های‌شان بایر، خانه‌های‌شان ویران و اتاق‌های‌شان تاریک است، حتی شهرهای تولیدکننده گاز در زمستان می‌لرزند و برای گرم کردن به جمع‌آوری بوته‌ها رو می‌آورند؛ زیرا بلوچ‌ها ناچارند برای به‌دست آوردن حق خود از همراه ممکن تلاش کنند. با این حال ناظران بین‌المللی معتقدند مسئله تنها حقوق هم نیست، از آغاز تأسیس پاکستان تاکنون حاکمان این کشور کوشیده‌اند بلوچ‌ها را به هر شکل سرکوب

کنند: فرزندان‌شان را از آموزش محروم سازند، آنان را در بدبینی‌ها و دشمنی‌های قومی گرفتار نگه دارند، از نظر بهداشتی تضعیف کنند و اجازه ندهند کسی در میان‌شان به جایگاه رهبری برسد و برای حق خود صدا بلند کند یا ستم‌ها را محکوم نماید، از همین‌رو اکبر بگتی با ظلم و جبر کشته شد و تا امروز تمام ملت پاکستان از این اقدام شگفت‌زده‌اند؛ سیاست‌مداران، علما و اقشار مختلف جامعه قتل او را محکوم می‌کنند. در بیست سال گذشته حاکمان پاکستان هزاران بلوچ را با خشونت بی‌سابقه از خانه‌های‌شان بیرون کشیده‌اند و تا امروز از سرنوشت زنده یا مرده آنان خبری نیست، برای روشن‌شدن سرنوشت این ناپدیدشدگان، شماری از بلوچ‌ها از جمله ماما قدیر ماه‌ها و حتی سال‌ها دست به اعتصاب زدند؛ اما نه‌تنها صدای‌شان شنیده نشد، بلکه خود و همراهان‌شان شکنجه شدند، دامنه ستم به دیگر مناطق نیز گسترش یافت؛ کشتار و آزار بلوچ‌های بی‌گناه افزایش یافت، افراد بسیاری به‌گونه‌ای وحشیانه از خانه‌ها ربوده و ناپدید شدند؛ نه حکمی از دادگاه در کار بوده و نه معرفی به نهاد قضایی فقط ناپدید شده‌اند، خانواده‌ها تنها می‌خواهند از سرنوشت زنده یا مرده عزیزان‌شان آگاه شوند.

در این زمینه حتی حکم دیوان عالی پاکستان نیز گرفته شد؛ اما حاکمانی که خود را فرعون مطلق می‌پندارند، برخلاف انسانیت، اسلام و همه اصول بین‌المللی، چشم بر آن بستند، در چهار سال گذشته دختری جوان از منطقه به‌نام مامرنگ بلوچ برای ناپدیدشدگان صدا بلند کرد و به‌طور قانونی خواست در اسلام‌آباد راهپیمایی کند؛ اما اجازه داده نشد و بسیاری از همراهانش بازداشت و ناپدید شدند، وقتی اکثریت بزرگی از بلوچ‌ها با مامرنگ بلوچ همراه شدند، حاکمان به‌جای شنیدن حق، خود مامرنگ حق‌طلب را نیز به زندان‌های تاریک سپردند و تا امروز از او خبری در دست نیست.

با آن‌که حاکمان پاکستان همواره اقدامات جدایی‌طلبان بلوچ را گاه به افغانستان، گاه به ایران و گاه به هند نسبت می‌دهند و یکدیگر را به برهم‌زدن امنیت پاکستان متهم می‌کنند چنان‌که سال گذشته حتی میان پاکستان و ایران حملات متقابل رخ داد اما حقیقت این است که حاکمان پاکستان طی هفتاد سال گذشته بلوچ‌ها را آزار داده‌اند، با زور و ستم سرکوب کرده‌اند، حقوق‌شان را پایمال نموده‌اند و در حق آنان از اسلام، انسانیت و اصول بین‌المللی تخطی کرده‌اند. آنان همواره کوشیده‌اند با زور صدای بلوچ‌ها را خاموش کنند؛ اما تاریخ نشان می‌دهد صدای حق با فشار خاموش نمی‌شود، بلکه هرچه بیشتر سرکوب شود رساتر می‌گردد.

نقش پاکستان در دامن‌زدن به درگیری‌های قومی از طریق اربکی‌ها



سلمان ترین

یکی از خطرناک‌ترین و در عین حال پنهان‌ترین جنبه‌های سیاست‌های رژیم نظامی پاکستان در منطقه، تلاش برای ایجاد شکاف‌های قومی میان پشتون‌ها و بلوچ‌ها است، این سیاست که به‌وسیله گروه‌های شر و فساد، به‌ویژه اربکی‌های پیشین، عملی می‌شود در ظاهر با عنوان مهار مخالفان حکومت مرکزی توجیه می‌گردد اما در حقیقت، طرحی برای تضعیف مقاومت در برابر ظلم ساختاری و سیاست‌های تبعیض‌آمیز این رژیم است.

رژیم نظامی پاکستان به‌خوبی می‌داند که اگر پشتون‌ها و بلوچ‌ها در برابر سیاست‌های ظالمانه حکومت مرکزی متحد شوند، ثبات آن کشور با تهدیدی جدی روبه‌رو خواهد شد. از همین‌رو، این رژیم از چندین دهه بدین‌سو استراتژی «تفرقه بینداز و حکومت کن» را در پیش گرفته و با استفاده از گروه‌های دست‌نشانده خود می‌کوشد میان این دو قوم بزرگ اختلافات مصنوعی ایجاد کند تا مشکلات اساسی مناطق محروم را زیر نام درگیری‌های قومی پنهان سازد و از مسئولیت ظلم ساختاری و سیاست‌های تبعیض‌آمیز خود شانه خالی کند.

پشتون‌ها و بلوچ‌ها که دو قوم بزرگ و کهن منطقه به‌شمار می‌روند، در طول تاریخ نه‌تنها دشمن یکدیگر نبوده‌اند بلکه در بسیاری از مقاطع تاریخی به‌عنوان متحدان طبیعی در کنار هم زیسته‌اند. پیوندهای خویشاوندی، ازدواج‌های میان قبایل، روابط اقتصادی و ارزش‌های مشترک زبانی و فرهنگی، روابط این دو قوم را چنان استوار ساخته است که هرگونه تلاش برای ایجاد دشمنی میان آنان، آشکارا با واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی منطقه در تضاد قرار دارد.

نارضایتی کنونی پشتون‌ها و بلوچ‌ها نتیجه سیاست‌های تبعیض‌آمیز حکومت مرکزی پاکستان است، نه محصول اختلافات قومی. محرومیت از حقوق اقتصادی، نبود پروژه‌های زیربنایی در مناطق عقب‌مانده، سرکوب آزادی‌های سیاسی، کنار گذاشتن رهبران و نخبگان محلی از تصمیم‌گیری‌های مهم و بهره‌برداری یک‌جانبه از گاز و نفت بلوچستان و نیز آب‌ها و دیگر منابع طبیعی مناطق پشتون‌نشین، از جمله عواملی‌اند که خشم و نارضایتی مردم این دو قوم را در برابر رژیم نظامی پاکستان

برانگیخته است.

این نارضایتی، واکنشی طبیعی و مشروع در برابر ظلم است و هرگز به عنوان یک جنگ قومی تعبیر نشده و نخواهد شد؛ مگر آنکه دشمنان با دامن زدن به اختلافات، این واقعیت تاریخی را تحریف کنند. رژیم نظامی پاکستان با استفاده از گروه‌های شر و فساد، به ویژه اربکی‌های پیشین که سابقه‌ای طولانی در ارتکاب جنایت علیه مردم خود دارند، می‌کوشد به اختلافات قومی دامن بزند.

شیوه اجرای این سیاست چنین است که افراد وابسته به این گروه‌ها در مناطق بلوچ‌نشین از طریق ایجاد ناامنی، سرقت، آدم‌ربایی و فعالیت‌های تخریبی، زمینه مداخله ارتش پاکستان را فراهم می‌کنند. سپس ارتش همین مداخله را با عنوان مبارزه با تروریسم و پاکسازی منطقه برای مردم و جهان توجیه می‌کند در حالی که بسیاری از کسانی که به نام «تروریست» معرفی می‌شوند، یا اعضای همین گروه‌های دست‌نشانده‌اند و یا افراد بی‌گناهی هستند که به ناحق متهم شده‌اند.

در مناطق پشتون‌نشین نیز همین گروه‌ها به پوسته‌های نظامی و تأسیسات دولتی حمله می‌کنند و بدین ترتیب به ارتش بهانه می‌دهند تا عملیات گسترده نظامی را علیه پشتون‌ها آغاز کند. در سطح رسانه‌ای و سیاسی نیز پاکستان با تبلیغات گسترده، این ناامنی‌ها را به عنوان درگیری‌های قومی معرفی کرده و می‌کوشد چنین وانمود کند که گویا پشتون‌ها و بلوچ‌ها دشمن یکدیگرند و حکومت مرکزی تنها ضامن صلح میان آنان است.

هدف اصلی این سیاست، منحرف ساختن افکار عمومی از ظلم ساختاری حکومت مرکزی است. اگر مشکلات بلوچستان و مناطق پشتون‌نشین به نام درگیری‌های قومی معرفی شوند، دیگر کسی از حکومت مرکزی نخواهد پرسید که چرا همین مناطق محروم‌ترین مناطق پاکستان هستند؟ چرا منابع طبیعی آنان به سود پنجاب و سند استخراج و مصرف می‌شود؟ و چرا ارتش به جای توسعه و آبادانی، تنها سرکوب نظامی را در اولویت قرار داده است؟

اما این بازی خطرناک نه تنها مشکلات پاکستان را حل نخواهد کرد بلکه دامنه ناامنی را به سراسر منطقه گسترش داده و خود پاکستان را نیز با چالش‌های جدی روبه‌رو خواهد ساخت. تبلیغ و ترویج تصور درگیری‌های قومی، حافظه تاریخی مردم منطقه را نادیده می‌گیرد زیرا پشتون‌ها و بلوچ‌ها هر دو به خوبی می‌دانند که دشمن اصلی آنان کیست و هرگونه خشونت را که از سوی این گروه‌های دست‌نشانده صورت می‌گیرد، نتیجه سیاست‌های پاکستان می‌دانند، نه محصول اختلافات قومی.

همچنین، این سیاست زنجیره خشونت را بیش از پیش تقویت می‌کند و این ذهنیت را در گروه‌ها به وجود می‌آورد که زور و خشونت، تنها راه حل مشکلات است. گروه‌هایی که امروز علیه پشتون‌ها و بلوچ‌ها به کار گرفته می‌شوند، ممکن است فردا دامنه درگیری‌های داخلی را در خود پاکستان نیز گسترش دهند. ادعای وجود اختلافات قومی میان پشتون‌ها و بلوچ‌ها، از دیدگاه نویسنده، یک ادعای سیاسی و ساختگی از سوی رژیم نظامی پاکستان برای توجیه ظلم ساختاری آن است. پشتون‌ها و بلوچ‌ها هر دو قربانی یک سیاست تبعیض‌آمیز واحد هستند و مشکل اصلی آنان نه با یکدیگر، بلکه با حکومت مرکزی پاکستان و سیاست‌های سرکوبگرانه آن است. امارت اسلامی با درک این واقعیت، همواره بر وحدت اقوام و همبستگی مردم منطقه تأکید کرده و هرگز اجازه نخواهد داد که توطئه‌های دشمنان، روابط تاریخی و استوار میان اقوام را آسیب برساند. آگاهی مردم، وحدت و همبستگی اقوام، مؤثرترین و اساسی‌ترین راه برای خنثی ساختن چنین توطئه‌ها است.



کشته شدن قاضی عبدالحکیم کاکر که موضوعی سرسخت
در برابر اداره مبارزه با تروریسم (CTD) پاکستان داشت به دست
داعش؛ حقایق پنهان در پس این رویداد چیست؟



داکتر فرحان

تاریخ بلوچستان همواره با کوهستان‌ها و ساحات صعب‌العبور، رازهای عمیق سیاسی و روایت‌های خونین گره خورده است؛ اما در روزهای اخیر رویدادی که در منطقه بای‌پاس ولی‌خان ولسوالی مستونگ رخ داد سیاست نظامی این منطقه، تضادهای ژئوپلیتیکی و جنگ روایت‌های جاری را به مرحله‌ای رسانده است که مرز میان دوست و دشمن در آن به گونه‌ای کمرنگ و مبهم شده است.

کشته شدن قاضی عبدالحکیم کاکر؛ قاضی محکمه سیشن و ولسوالی تنها ترور یک شخصیت قضایی نیست؛ بلکه نشانه آشکار بحرانی عمیق است که ساختار امنیتی و سیاسی بلوچستان روز به روز بیشتر در آن فرو می‌رود.

اگر پیشینه، انگیزه‌ها و واقعیت‌های پس از این حادثه با دقت بررسی شوند تصویری شگفت‌انگیز و آکنده از تناقض‌ها نمایان می‌شود؛ تصویری که بسیاری از عوامل بحران‌ها و مشکلات کنونی پاکستان را آشکار می‌سازد.

آغاز این داستان به محکمه سیشن کیچ (تربت) بازمی‌گردد؛ جایی که قاضی عبدالحکیم کاکر پرچم قانون اساسی و حاکمیت قانون را برافراشت؛ موضوعی که در فضای حساس و آکنده از هراس بلوچستان کمتر انتظار می‌رفت، در نوامبر سال ۲۰۲۳ اداره مبارزه با تروریسم (CTD) ادعا کرد که در جریان یک درگیری در تربت چهار «تروریست» را کشته است که جوانی به نام «بالاچ بلوچ» نیز در میان آنان بود. خانواده او جسدش را در جاده گذاشتند و دست به تحصن زدند، آنان اظهار داشتند که بالاچ چند روز پیش از درگیری ادعا شده از خانه‌اش بازداشت شده بود؛ بنابراین این رویداد نه یک درگیری پولیس بلکه یک قتل فراقضایی بود.

زمانی که این پرونده به محکمه قاضی عبدالحکیم کاکر ارجاع شد او برخلاف برخی قضات سنتی چشم خود را بر ادعاهای مکتوب نهادهای امنیتی نبست و بدون تحقیق آن‌ها را تأیید و امضا نکرد.

وی از اداره مبارزه با تروریسم (CTD) خواست تا برای اثبات «درگیری پولیس» مدارک

مستند و قاطع ارائه کند، هنگامی که این اداره نتوانست ثابت کند که «این قتل مطابق قانون انجام شده است» قاضی گامی جسورانه و کم سابقه برداشت و به پولیس دستور داد علیه افسران مربوط به CTD پرونده قتل (FIR) ثبت کند.

این تصمیم از یکسو نهادهای امنیتی را تحت فشار شدید قرار داد و از سوی دیگر قاضی عبدالحکیم کاکر را برای کسانی که خود را مظلوم می دانستند به صدای قابل اعتماد عدالت خواهی تبدیل کرد.

موضع حقوقی قاضی تنها به این پرونده محدود نشد، هرگاه نهادهای امنیتی برای بازداشت، توقیف یا تفتیش افراد مظنون از محکمه او درخواست حکم یا اجازه می کردند وی آن درخواستها را بر مبنای قانون ارزیابی می کرد.

او صریحاً می گفت: «محاکم برای آن ایجاد نشده اند که صرفاً مهر تأیید اقدامات غیرقانونی یک اداره یا ناپدیدسازی افراد بدون وجود دلایل و شواهد باشند».

به دلیل نبود شواهد کافی وی چندین بار درخواستهای اداره مبارزه با تروریسم (CTD) برای صدور حکم بازداشت را رد کرد و دستور آزادی شماری از بازداشت شدگان را صادر نمود.

از همین رو قاضی عبدالحکیم کاکر عملاً به یک چالش دائمی برای نهادهای امنیتی فعال در بلوچستان به ویژه اداره مبارزه با تروریسم (CTD) تبدیل شده بود؛ زیرا او در برابر اقداماتی که خارج از چارچوب قانون تلقی می شد یک مانع مهم حقوقی به شمار می رفت.

اکنون به سوی دیگر این ماجرا نیز بنگریم؛ بخشی که با نبردی جداگانه و خونین در کوههای مستونگ پیوند دارد.

از مدت ها پیش در بلوچستان از یک سو گروه های مسلح ملی گرای بلوچ، مانند «ارتش آزادی بخش بلوچ» (BLA)، فعال بوده اند و از سوی دیگر شاخه خراسان داعش (ISKP) نیز بر اساس گزارش ها و ادعاهای مختلف تلاش کرده است نفوذ خود را در این منطقه گسترش دهد.

در ماه مارچ سال ۲۰۲۵ ارتش آزادی خواه بلوچ ادعا کرد که به یک اردوگاه آموزشی مخفی داعش در مستونگ حمله کرده و بیش از سی عضو این گروه را کشته است، داعش نیز در ماه جون ۲۰۲۵ با انتشار ویدیویی به این حمله اشاره کرد و علیه ارتش آزادی خواه بلوچ اعلام جنگ نمود.

بر اساس ادعای ارتش آزادی بخش بلوچ، اعضای داعش در مستونگ به اشاره نهادهای استخباراتی پاکستان درباره نیروهای بلوچ اطلاعات جمع آوری می کردند تا ارتش

پاکستان بتواند علیه آنان عملیات هدفمند انجام دهد.

نکته قابل توجه این است که زمانی که ارتش آزادی خواه بلوچ چنین ضربه سنگینی به داعش وارد کرد رسانه‌های پاکستان تقریباً هیچ پوششی به این رویداد ندادند؛ زیرا دولت نمی‌خواست این امتیاز را به ارتش آزادی خواه بلوچ بدهد که گویا توان شکست دادن یک گروه تروریستی بین‌المللی را دارد.

اما مدتی بعد هنگامی که داعش حملات تلافی‌جویانه علیه ارتش آزادی خواه بلوچ را آغاز کرد، شمار زیادی از حساب‌های حامی دولت پاکستان در شبکه‌های اجتماعی، یوتیوبرها و برخی تحلیلگران از این حملات استقبال کردند و آن‌ها را نشانه ضعف ارتش آزادی خواه بلوچ و یک پیروزی بزرگ برای دولت جلوه دادند.

در همین‌جا نخستین تناقض بزرگ و شگفت‌انگیز آشکار می‌شود؛ تناقضی که ناسازگاری موجود در روایت ارتش پاکستان و حامیان آن را نمایان می‌سازد، جریان‌های حامی حکومت در فضای مخالفت با ارتش آزادی خواه بلوچ این واقعیت را نادیده گرفتند که موضع رسمی پاکستان همواره این بوده است که داعش در این کشور حضور سازمان‌یافته یا پناهگاه امنی ندارد.

اما زمانی که حساب‌های حامی ارتش پاکستان حملات داعش را ستودند به‌صورت غیرمستقیم این تصور را نیز ایجاد کردند که داعش در پاکستان آن‌قدر سازمان‌یافته و قدرتمند است که می‌تواند به شبکه یک گروه بزرگ مسلح مانند ارتش آزادی خواه بلوچ آسیب برساند.

بر پایه منطق «دشمن دشمن دوست است» تجلیل از پیروزی‌های نظامی یک گروه تندرو بین‌المللی با روایت رسمی نهادهای امنیتی که سال‌ها آن را تبلیغ کرده‌اند در تضاد آشکار قرار دارد.

همچنین این رویداد موضع سنتی اداره روابط عمومی ارتش پاکستان (ISPR) را نیز زیر سؤال می‌برد؛ همان ادعایی که همواره مطرح می‌کرد تمام گروه‌های مسلح مخالف پاکستان چه بلوچ و چه گروه‌های مذهبی تندرو میان خود نوعی هماهنگی و تفاهم پنهان دارند.

درگیری خونین میان ارتش آزادی خواه بلوچ و داعش نشان می‌دهد که نه توافق رسمی و نه تفاهم غیررسمی میان این دو وجود دارد؛ بلکه هر دو از نظر فکری و نظامی دشمن سرسخت یکدیگرند.

یکسان معرفی کردن همه گروه‌های مسلح از سوی دولت بیشتر یک سیاست تبلیغاتی برای جلب همدردی جامعه جهانی بود تا جنبش بلوچ را با داعش پیوند دهد، آن

را در نگاه جهانیان بدنام سازد و انتقادهای از نقض حقوق بشر را کاهش دهد. اما این تناقضها زمانی به حساس‌ترین و شگفت‌انگیزترین مرحله خود می‌رسند که قاضی عبدالحکیم کاکر در مستونگ کشته می‌شود و داعش مسئولیت این حمله را بر عهده می‌گیرد.

بر اساس مواضع اعلام‌شده داعش این گروه خود را مخالف حکومتها، اشخاص و محاکمی می‌داند که بر اساس دموکراسی، قوانین بشری و قانون اساسی فعالیت می‌کنند.

قاضی عبدالحکیم کاکر نیز بر مبنای همین قانون اساسی جمهوری وظیفه خود را انجام می‌داد؛ از این رو از منظر منطق داعش می‌توانست در فهرست اهداف احتمالی آن قرار گیرد،

اما تناقض مهم اینجاست که همین قاضی هم‌زمان با اقداماتی که خارج از چارچوب قانون از سوی نهادهای امنیتی انجام می‌شد مخالفت می‌کرد و از صدور احکام مورد پسند آنان خودداری می‌نمود.

این موضع قاضی به‌صورت غیرمستقیم به سود کسانی تمام می‌شد که خود را قربانی فشار و ظلم دولت می‌دانستند، افزون بر آن پیش از این نیز هیچ اختلاف شخصی یا سابقه خصومت آشکاری میان قاضی و داعش گزارش نشده بود.

پس چرا داعش چنین قاضی‌ای را هدف قرار داد؛ قاضی‌ای که مواضع قضایی او برای نهادهای امنیتی دردسرساز بود؟

همین پرسش مبنای ادعای برخی حلقه‌های سیاسی بلوچ تحلیلگران مستقل و رسانه‌ها شده است که می‌گویند داعش در بلوچستان به‌عنوان یک نیروی نیابتی (Proxy) برای نهادهای امنیتی فعالیت می‌کند.

از کشته شدن قاضی عبدالحکیم کاکر بیشترین آسیب متوجه حاکمیت قانون و عدالت شد؛ اما به باور این حلقه‌های امنیتی سود نصیب همان نهادهای امنیتی گردید که داعش بر اساس باورهای اعلام‌شده خود آنان را خارج از دایره اسلام می‌داند و قاضی نیز پیش‌تر دستور ثبت پرونده‌های قضایی علیه برخی مسئولان آنها را صادر کرده بود. اگر پس از کشته شدن قاضی عبدالحکیم کاکر تمام تردیدها و خشم مردم متوجه نهادهای امنیتی می‌شد، داعش با پذیرفتن فوری مسئولیت این حمله به‌صورت غیرمستقیم زمینه کاهش این سوءظن‌ها نسبت به CTD و ارتش پاکستان را فراهم ساخت.

این نیز تناقضی قابل تأمل است؛ گروهی که خود را بزرگترین دشمن دموکراسی

معرفی می‌کند، اقدامی انجام می‌دهد که در عمل به سود نهادهای امنیتی همان نظام دموکراتیک تمام می‌شود و موقعیت آن‌ها را آسان‌تر می‌سازد.

تلخ‌ترین نتیجه این وضعیت آن است که منازعه جاری در بلوچستان - که در آن داعش و ارتش و نهادهای امنیتی پاکستان از نگاه برخی ناظران در یک جبهه ظاهر می‌شوند - اکنون به مرحله‌ای رسیده است که روایت‌های رسمی دولت با پرسش‌های جدی روبه‌رو شده‌اند.

اگر نهادهای امنیتی پاکستان واقعاً داعش را برای تحقق اهداف استراتژیک خود و سرکوب مخالفان کوتاه‌مدتشان، یعنی ملی‌گرایان بلوچ به عنوان یک نیروی نیابتی به کار گرفته باشند، این گروه هرگز در پاکستان ریشه‌کن نخواهد شد.

«تروریزم همانند ماری است که انسان نمی‌تواند آن را فقط برای گزیدن همسایه نگه دارد؛ زیرا روزی همان مار، پرورش‌دهنده خود را نیز خواهد گزید».

کشته شدن قاضی عبدالحکیم کاکر نمونه‌ای از همین سیاست است؛ زیرا همین نیروی نیابتی در نهایت به یکی از ارکان دولت یعنی قوه قضائیه حمله کرد،

تا زمانی که ارتش و نهادهای امنیتی پاکستان وظایف قانونی خود را به گونه کامل انجام ندهند مردم را بزرگترین سرمایه‌کشور ندانند و از طریق جنگ‌های تبلیغاتی اهداف فاسد خود را دنبال کنند؛ افرادی مانند قاضی عبدالحکیم کاکر که حامی قانون و مردم بودند قربانی خواهند شد و نهادهایی چون اداره مبارزه با تروریزم (CTD) نیز همچنان خواهند کوشید در پس پرده پذیرش مسئولیت حملات از سوی داعش؛ خود را از اتهام‌ها دور نگه دارند.



چرا سی‌آی‌ای در افغانستان ناکام شد؟ گزارش ویژه الجزیره



لطف‌الله خیرخواه

«برخی مردم چنین می‌پندارند که هرچه امریکا بخواهد، می‌تواند انجام دهد زیرا این کشور به ماه رفته است. اگر از انجام کاری عاجز باشد، یا منابع کافی در اختیار نداشته باشد، یا به دلیل مشکلی اداری نتواند کاری را انجام دهد، آنگاه می‌گویند که اساساً قصد انجام چنین کاری نداشت از همین‌رو انجام نداد».

جنرال پیتر چیارلی این جمله را در مقاله‌ای نوشته بود که در جریان جنگ‌های امریکا در افغانستان و عراق، از سوی نسخه عربی مجله «العرض العسکری» ارتش امریکا منتشر شده بود. این جمله بازتاب‌دهنده تصور رایجی است که در سراسر جهان درباره توانایی گسترده و کم‌نظیر امریکا وجود دارد؛ تصویری که هرگاه سخن از میزان نفوذ استخبارات امریکا و نقش آن در رویدادهای بزرگ جهانی به میان می‌آید، بیش از پیش تقویت می‌شود.

از سوی دیگر، چنان‌که در کتاب رابرت گریوز با عنوان «چرا استخبارات ناکام می‌شود؟ درس‌هایی از انقلاب ایران و جنگ عراق» می‌خوانیم، مقام‌های بلندپایه استخباراتی و متخصصان پژوهش‌های اطلاعاتی خودشان با احتیاط و فروتنی بسیار بیشتری درباره میزان تأثیرگذاری و توانایی نهادهای استخباراتی سخن می‌گویند. در این پژوهش‌ها، یکی از موضوعات مهم و محوری «ناکامی استخباراتی» است.

چند هفته پیش، تیم تحقیقی وینر، کتاب جدید خود را با عنوان «مأموریت: استخبارات امریکا در قرن بیستویکم» منتشر کرد. او از سال ۱۹۸۸ میلادی به‌صورت تخصصی در حوزه استخبارات فعالیت کرده است. وی در سال ۲۰۰۷ میلادی برای کتاب «میراث خاکسترها» جایزه ملی کتاب امریکا را به دست آورد. او در این اثر، شصت سال نخست فعالیت سازمان استخبارات مرکزی امریکا (CIA) را بررسی کرده و در پژوهش خود بر شمار زیادی از اسناد از حالت محرمانه خارج شده و نیز مصاحبه‌های مستقیم با حدود ۲۰۰ تن از مدیران، افسران و مقام‌های ارشد پیشین این سازمان تکیه کرده است.

در این گزارش، ناکامی استخبارات امریکا در افغانستان را بررسی خواهیم کرد که این نهاد در جریان طولانی‌ترین جنگ تاریخ امریکا، یعنی جنگ افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ میلادی، با آن روبه‌رو شد.

تغییر در وظایف استخبارات امریکا:

پیش از آن که وارد جزئیات ناکامی استخباراتی امریکا در افغانستان شویم، نخست به سخنان ریچارد هلمز گوش می‌دهیم؛ کسی که از بنیان‌گذاران سازمان استخبارات مرکزی امریکا (CIA) بود. او در این سازمان به تدریج به مقام‌های بلندپایه رسید و در دوره ریاست جمهوری لیندون جانسون و ریچارد نیکسون، به مدت هفت سال ریاست این سازمان را بر عهده داشت. هلمز بعدها از سمت خود برکنار شد زیرا با پنهان کردن رسوایی «واترگیت» مخالفت کرده بود. «واترگیت» در دهه ۱۹۷۰ میلادی و در زمان ریاست جمهوری ریچارد نیکسون رخ داد. نیکسون در کاخ سفید دستگاه‌های ضبط صدا نصب کرده بود که سرانجام وجود آن‌ها افشا شد و به موضوعی رسواآمیز و شرم‌آور برای نیکسون تبدیل گردید. نیکسون پس از افشای این قضیه از مقام ریاست جمهوری استعفا داد.

هلمز هدف از تأسیس «CIA» را چنین بیان می‌کند:

«در آغاز - در سال ۱۹۴۷ - مأموریت این بود که جهان را به‌طور کلی و دشمن را به‌طور مشخص بشناسیم و از وقوع حمله‌ای مانند پرل هاربر در آینده جلوگیری کنیم. (در سال ۱۹۴۱ جاپان به‌صورت ناگهانی به پایگاه هوایی امریکا در پرل هاربر حمله کرد و در این حمله حدود ۲۴۰۰ امریکایی کشته شدند. فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور وقت امریکا، آن روز را روزی شرم‌آور توصیف کرد).

ایده و نگرش اصلی، ایجاد سازمانی بود که به تحلیل‌گران امکان دهد همه‌چیز را از فاصله‌ای دور مشاهده کنند، هرچند آن موضوع تا چه اندازه پنهان باشد. جاسوسان رازهای کرملین را کشف می‌کردند؛ تحلیل‌گران اکادمیک آن اطلاعات را تجزیه و تحلیل می‌کردند و مدیران، گزارش‌های خود را به رئیس‌جمهور امریکا ارائه می‌دادند. در آغاز ما تقریباً هیچ نمی‌دانستیم. آگاهی ما از طرح‌ها، نیت‌ها و توانایی‌های طرف مقابل، هیچ یا تقریباً هیچ بود. اگر یک مکالمه تلفنی یا نقشه یک میدان هوایی پیدا می‌کردیم، همان برای ما اهمیت بسیار زیادی داشت. ما درباره بخش‌های بزرگی از جهان کاملاً بی‌خبر بودیم.

هنگامی که جنگ سرد آغاز شد، مأموریت CIA تغییر کرد و تا پایان سال ۱۹۴۹، شکست دادن کمونیسم به هدف اصلی این سازمان تبدیل شد. در نتیجه، شناخت جهان به اولویت دوم رفت و به جای آن، سیاست تغییر دادن جهان از طریق فعالیت‌های مخفی و پنهانی پدیدار شد.

سی‌ای‌ای شروع به ایجاد بخش‌هایی کرد - مانند آنچه در ایران علیه حکومت مصدق

انجام داد - که برای طراحی کودتاهای نظامی فعالیت کنند، یا بتوانند احزاب سیاسی، شخصیت‌های سرشناس و اتحادیه‌های تاجران را خریداری و با خود همراه سازند؛ همان‌گونه که در ایتالیا و یونان انجام شد، تا احزاب کمونیست را در انتخابات شکست دهند. همچنین این سازمان در روسیه، پولند، اوکراین، چین و کوریای شمالی، عناصر مخالف را با استفاده از چتر نجات وارد خاک این کشورها کرد تا مأموریت‌های جاسوسی و تخریبی انجام دهند. علاوه بر این، CIA از عملیاتی برای ترور رهبران خارجی نیز حمایت کرد؛ از جمله پاتریس لومومبا، نخست‌وزیر کنگور سال ۱۹۶۱ و سالوادور آلنده، رئیس‌جمهور شیلی، در سال ۱۹۷۳.

سی‌ای‌ای در پی ناکامی عملیات «خلیج خوک‌ها» با رسوایی شدیدی مواجه شد. هدف این عملیات چنین بود که مخالفان مسلح کیوبایی به کیوبا حمله کنند. تلاش برای ترور فیدل کاسترو، رئیس‌جمهور کیوبا، نیز که بر اساس دستور رئیس‌جمهور جان اف. کندی انجام شد، ناکام ماند. با این حال خود کندی نیز در نهایت توسط یک جوان امریکایی به نام اوسوالد ترور شد؛ فردی که گفته می‌شد با شوروی‌ها و کیوبایی‌ها روابط مشکوکی داشته است.

پس از آن، رسوایی «واترگیت» پدیدار شد و معلوم گردید که نیکسون از CIA برای جاسوسی از مخالفان سیاسی خود سوءاستفاده کرده است. همین امر سبب شد که کانگرس آمریکا در دهه ۱۹۷۰ میلادی کمیته ویژه‌ای را برای نظارت بر فعالیت‌های استخباراتی ایجاد کند و CIA را وادار سازد تا به هدف اصلی خود، یعنی مأموریت شناخت جهان و دشمن، بازگردد. توانایی‌های CIA ضربه بزرگ دیگری را نیز زمانی متحمل شد که اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ فروپاشید. این در حالی بود که گزارش‌های تحلیلی CIA در اواخر دهه ۱۹۷۰ گفته بودند که آمریکا طی ده سال آینده از اتحاد شوروی از لحاظ توان نظامی و رشد اقتصادی عقب خواهد ماند اما رویدادها برعکس آن پیش رفت.

از بین رفتن دشمن کمونیست، نفوذ CIA را در دهه ۱۹۹۰ تضعیف کرد. در دوره ریاست‌جمهوری کلینتون، بودجه این سازمان حدود ۶۰۰ میلیون دالر کاهش یافت، بیش از سی مرکز خارجی آن بسته شد و نزدیک به پنج هزار نفر سازمان را ترک کردند. شمار مأموران ارشد بخش ویژه‌ای که مسئولیت عملیات‌های مخفی، جذب اجنت‌های خارجی، نفوذ در سازمان‌های استخباراتی دشمن و از بین بردن شبکه‌هایی را که به نام تروریسم فعالیت می‌کردند، بر عهده داشت، به حدود هزار نفر کاهش یافت. به گفته جورج تنت، رئیس این سازمان، شمار اجنت‌های FBI در دفتر نیویارک از

مجموع شمار مأموران ارشد خارجی CIA بیشتر شده بود.

ریچارد کر، معاون رئیس CIA در سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲، درباره همان دوره می‌گوید: «سقوط اتحاد شوروی ضربه سختی به استخبارات امریکا بود. پس از آن، دیگر هیچ چیزی مانند گذشته باقی نماند.»

دوان کلاریج، افسر استخبارات نیز پس از بازنشستگی در سال ۱۹۹۷ نوشت: «این سازمان به‌عنوان یک نهاد مؤثر استخباراتی به پایان رسیده است و تنها زمانی دوباره فعال خواهد شد که یک فاجعه بزرگ رخ دهد.»

همچنین جورج تنت در سال ۱۹۹۸ در یک گزارش محرمانه گفته بود: «اگر در شیوه جمع‌آوری، تحلیل و تولید معلومات استخباراتی دولت، تغییر عمیق و همه‌جانبه‌ای ایجاد نشود، ایالات متحده به‌زودی با یک ناکامی بزرگ، اساسی و غم‌انگیز استخباراتی روبه‌رو خواهد شد.»

عراق به‌عنوان هدف نخست:

تیم وینر می‌نویسد که حمله القاعده در سال ۱۹۹۸ بر سفارت‌های امریکا در کنیا و تانزانیا نشان داد که این سازمان می‌تواند در یک زمان، دو هدف را در فاصله سه هزار مایلی از مرکز خود، افغانستان، هدف قرار دهد. همین رویداد CIA را واداشت تا پیگیری افراد مظنون به انجام انفجارها را در مناطق مختلف افریقا، شرق میانه و بالکان آغاز کند. در سال ۱۹۹۹، CIA اطلاعات نادرستی به پنتاگون ارائه کرد و در نتیجه، سفارت چین در بلغراد، پایتخت صربستان، به‌جای یک انبار نظامی صربستان بمباران شد که در پی آن سه نفر کشته و بیست نفر دیگر زخمی شدند.

پس از آن، رئیس‌جمهور کلینتون اعتماد خود را به توانایی‌ها و ارزیابی‌های CIA از دست داد و تصمیم برای هدف قرار دادن رهبری القاعده در افغانستان بار دیگر به تعویق افتاد. او اجازه حملات بیشتر علیه افغانستان را نداد. هنگامی که بوش در آغاز سال ۲۰۰۱ به قدرت رسید، دونالد رامسفلد، وزیر دفاع، با افتخار گفت: «این نخستین بار در چند دهه است که کشور با هیچ تهدید استراتژیکی روبه‌رو نیست. ما مجبور نیستیم هر صبح با ترس از این‌که مبادا یک رویداد بزرگ رخ دهد، از خواب بیدار شویم.»

هنگامی که جورج تنت، رئیس CIA، پرونده القاعده در افغانستان را برای دولت جدید مطرح می‌کرد، شورای امنیت ملی هیچ واکنش جدی نشان نداد زیرا دولت بوش هیچ سیاست مشخصی در قبال افغانستان نداشت.

چهره‌های قدیمی دولت مانند دیک چینی، معاون رئیس‌جمهور و رامسفلد، وزیر دفاع، به نیت‌های CIA مشکوک بودند. آن‌ها که از دوران نیکسون تجربه داشتند، بیم آن

داشتند که این سازمان در حال پیش‌بردن توطئه‌ای از سوی لیبرال‌ها باشد تا پایه‌های حکومت جمهوری خواهان را تضعیف کند. آن‌ها گمان می‌کردند که طرح خطر القاعده شاید فریبی باشد تا کاخ سفید و پنتاگون را از مسائل اصلی و فوری به موضوعات فرعی و درجه دوم مشغول سازد.

در مقابل، پرونده عراق از آغاز حکومت بوش، هفته‌ای دو یا سه بار در دستور کار شورای امنیت ملی بررسی می‌شد. استدلال این بود که سرنگونی رژیم صدام حسین، واشنگتن را بر جهان عرب مسلط خواهد کرد، امنیت اسرائیل را تقویت خواهد نمود و سایر دیکتاتورهای منطقه را نیز مانند مهره‌های دومینو، یکی پس از دیگری سرنگون خواهد ساخت. (دومینو نوعی بازی با قطعات چیده‌شده است که با افتادن یک قطعه، قطعات دیگر نیز به دنبال آن پی‌هم سقوط می‌کنند.)

در تبلیغ این پروژه، بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، نقش مهمی داشت. در چهارم اگست ۲۰۰۱ به CIA دستور داده شد تا طرح مفصلی برای انجام عملیات‌های مخفی با هدف سرنگونی رژیم صدام حسین تهیه کند. یکی از پایگاه‌های نزدیک این سازمان که در یکی از کشورهای همسایه عراق قرار داشت، طرحی را آماده کرد که بر اساس آن به صدام چنین وانمود شود که گویا یک اپوزیسیون داخلی در بغداد شکل گرفته و شماری از افراد نزدیک به او علیه وی توطئه می‌کنند. هدف این بود که صدام وادار شود برای جلوگیری از یک کودتای خیالی، وفاداران خود را از میان بردارد و بدین ترتیب، تسلط او بر دستگاه قدرت تضعیف شود. سپس قرار بود با تحریک گروه‌های مخالف در جنوب و شمال عراق، رژیم سرنگون شود.

رویدادهای سپتامبر و دام افغانستان:

در چهارم سپتامبر ۲۰۰۱، شورای امنیت ملی پرونده القاعده را مورد بحث قرار داد زیرا پیوسته هشدارهایی دریافت می‌شد مبنی بر این‌که یک حمله بزرگ نزدیک است، اما محل و هدف آن مشخص نبود. یک هفته بعد، حملات یازدهم سپتامبر رخ داد؛ حملاتی که دو برج مرکز تجارت جهانی در نیویارک و وزارت دفاع امریکا (پنتاگون) در واشنگتن را هدف قرار داد.

چند ساعت پس از حملات، وزیر دفاع رامسفلد خواست بررسی شود که آیا بر اساس معلومات استخباراتی، میان عراق و این حملات ارتباطی وجود دارد یا خیر. روز بعد، ریچارد دیرلاو، رئیس سازمان استخبارات خارجی بریتانیا (MI۶) همراه با چند تن از معاونانش با یک هواپیمای ویژه از لندن به واشنگتن رسید. او به هم‌تایان امریکایی خود گفت: «ما باید بر افغانستان تمرکز کنیم و بر هیچ چیز دیگری تمرکز

نکنیم.» هدف او این بود که دولت بوش را از حمله به عراق منصرف کند. در پانزدهم سپتامبر، شورای جنگ کمپ دیوید طرح CIA را به عنوان پاسخ به حملات پذیرفت. در این طرح آمده بود که علیه اعضای القاعده و افراد مرتبط با آن در ۹۲ کشور عملیات انجام خواهد شد. افزون بر آن، تحت عنوان «جنگ جهانی علیه تروریسم» به رهبری امریکا، کمک‌های مالی گسترده‌ای در اختیار سازمان‌های استخباراتی خارجی و کشورهای دوست قرار می‌گرفت. بر اساس این توافق، امریکایی‌ها پول، سلاح و تجهیزات استراق سمع فراهم می‌کردند و سازمان‌های دوست عملیات بر خانه‌ها انجام داده، افراد مظنون به تروریسم را بازداشت یا به قتل می‌رساندند.

در مورد افغانستان طرح این بود که به رهبران مخالف طالبان در «ائتلاف شمال» پول و حمایت داده شود تا اسامه بن لادن و شبکه او را از بین ببرند و حکومت طالبان را سرنگون کنند. بدین ترتیب، CIA بار دیگر به سوی عملیات‌های مخفی روی آورد و به جای جاسوسی و تحلیل ساده، راه مداخله مستقیم را در پیش گرفت. گزارش‌های جعلی این سازمان درباره وجود سلاح‌های کشتار جمعی، بهانه‌ای برای امریکا شد تا به عراق حمله کرده و آن کشور را اشغال کند.

در آن زمان، وزیر امور خارجه امریکا اصرار داشت که نخست باید از راه دیپلوماسی طالبان را قانع کرد تا بن لادن را تسلیم کنند و پس از آن جنگ آغاز شود اما رئیس‌جمهور بوش گفت: «باید روشن باشد؛ ما هیچ توجهی به دیپلوماسی نخواهیم کرد، ما به سوی جنگ می‌رویم.»

هنگامی که بریتانیایی‌ها طرح امریکا را دیدند، مارک آلن، رئیس بخش مبارزه با تروریسم MI۶، پرسید: «وقتی جنگ افغانستان را به پایان برسانیم و اعضای القاعده در سراسر جهان اسلام پراکنده شوند، آن‌گاه چه خواهیم کرد؟» به گفته نت، امریکایی‌ها هیچ پاسخی برای این پرسش نداشتند.

نیروهای ائتلاف شمال، که از حمایت چند صد مأمور استخباراتی و نیروهای ویژه امریکایی برخوردار بودند، حکومت طالبان را سرنگون کردند اما سپس پرسش بزرگتری مطرح شد: پس از آن چه خواهد شد؟

وینر به نقل از کتاب می‌نویسد که جنرال ریچارد مایرز، رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا، گفت: «مأموریتی که در افغانستان به ما سپرده شده بود، این بود: وارد شویم، القاعده را تعقیب کنیم و سپس از افغانستان خارج شویم... رئیس‌جمهور بوش گفت که ما برای دولت‌سازی به آنجا نرفته‌ایم.»

ریچارد هاس، رئیس بخش برنامه‌ریزی سیاست‌های وزارت امور خارجه امریکا، نیز

گفت: «ما هیچ تصویری نداشتیم که پس از سرنگونی طالبان چه خواهیم کرد». هنگامی که حامد کرزی، که از سوی CIA بر سر کار آورده شده بود، پیشنهاد کرد با طالبان توافقنامه صلح و مصالحه امضا شود، رامسفلد، وزیر دفاع، با آن مخالفت کرد. استدلال این بود که امریکا صلح نمی‌خواهد، بلکه خواهان جنگ علیه تروریسم است.

جنگ نزدیک به ۲۰ سال ادامه یافت و سرانجام در سال ۲۰۲۰ در دوحه، توافقنامه صلح با طالبان امضا شد. طالبان بار دیگر به قدرت بازگشتند و خروج آشفته نیروهای امریکایی در برابر چشمان جهانیان، صحنه‌هایی را تکرار کرد که زمانی هنگام خروج نیروهای امریکایی از سایگون، پایتخت ویتنام، دیده شده بود.

استخبارات ناکام:

پس از شکست و خروج از افغانستان، مقام‌های ارشد پیشین امریکا صریحاً از ناکامی سخن گفتند و بخشی از مسئولیت بزرگ این شکست را بر دوش CIA گذاشتند. استیفن هادلی، مشاور پیشین امنیت ملی در دوره دوم ریاست‌جمهوری بوش (۲۰۰۵-۲۰۰۹) گفت که فساد نظام جدید افغانستان بزرگترین عامل جذب اعضای طالبان بود. وینر منشأ این فساد را چنین توضیح می‌دهد: «جوهر فساد، همان شیوه‌ای بود که CIA بر اساس آن امور خود را در افغانستان اداره می‌کرد. آن‌ها با انبارهایی از اسکناس‌های صد دالری معامله می‌کردند. در توزیع بسته‌های پول بسیار ماهر بودند؛ موترهای جیب نو و ارتباط سریع با همکاران از طریق ماهواره... اما هنگامی که مسئله به واقعیت، به این‌که چه چیزی در حال وقوع است و در آینده چه چیزی در پیش خواهد بود، می‌رسید، حاصل کار صفر بود».

رابرت گیتس که فعالیت خود را در سال ۱۹۶۶ به‌عنوان تحلیل‌گر CIA آغاز کرد، سپس در فاصله سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ ریاست این سازمان را بر عهده گرفت و از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ وزیر دفاع بود و از او به‌عنوان یکی از حرفه‌ای‌ترین رؤسای این سازمان یاد می‌شود، می‌گوید: «حقیقت این است که در رویدادهای یازدهم سپتامبر، ما اطلاعات بسیار کمی درباره القاعده داشتیم. همین امر سبب شد کارهای زیادی، از جمله تحقیقات همراه با شکنجه، انجام شود زیرا ما هیچ نمی‌دانستیم. اگر یک پایگاه معلوماتی کامل و پخته می‌داشتیم و القاعده را به‌طور کامل می‌شناختیم، این‌که چیست، چه توانایی‌هایی دارد و مانند آن، شاید بسیاری از این اقدامات ضرورتی نمی‌داشت اما حقیقت اینست که ما از سوی گروهی ضربه خوردیم که درباره آن هیچ معلوماتی نداشتیم».

ارزیابی‌های هادلی و گیتس نشان می‌دهد که CIA در وظیفه اصلی خود، یعنی شناخت دشمن، ناکام ماند. به تعبیر هلمز، رئیس پیشین این سازمان، این ناکامی چنان بود که گویی CIA توانایی جلوگیری از وقوع یک «پرل هاربر» دیگر را از دست داده بود. جوهر کار استخباراتی تنها به تعقیب افراد یا متلاشی کردن سازمان‌های دشمن محدود نمی‌شود؛ بلکه هدف اصلی آن فراهم کردن معلومات و تحلیل‌هایی برای تصمیم‌گیرندگان است تا تصویر کاملی از تمام صحنه ارائه کنند، تهدیدها را به‌گونه دقیق ارزیابی نمایند و درباره فرصت‌های موجود معلومات بدهند. به این نوع فعالیت، استخبارات استراتژیک گفته می‌شود؛ تصمیم‌های بزرگ و اساسی بر همین مبنا اتخاذ و سیاست‌های درازمدت بر اساس آن تدوین می‌شوند.

عملیات‌های ویژه، مانند ترور، از بین بردن و بازداشت افراد، بخشی از استخبارات تاکتیکی است. این عملیات‌ها اگرچه گاهی موفقیت‌های آشکاری به همراه می‌آورند اما برای پیروزشدن در جنگ‌ها کافی نیستند.

استخبارات امریکا هزاران عملیات تاکتیکی انجام داد؛ ملا اختر منصور، رهبر دوم طالبان، را به شهادت رساند، هزاران عضو طالبان را بازداشت کرد و افراد القاعده را یکی پس از دیگری تعقیب نمود. اما این موفقیت‌های پراکنده نتوانست مانع شکست بزرگ شود. چهار سال پیش، تمام آنچه در طول بیست سال در افغانستان ساخته شده بود، در چند روز ماه اگست ۲۰۲۱ فروپاشید.

امریکا طی این بیست سال صدها میلیارد دلار در افغانستان هزینه کرد اما استخبارات آن نتوانست دانشی تولید کند که ساختار پیچیده جامعه افغانستان را بشناسد یا آینده جنگ را از پیش نشان دهد. ناکامی در افغانستان فصل بزرگ دیگری به سلسله طولانی ناکامی‌های استخباراتی افزود و پرسش‌های عمیقی را مطرح کرد: آیا یک ابرقدرت می‌تواند قدرت سخت خود را در قرن بیستویکم به پیروزی‌های میدانی تبدیل کند یا خیر؟





شرافت و عزت امت اسلامی به قلم
علما و خون سرخ شهدا پیوند
خورده است
شهید عبد الله عزام رحمه الله

